

۷۴۹۲
۶۲۴۹۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب الاکرام و الملکود

مؤلف مجلس الامم و وزیر امور خارجه

موضوع

۷۴۹۲ ف

۸۵۰۴

۱۱۰۲۴

۲۲۹۵

۱۳۰۷

۹۴۷۶

۱۳۰۷

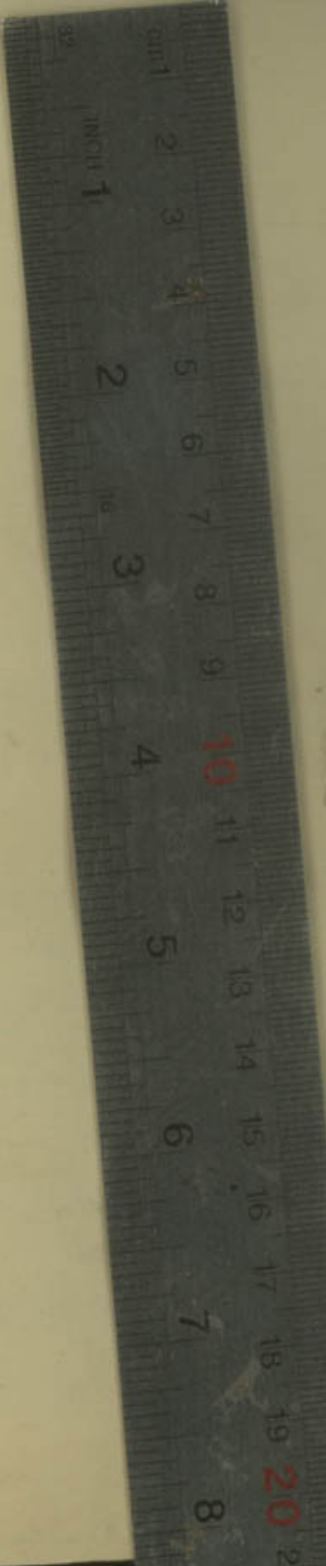
۱۳۰۷

۱۳۰۷

۱۳۰۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب الاطعمه و الاطعمه
 مؤلف نجیب الرحمن دین محمدی
 موضوع طب
 شماره ثبت کتاب ۱۱۰۲۵
 شماره قفسه ۷۴۹۲ ف
 شماره ثبت کتاب ۱۱۰۲۵
 شماره قفسه ۷۴۹۲ ف

۹۲۷۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۳



۷۴۹۲
 ۱۳۳۳

امانت از نزهتخانه آستان قدس
و ان سینه مهر و ان سینه پهلوان
نزد دفتر امانت آستان قدس



کتابخانه مجلس شورای ملی

استفاد شد از نسخه ای
حقه العبد الجانی شیخ محمد
الباری

بمهر خان آستان قدس
تبریز ۱۳۳۴

سید مرتضی
میرزا علی محمد
میرزا سید محمد
میرزا سید علی

استفاد شد از نسخه ای
الارشفی الثانی مسادری

تنگه تنجیان العظمی
نزد دفتر آستان قدس
تبریز ۱۳۳۴

۱۳۳۴
۱۳۳۴



کتاب الاحکام و الحدود و القصاص للمجلس مولانا

بقره علی الله در جانه فرغ الحنان وقد الله علی حرم

معاصر بهر کما ^{بسم الله الرحمن الرحيم} کلامه و قد معناه

بهدنک الحمد لله الذي شرع الدیات والقصاص والحدود

لرفع الفساد من بین العباد و نظام عالم الوجود

والصلوة علی خير من شرع شرعه الحدود محمد واه

بیته خلفاء المعبود و شفعا عیوم

احقر عباده محمد بن محمد تقی عوفی

بر الواح ارواح نکیه و دفاتر خواط

حل و عقلا مور عباده و سا لکان منا

بنیان بیان و اقلام اعلام مشکار و که چو بس

نوع بشری مدنی با الطبع و محتاج بیکدیگر فریده

و غالباً معاملات و معاشرت سبب حدوث

مشاجرات و منازعات میشود و منتهی بقتل

و نهب اموال و حدوث جراحت میگردد و این

نفوس کثیر ایشان ما نیست بمتابعت لذات و

مشبهات و اگر زاجری و مانعی نباشد در عرض

و اموال یکدیگر تصرف نمایند و منتهی بانواع

شاد میگردند لهذا جناب مقدس این مدعی

شانه در شریعت مقدسه نبوی صلی الله علیه

و آله برای انتظام امور عباد و دفع فساد ان ^{قطان}

بوادی و بلاد احکام حدود و قصاص و دیات ^{نفس و}

را مقرب فرموده که زاجر نفوس شریه ازار تکا

فته و فساد و داعی ایشان بسلوک طریق صلاح

و سداد بوده باشد و چون اکثر احکام ^{حجت مذکور}

از جمله غوامض مسایل لغه است و در غالب انها

اختلاف بسیار میان فقها رضوان الله علیهم ^{هست}

طند فقیران ^{من یحیی امثال امره مع الله المسلمین}

بتفاتیله احکام مزبوره را درین رساله بلغت ^{سی}

ایراد منماید که نفعش اعم و فایده اش ^{شد}

و چون هیچ چیز است که در شریعت جمع ^{حفظ}

انها لازم و محتمم بوده اولادین دوم ^{نفس ستم}

مال چهارم نسبی پنجم عقل و حفظ دین باقامت

عباد است و کشتن کافران و مرتدان و جاری ^{نیدن}

کردن

حدود و تغیرات بر جوی که اینها را سبک شمارند
و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت گرفتن است
چنانچه حق تعالی فرموده است **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاتٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** یعنی از برای شما در قصاص
کردن زندگي هست ای صاحبان عقول زیرا که
اگر کشته را ببعوض مقتول نکشند و جراحت کنند
و ببعوض جواحت نکشند یا دیت نگیرند کشتن و فساد
در عالم بسیار میشود و حفظ نسب نیکاج و
بین از کینزان و منع از زنا و لواطه و امثال آن
و حد بر مرتکبانها جاری گردانیدن است و حفظ
مال با جرای عقود شرعیته و منع نمودن از عصب
و دزدی در مال مردم و حد خلد را بر مرتکبانها
جاری گردانیدن است و حفظ عقل که امتیاز انسانها
از سایر حیوانات با نیست بمنع از اشامیدن شراب
و سایر چیزهای مستکننده و جاری گردانیدن حد است

بنا

بواسطه شده انفا لهذا این رساله را بر دو قسم و
هر قسم را بر چند باب مرتب گردانید و هر یک از
از احکام مذکوره را در بابی بر سبیل ایجاز و اختصار
ایراد نمود و الله الموفق والمعین **قسم اول در بیان**
حدود و تغیرات است و در آن چند باب است
باب اول در بیان حدود زنا و لواطه و مساحقه
و امثال آنها است و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان حد زنا است و زنا آنست
که مردی که خود را در فوج زنی از پیش
یا پس فرو برد بقصدی که خسته گاه پنهان شود
ان زن بر او حرام باشد و عقدی و شبه عقدی
و ملکیتی بنا شود و در آن چند بحث است **اول**
در بیان شرایط و جوب حد و آن هفت است
اول آنکه زنا کنند خواه مرد باشد و خواه زن
بالغ باشد پس اگر نابالغ باشد و در این چند تا زیاده
که حاکم شرع مصلحت در انداختن بر تواریف میکند
و دوم آنکه عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد
بنا بر مشهور میان علما بر او حد نیست بلکه **اول**
تغیر تواریف میکند اما نند طفل و بعضی گفته اند
که مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه

حذف میزنند **سیم** آنکه مختار باشد پس اگر کسی زنی را
جبر کند بر زنا و آن حد نیست و در مرد نیز مشهور
اینست و بعضی گفته اند در مرد اگر او نسیا شد
و اگر مرد زن را با گناه جامع کند حد میزنند هر دو
مثل آن زن را با او میدهد و افاق مشهور **چهارم**
آنکه آن زنی که با او دخول کرده است بر او حرام باشد
با آنکه حلیله او نباشد و مالک او نباشد پس
اگر در حیض و طی کند یا در روز ماه رمضان
اگر چه حرام است اما زنا نیست و حد ندارد
بلکه او را تعزیر میکنند **پنجم** آنکه در آن دخول
کردن شبهه نباشد بلکه دانند که بر او حرام است
پس اگر کان زن خود کرد یا کان کرد که بر او حرام
است بر او حد نیست **ششم** آنکه فرج خود را
در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قیام
و خواه در رجب با آنکه خسته گاه پنهان شده باشد
که اگر چنین نباشد حد زنا نیست **هفتم** آنکه
شبهه مالکیت نباشد پس اگر وطی کند کنیزی را
که میان او و دیگری مشتوق باشد که گمان
کند که حلال است حد بر او نیست و اگر بداند
که حرام است بقدر حصه او حد ساقط است

و بقدر حصه شریک میزنند مثل آنکه نصف زنا
باشد و نصف از شریک نصف حد که پنجاه تازیانه
است بر او میزنند **حاشا اول** در اقسام حد زنا
و آن سه قسم است **اول** کشتن بتمشیر است
و آن بوسه کس لازم است **یکی** مردی که با زنان
عمر نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر و
خاله و دختر بر او در دختر خواهر و بعضی از علما
عمرهای سببی را نیز باین احاق کرده اند مانند
زن پلید و مادر زن و اشکالی دارد و حد ایشان
اینست که کردن بدندان ایشان و بعضی از علما
گفته اند که اگر آن مرد محصن بوده و زن داشته
و با عمر خود زنا کرده است او را صد تازیانه
میزنند و بعد از آن **دوم** سنگسار میکنند و
زن نداشته او را صد تازیانه میزنند و بعد از آن
کردن میزنند و قول اول مشهور است و زن
نیاز اگر ارضی بوده و چیزی بر او نشده حکم مرد
دارد **دوم** کافری که با زن مسلمانی زنا کند
نیاز کردن میزنند **سیم** مردی که زنی را که راه
بر زنا کند او را کردن میزنند و بعضی در این دو
قسم نیز تفصیل سابق را قایل شده اند **قسم دوم**

سنگسار کردن است و آن بر مرد جوان وزن جوان
لازم است که محصن باشد و محصن مرد نیست
که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زنی یا کنیزی داشته
باشد که و طایبان کرده باشد بعد از بلوغ و آزادگی
و هر صبح و شام قادر بر و طایب باشد پس اگر در سفر
باشد و زوجه با او نباشد باید در حضر باشد
محبوس باشد که بزنی و کنیز خود نتواند رسید ^{محصن}
خواهد بود و محصن بودن زن نیز چنین است
که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد
که دستش با او رسد و متعز از برای محصن ^{باید}
بودن کافی نیست و بعضی کنیز را نیز کافی دانسته
و بعضی در مرد عقل را شرط نکرده اند و هر دو
قول خلاف مشهور است و جمعی از علماء را ^{عقلا}
است که اگر مرد بالغ محصن زنا کند یا دختر بالغ
یا زن دیوانه او را تا زیا نه میزنند و سنگسار
نمیکنند و همچنین زن محصنه اگر طفلی یا دیوانه
با او زنا کند و را سنگسار نمیکنند بلکه تا زیا نه
میزنند و بعضی فوق کرده اند میان طفل و دیوانه
و در طفل تا زیا نه قابل شده اند و در دیوانه
سنگسار و مسئله خالی از اشکالی نیست

و غلام و کنیز خواه محصن باشند وزن یا شوهر
داشته باشند و خواه نداشته باشند بر ایشان
سنگسار نیست و کیفیت سنگسار آنست که
مرد را تا که وزن را تا سینه در میان خالی بیند
کنند یا جوی یا استخبا یا علی الخلاف و سنگ بر
بزنند تا بمیرد و اگر بگواه زنای و ثابت شده باشد
اول گواهان سنگ بزنند پس اما علیه السلام
اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر با قرار ثابت شد
باشد اول اما بزنند و باید جماعتی را که حاضر کنند
در آنوقت و بعضی همه راست دانسته اند و بعضی
گفته اند که کسی که مستوجب حدی باشد نباید
بر او سنگ بزنند چنانچه در روایت وارد شده
است و اول امر میکنند او را که غسل بکند و کفن
پوشد و جنوط کافر بر خود بریزد و بعد از
مردن نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند **قسم**
سیم آنست که اول تا زیا نه بزنند و بعد از آن
سنگسار کنند و این در مرد پیر و زن پیر است
که محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذاب ایشان
با اعتبار پیری و انگسار شهوات کمتر است
و کنا هشان عظیم تر و جمیع کثیر از علماء قویان

این قسم و قسم سابق نکرده اند و میگویند هر چه
زن یا کنیز داشته باشد زنی که شوهر داشته باشد
بشرطی که گذشت خواه جوان باشد خواه پیرا
اورا تا زیا نه زمینند و خوشگسار میکنند **قسم**
چهارم آنست که صد تا زیا نه بزندان و سرش را برآورد
و یکسال او را از شهر خود بیرون کنند و این حد
مرد بکر است و در تفسیر بکر خلافت بعضی
گفته اند مردیست که زنی را عقد کرده باشد
و هنوز با او دخول نکرده باشد و بعضی گفته اند
که بکر غیر محصن است خواه عقد بزنی کرده
باشد و خواه نکرده باشد و در زن سر تراشیدن
و از شهر بیرون کردن نوباشد هر چند عقد بر او
شده باشد **قسم پنجم** صد تا زیا نه است و ان
حد مرد یا زن بالغ ازادی است که زنا کرده
باشد و نه عقد کرده باشد بزنی و نه دخول
کرده باشد و بنا بر قول دیگر که ملک و شرفی
میان این قسم و قسم سابق نیست **قسم ششم**
پنجاه تا زیا نه است و ان حد غلام یا کنیز نیست
که بنده باشد خواه محصن باشد خواه غیر محصن
و در بنده سر تراشیدن و از شهر بیرون

قسم پنجم

قسم هفتم هفتاد و پنج تا زیا نه است و ان حد غلام
یا کنیز نیست که بنده باشد خواه محصن باشد خواه
غیر محصن و در بنده سر تراشیدن که زنا کرده باشد
و نصفش ازاد باشد و نصفش بنده زنی که نصف جد
ازاد میزند و نصف حد بنده و اگر بیشترش ازاد
بان نسبت حلازا در زیاد میشود و اگر کمترش ازاد
باشد بان نسبت کم میشود و تا همه اش ازاد نباشد
او را سنکسار نمیکنند زیرا که حق تعالی برای همه مذلت
بندهگی بر او رجم کرده است و حدش را سبک گردانند
است **قسم هشتم** جمع میان حلو و تخویل است و ان حد
با بکسی است که در زمان شریفی مانند ماه مبارک
و روز جمعه و روز عرفه با مکان شریفی مانند حرم مکه
یا حرم مدینه زنا کرده باشد مشهور است که زیاد
بر حد بقدری که امام علیه السلام مصلحت دانند
او را تعویب و تا در سبب بنماید **قسم نهم** حکم مرد بیما
بیمار نیست که تا ب زیا نه نداشته باشد تا زیا نه بخند
بعد از آن تا زیا نه جامع میکنند و یکبار بر بدن او میزنند
و اما احکام اول آنکه زانی را بر هشتاد حله میزنند اگر مرد
باشد و مشهور در زن آنست که با جامه تا زیا نه میزند
و بعضی گفته اند که ایشان در وقت زنا بر هشتاد حله

زنا کرده

اندر حله میزنند و الا جامه پوشیده برها حالت که
ایشان را یافته اند و تا زیا نه را تقریب میکنند چنانچه بد
بغیر نرسد و و فرجه که بر این اعضا میزنند و مرد را
ایستاده میزنند و زن را شسته و بعضی گفته اند
بسیار سخت میزنند و بعضی گفته اند میان زن بسیار
سخت و نه بسیار هوا رود در سرهای سخت و گویا
سخت حل میزنند بلکه در زمستان در میان روز
و در تابستان در دو طرف روز که هوا معتدل
باشد میزنند **دوم** هرگاه کسی کاری کند که مستوجب
حل گردد و پناه بجز کعبه معظمه برده بواجب حرمت
جز حل میزنند و را تا از حرم بداید ولیکن در خورد
و اشامیدن بر او تنگ میکنند تا مضطر شود و بیرون
آمدن پس حل میزنند و را و اگر آن کار شنیع و اذی
حرام کرده باشد چون او حرمت حرم را نگاه ندانسته
در باب و حرمت حرم را رعایت نمیکند و در حرم او
حل میزنند و بعضی از علماء و دین حکم ملحوظ ساخته
بجز مکه حرم حضرت رسول صلی الله علیه و اله و
مشاهد مقدسه ائمه معصومین صلوات الله علیهم
و در این باب مستندی بنظر نرسیده **سوم** هرگاه
زنا مکرر واقع شود و بیک مرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود

مشهور

مشهور میان علما آنست که یک حله میزنند و اگر
بعضی گفته اند اگر زنا با یک زن باشد یک حله میزنند
و اگر با چندین زن باشد برای هر زنی یک حله میزنند و
روایت ابو بصیر **چهارم** زن حامله را حل میزنند تا بوزن
و از نفاس بیرون آید و فرزند خود را شش پد هلاک
کسی نباشد که فرزند او را محافظت نماید و شیر بد
و اگر کسی کفالت فرزند او نماید بعد از زاییدن در سنگ
و بعد از آن یک سنگ از نفاس در تا زیا نه او را حل میزنند
پنجم هرگاه مرد وزنی را در یک لحاف بپا بندد تا بت شود
که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان پای او ملای
کرده است و دخول ثابت نشود بیکم تا زیا نه
تغزین میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از
تصانیفش گفته است که هرگاه مردی را با زن بیک
خانه در زیر یک جامه بپا بندد که دست در گردن او گردد
باشند و او را بوسه بدهند یا زیا نه هر یک را میزنند و شیخ
مفید حمد الله گفته که اگر گواهان گواهی دهند که **بها**
در یک جامه بیاخته اند یا بدنشان برهنه ملاصق یکدیگر بود
است حاکم شرع ایشان را تغزیر میکند با چنانچه مصلحت
دانند زده تا زیا نه تا نود و نه تا زیا نه و در حدیث صحیح
روایت شده است که در زمان حضرت امیرالمؤمنین

تا

عليه السلام مرد و زنی داد و یک کلاه دیدند حضرت فرمود
که هر یک را صدکم بیکتا زیا نترزدند **ششم** هرگاه بر او
دو مرتبه حد بنند در مرتبه ستم آن کار را بکنند و
و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم میکشند و اگر بنده را
هفت مرتبه حد بنند در مرتبه هشتم او را میکشند
و بعضی گفته اند در مرتبه دهم او را میکشند **هفتم**
هرگاه کسی توبه کند پیش از آنکه نزد حاکم شرع نماند
شود حدش بنیزند و اگر بعد از آن تابت شدن توبه کند
مشهور است که ساقط نمیشود و حد میزند و او را
و بعضی گفته اند حاکم مجاز است میان حد زدن و عفو
کردن و اگر با قرار خودش تابت شده باشد بعد از
اقرار توبه کند حاکم مجاز است میان حد زدن و بخشیدن
هشتم هرگاه زنی شوهر نداشته باشد و حامله شود
او را حد میزند تا چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده است
بنا بر مشهور **نهم** کسی که مردی را در خانه خود توبه
کند باز او زنا میکند هر دو را میتوان اندکشت اما اگر
نزد حاکم تابت نکند او را قصاص میکشند میان خود
و خدا نگاه ندارد **دست سیم** در بیان کیفیت تابت
شدن زنا است زنا بدو چیز تابت میشود **اول**
با قرار کردن و شهر و اقوی است که تابت نمیشود

زنا مکرم

زنا مکرم با نکره زانی خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه
اقرار کند بزنا و خلافت در آنکه چهار اقرار باید که
در چهار مجلس بشود بار یک مجلس که بشود نیزگاه
و شهر است که تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند
که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند
و اگر بجز اقرار کند اعتبار ندارد و اگر غلام اقرار
کند بزنا اگر اقا تصدیق او بکند او را حد میزند و اگر
تصدیق نکند حد نمیزند **دوم** تابت شدن بگواه
است و تابت نمیشود سنکسار مگر چهار گواه عا
که گواهی دهند که زنا کرده اند مانند میل در
دان یا سه مرد عادل و دوزن عادل و شهادت بد
و اگر دو مرد و چهار زن عادل گواهی بدهند اکثر
علم گفته اند که او را سنکسار نمیکند و صدقار یا
میزنند و بعضی گفته اند که صدقار یا نه نیز میزنند
و اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند تابت نمیشود
و گواهان را حد میزند برای بخش گفتن و اگر بعضی
پیشتر بیابند و شهادت بدهند پیش از آنکه باقی
شهود حاضر شوند نشهر است که اینها را حد بخش
میزنند و انتظار باقی شهود نمیکشند و زنا تابت
نمیشود و شرط است که شهادت ایشان بویک فعل باشد

و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی کوبند در روز شنبه
زنا کرد و بعضی کوبند در روز یکشنبه یا بعضی کوبند
در فلان خانه و بعضی در خانه دیگری ثابت نمیشود
و گواها نواحی بین نند و مشهور است که خاکم شرع
اگر علم به مرد سنانند که شخصی زنا کرده است بدون
گواه و اقارار و احدی نتوانند در هیچین در سنان
حدود هر چه حق الله باشد مانند لواط و مسلما حقه
و اگر حق الناس باشد مانند جلد فحش تا صاحب حق طلب
نکند جلد نیز نند **فصل دوم** در جلد لواط است و توابع
ان و در آن چند مقصد است **اول** ثابت شدن لواط
نیز مثل زنا یا بچه رگوا هست یا بچه ر مرتبه اقارار
و مشهور است که خاکم شرع بعلم خود جلد میتوانند
چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر از چهار مرتبه اقارار
کند گفته اند خاکم شرع او را تغزیر میکنند **دوم** بدانکه
لواط بود و قسم است **اول** آنکه مردی ذکر خود خود
در مرتبه مردی یا پسری داخل کند که خسته گاه پنهان شود
و بعضی گفته اند که اگر بعضی از حشمت را داخل کند یا
این حکم دارد و حد این قسم کشیدن است بر فاعل
هر دو اگر بالغ و عاقل باشد خواه ازاد باشند و
خواه بنده و خواه مسلمان باشند و خواه کافر و خوا

زن داشته باشد خواه نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد
و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را میکشند و طفل
یا دیوانه را تغزیر میکنند و بعضی گفته اند اگر فاعل **دوم**
دیوانه باشد باز او را میکشند و امام خیر است در ^{کشیدن}
کسی که لواط کرده باشد میان آنکه او را بشمشیر کردن
بزنند یا با تاش بسوزانند یا دست و پایش را ببنند
و از گوهری بر پانند زند یا دیواری را بر او خراب کنند و
جایز است که اگر بغیر اتش او را کشته باشند بعد از کشیدن
بسوزانند **دوم** آنکه با مردی یا پسری ملامت کند در
میان رانهای وی یا در پسر و بدون آنکه ذکر او داخل
کند در برابر او مشهور است که هر دو را اگر بالغ باشد
و الا هر یک که بالغ باشد صلتا زیا نه میزنند و بعضی
گفته اند هر یک که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و ازاد
باشد و زن داشته باشد بشرطی که در زنا مذکور شد
سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و
عاقل باشد صلتا زیا نه میزنند و بعضی گفته اند این
نیز مانند قسم اول میکشند و اول اقوی است
و از حضرت صادق ^{علیه السلام} منقول است که لواط است
که میان رانهای او داخل کند و هر که در بر داخل
کند کافر شده است یا بچه خلد بر محمد ^{صلی الله علیه و آله} فرستاده است

و اینرا نیز در مرتبه سیم یا چهارم علی التحلای می کنند
 هرگاه در بار یا سه بار تا زیانه زده باشند **دوم** هرگاه
 دو مرتبه را برهنه در زین طافی یا جامه دیگر بپایند و در
 میان ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تا زیه می کنند
 از کسی تا زیانه تا نمود و نیز تا زیانه بهر قدر که خاکم شرع
 مصلحت داند و بعضی قید عدم قرابت نکرده اند و بعضی
 گفته اند هر یک را صد تا زیانه میزنند و این قول بحسب
 دلیل اقوی است و بنا بر قول اول گفته اند هرگاه در مرتبه
 تعزیر واقع شود در مرتبه سیم صد تا زیانه میزنند
سیم هرگاه اقا با غلام خود لواطه کند هر دو را ^{می کنند}
 و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرده اقا را می کشند
 و حد ز غلام ساقط میشود هر چند جبر ثابت نشود
چهارم هر که پسری را بشهوت بیوسد او را تعزیر میکند
 طاکم شرع با پنجه مصلحت داند تا نود و نه تا زیانه زده
 معتبر وارد شده است که هر که پسری را بشهوت بیوسد
 لعنت میکنند او را ملائکه اسما نفا و ملائکه زمین طاف
 و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا میگردند بر او
 او جهنم و بدجا یکا هدسیت جهنم از برای او و در حد
 دیگر وارد شده است که هر که پسری را از روی خواهش
 بیوسد حق تعالی او را انجام کند بجا می زانش **پنجم** کسی که

بل است

بدست خود باز کرد خود ملا عبیه کند تا منی بپاید حرام کرده
 است و خاکم شرع او را تا در سب و تعزیر بر می کند با پنجه
 مصلحت داند در روایتی وارد شده است که
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اله فرمود چنین
 مردی را که انقدر بوکت دستش زدند تا سرخ شد
 و او از بیعت المال مسلمانان کفر خدا کرد و مشهور است
 که این عمل بد و گناه یا بیک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته
 دو اقرار میباید **فصل سیم** در بیان حد مسلمانان است
 یعنی سنا بیدن و وزن فرج خود را بیکدیگر و این فعل حرام
 است با جماع و در حدیث وارد شده است که اصحاب
 دس که خدا در قرآن یاد کرده که ایشانرا عذاب کرد
 عمل ایشان این بوده است و مشهور در حد ایشان
 است که بالا و زیر را هر یک را صد تا زیانه میزنند
 خواه از اذ باشند و خواه بنده و خواه مسلمان باشند
 و خواه کافر و خواه شوهر دار باشند و خواه پیش
 و بعضی گفته اند اگر محصنه باشد یعنی شوهر دار با
 شرایطی که مذکور شد و مرا سنکسار میکنند و اگر
 محصنه نباشد صد تا زیانه میزنند و خالی از قوی نیست
 و اگر تا زیانه زنند در مرتبه سیم که در بار تا زیانه زده
 باشند می کشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته اند چنانچه

مذکور شد زنا و اگر دو زن را در یک لحاف برهنند
 بیایند بعضی ز علما گفته اند که بگفتار خدا بیش از تعزیر ^{میکند}
 در دو مرتبه و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیم صلتا زنا
 میزند در مرتبه چهارم میکشند و بعضی گفته اند همیشه
 تعزیر میکشند و حد نمینند و میکشند و بعضی گفته اند ^{میشد}
 اول دو دم حد تمام میزند و در مرتبه سیم یا چهارم میکشد
 و دو زن را برهنند و در یک لحاف حرام است ^{خوابیدن}
 و احوط است که برهنه هم که نباشند و در یک لحاف
 خوابند و اگر ضرورتی باشد لحاف را در میان نه کنند
 در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 علیهما السلام منقول است که روزی حضرت امام حسن
 ع در جای حضرت امیر المؤمنین ع نشسته بودند ناگاه
 گروهی ملحد و کفند حضرت امیر را میخواستند و امام
 امام حسن ع گفت چه کار دارید گفتند مسئله ^{و آن}
 فی مورد بگو بیل چه مسئله است گفتند زنی شوهرش
 با و جماع کرد چون فانی شد زن بهمان گرمی برخواست
 و با رختی با کوه مساحقه کرد و نطفه مرده را در فرج او
 ریخت و درختی بان نطفه حامله شد درین قضیه چه
 باید کرد امام حسن ع گفت مسئله مشکلیست ^{چنین}
 مسئلهها را پلدم باید جواب بگویم من جواب لیکوم ^آ

درست باشد از جانب خدا و از جانب پلدم خواهد بود
 و اگر بر فرض حال خطا کم از خودم خواهد بود و امید
 دارم انشاء الله که خطا کم نباشد با یک زن مهران
 رختی با کوه و بکسند زیرا که فرزند بیرون نمی آید تا بکار
 او بر طرف نشود و زن را سنگسار میکنند برای آنکه
 شوهر داشته و انتظار میکشند تا فرزند از آن رختی
 متولد شود آن فرزند را بصاحب نطفه میدهند که پد
 اوست و درختی را حد بینند که راضی بسا حقه شده
 است چون بنزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه و آله رفتند و قضیه را با حکم امام حسن ع عرض کردند
 فرمود که اگر نزد من می آید جواب من همان بود ^{اند}
 که پلدم گفته است و جمعی از علما باین حدیث قایلند
 و بعضی در بعضی از احکام مذکوره اشکالها کرده
 که این رساله کجا بیش ذکر آنها ندارد و مساحقه بگو
 چهار مرتبه عا دل ثابت میشود یا بچهها در مرتبه اول
 و شبها دست زنان ثابت نمیشود مانند لواطه و اگر
 زن با لغیها درختی با لغی کند بالغ واحد میزند و نابالغ
 را تعزیر میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند خود را تعزیر
 میکنند **فصل چهارم** در بیان حلقه دست بعضی
 قساقی که جمع کدیمان مرد و زن بر آن یا میان

مساحقه

دوسه برای لواطه و مشهور میان علما است که او را
 ربع حلدنا میزنند که هفتاد و پنج تا زیا نه است و بعضی گفته
 اند که بعد از حدسش را میزنند و بر دوش شهر یا قبیله
 میگردانند که رسوا شود و از شهرش بیرونش میکنند
 و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد از حدسش را میزنند
 و بر دوش شهر میگردانند و در مرتبه دوم باز هفتاد و
 پنج تا زیا نه میزنند و از شهرش بیرونش میکنند و در مرتبه
 سیم تا زیا نه اش میزنند و در مرتبه چهارم تو بر اش میزنند
 و تا زیا نه میزنند و اگر قبول تو بر نکند میکشندش و اگر
 تو بر نکند و باز در مرتبه پنجم تو بر اش میکشند
 و بعضی موافق روایت قایل شده اند که در مرتبه اول
 او را هفتاد و پنج تا زیا نه میزنند و از شهر بیرون میکنند
 و این اقوی است بحسب دلیل و در زن بغیر از هفتاد و
 پنج تا زیا نه چیزی نیست و قیادت بد و گواه غادر ثابت
 میشود و بد مرتبه اقرار کردن و اگر بگردد او را کتک و زاری
 تغزیر میکنند **فصل پنجم** در بیان حد و طبعها و
 است و در آن دو بحث است **اول** کسی که با حیوانی
 جماع کند که ما کول اللهیم باشد که کوشش را بحسب متعارف
 خوردند و کوشش و شتر و چند حکم ثابت میشود
 اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنا بر مشهور **اول** تغزیر

وطی کننده با بچه امام مصلحت داند و بعضی بلیست و پنج
 تا زیا نه گفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده
 و خالی ز قوی نیست و بعضی صد تا زیا نه گفته اند
 و در روایتی کشتن نیز وارد شده است و از اجل کرده
 اند در مرتبه سیم یا چهارم **دوم** آنکه گوشت آن حیوان
 و فرزندی که بعد از آن فعل بهر سینه و شیر انها حرام
 است و اگر حیوانات دیگر مشتبه شود آن حیوانات
 را دو قسمت میکنند و قرعه میزنند و همچنین با بچه
 در عدد حرام شود و باقی حلالند علی المشهور **سیم**
 آنکه واجبست که آن حیوان را ذبح کنند و بسوزانند
 نه برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی که برای
 نمیدانیم یا برای آنکه شناخت آن عمل قبیح ظاهر گردد یا برای
 آنکه نسل حرام بسیار نشود و کوشش را بغلط نخوردند
چهارم آنکه اگر ملک دیگری باشد قیمتش بجا حبش
 بدهند و بسندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم
 و رضا صلوات الله علیهم منقولست که مردی که
 حیوانی را وطی کند اگر ملک او باشد ذبح میکنند و بعد از
 مردن میسوزانند با تش و از آن منتفع نمیشوند و
 بلیست و پنج تا زیا نه ربع حلدانی بر او میزنند و اگر حیوان
 از دیگری باشد قیمت میکنند و قیمتش را از او میگیرند

بصاحبش میدهند و بیست و پنج تا زیاده بر او میزنند
راوی پرسید که حیوان چه گناه دارد فرمودند که حیوان
گناه ندارد ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه و اله
چنین کرد که مردم جرأت ننمایند بروی بھائم و سبیل
انسان بر طرف شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد
که متعارف سواری آن باشد هر چند جلال گوشت
باشد مانند اسب و استر و الاغ و آنرا از پنج گناه است
از آن شهر بیرون میزنند و در شهر دیگر میفرستند
کمان شخص را پیوسته سوزنش بان عمل نکنند و
بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود و اگر
حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بصاحب حیوان
میدهند و الا بوطی کنند میدهند و بعضی گفته اند
قیمت را تصدق میکنند و حدش همان است که در
اول مذکور شد و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حد
از احکام دیگر اعتبار کرده اند و طفل و دیوانه را
چنین عمل کنند ایشانرا تا دیب میکنند و این حد باید
گواه عادل و بیگانه ثابت میشود و بعضی گفته
اند بگو و اگر حیوانی زنانه ثابت میشود و در
سیم یا چهارم گفته اند او را میکشند اگر دو مرتبه
یا سه مرتبه تا زیان زده باشند و اگر حیوان از

دیگری

دیگری باشد با قرار و بغیر تعزیر چیزی ثابت نمیشود
دوم در و طای موالتست و طای مردگان در احکام مثل و طای
زنانه است اگر کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن
باشد و زن داشته باشد و راستگسار میکنند و اگر
زن نداشته باشد صد تا زیاده میزنند و زیاده بروی
زنانه بقدر آنچه امامت مصلحت دانند و را تعزیر میکنند
و اگر با زن خود بعد از زنا او و طای کند یا با کنیز مرده خود
او را تعزیر میکنند و حد نمیزنند و حکم زنا با زنان حرم بعد
از مردن و لواطه کردن یا پس مرده و ثابت شدن چهار
گواه یا چهار قرار همه مثل حکم زنانه است چنانچه گذشت
باب دوم در بیان حد فحش است و در آن چند مطلب
است **اول** در بیان موجب حد فحش است و آن
نسبت دادن شخصی است بزنا یا لواطه مثل آنکه
بگوید تو زناکاری یا لواطه کننده یا من زنا کردم بتو یا
فلان داده یا فلان خورده و امثال این از عباراتی
که دلالت بر زنا یا لواطه کند خواه بفاعل بودن و خواه
بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزند من که قرار با او کرده باشد
تو فرزند من نیستی فحش است نسبت بمادران فرزندان
همچنین اگر بگوید بگوید تو فرزند پدر خود نیستی
فحش است نسبت بمادران و اگر بشخصی بگوید تو فرزند

بد خود نیستی فحش است نسبت با در او و اگر شخصی
بگوید توان زنا بهر سیده یا بگوید ای ولاد زنا مشهور
انست که این فحش است و خلافت که طلب کنند
حدها در است یا مادر و پدر هر دو و بعضی گفته اند
اگر هر دو استدعای حله کنند او را حله میزنند و الا نیز
و بعضی گفته اند مطلقا حله میزنند برای آنکه معلوم نیست
که کلام دیگر نسبت بر زنا داده است زیرا که ممکنست
که نسبت با در زنا باشد و بر پدر شبهر شده باشد
و ممکن است بر عکس شده باشد یا بدینا مادر را
چیز کرده باشد و اگر بگوید با فلان شخص زنا کرده
مشهور است که هم فحش گفته است بمخاطب و
بشخص دیگر و اگر هر دو طلب حله کنند و او را حله می
و بعضی گفته اند او را یک حله میزنند زیرا برای مخاطب و
نسبت بدیگری فحش نیست و اگر بگوید فرزندان
فحش بدیده داده و اگر بگوید فرزندان فحش با در
گفته و اگر بگوید رویت و ای قوم ساق مجیب شه
فحش نیست و حاکم شرع او را تغویر میکند مگر آنکه
در عرفه ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزنا
یا مادر او یا خواهر یا دختر او یا تصریح کند مانند
رویت و اگر بگوید زاده مشهور است نسبت که فحش

نیست

نیست زیرا که ممکنست که از او پدر در حیض بهر سیده باشد
و بعضی گفته اند فحش است زیرا که در عرف از خواهر
بعبارت زنا معنی دیگر نمیفهمند و همچنین اگر
گوید مادر است و دلالت بر فحش نمیکند اما در
عرف حله بر فحش میکنند و ظاهر آنکه با فحش نباشد
و اگر دشنامهای دیگر در حد که موجب تحقیر و استحقاق
و باشد و سبب از زدن او گردد بدون آنکه از مستحق
ان باشد و را حله میزنند بلکه تغویر میکنند باین حاکم
مصلحت داند مثلا آنکه بگوید ای سگ ای خنزیر ای خبیث
ای حق ای فاسق ای بشار با عجزای خاین ای کذاب
ای کافر ای زندق ای مرتد یا ای کورای کورای پین
هر چند متصفه باین امراض باشد یا ای فرزند شبهر
ای فرزند حیض و اگر مستحق استحقاق باشد مانند
متظا هر بفسوق که کناها ترا علانیه کند و پروا نکند یا بدت
در دین خلا کند او را حرمتی نیست و دشنام او باعث
تغویر نمیشود چنانچه از حضرت صادق منقولست
که هرگاه فاسق علانیه فسق کند او را حرمتی نیست و
غیبت او حرام نیست و در حدیث صحیح از حضرت مرو
که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که هرگاه
به بینید عدل ز من انصاف را که در دین خدا شک میکنند

و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهراً هر که در این باره از
ایشان ترا و سخن بدو مذمت در حق ایشان بسیار بگوید
و برایشان حجت تمام کند تا ایشان طغیان نکنند و زنا
کردن دین اسلام و نامردی از ایشان حذر کنند و از بدعتها
ایشان یاد نگیرند چون چنین کنید حق تعالی حسنات
برای شما بنویسد و در جاست در آخرت برای شما بلند کند
و اگر بگوید با زن خود که ترا با کوه نیافتم او را تغیر میکند
بنا بر مشهور **دوم** در شرایط دشنام دهنده است
و دشنام داده شده است شرط است در حذر زن که
دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد پس اگر نابالغ
بخش گوید و را تا ریب میکنند و بر دیوانه چیزی نیست
و مشهور است که در حکام از این شرط نیست اگر
بنده بخش گوید او را هشتاد تا زیانه میزنند و بعضی گفته
اند چهل تا زیانه میزنند نصف حد از او و او قوی است
و در بخش گفته شده شرط است که محسن باشد یعنی
عاقل و بالغ و آزاد و مسلمان باشد و عفت و زهد از
پس اگر کسی گوید که بخش گوید یا دیوانه را یا بنده را یا کسی را
که علانیه زنا کند و پنهان نلارد او را حد نمیزنند بلکه چنانچه
تغیر میکنند ایشان را با چنانچه مصلحت داند و اگر شخصی
مرد از مسلمان عاقلی را که مادرش کافره یا کتیر باشد

بگوید

هر بگوید ی پس زانیها بگوید مادر تو زنا کار بود در حکم
افلاحت بعضی گفته اند برای حرمت فرزندان و احاطه
و روایتی بر این مضمون وارد شده و بعضی گفته اند اگر
تغیر میکنند برای آنکه مادر را بخش گفته است و مادر
مسلمان یا آزاد نیست و اگر بدد فرزند خود را بخش
گوید او را برای فرزند حد نمیزنند و همچنین اگر زن
مرد خود را بخش گوید و از زن و از مردش بغیر از فرزند
ان مرد نداشت باشد و احد نمیزنند بر آن
فرزند و اما ۲ علیه السلام او را تغیر نمینماید **سیم**
در مقل حد بخش و احکام است حد بخش هشتاد
تا زیانه است خواه بخش گویند زن باشد و خواه
مرد و خواه از او باشد و خواه بنده بنا بر مشهور
و او را با جامه حد میزنند و برهنه نمیکنند و است
تراز حد نامی زنند و در روایت معتبر وارد شده
است که زانی را سبخت تر از سبب انحر میزنند و
شراب خواری و سبخت تر از بخش گویند میزنند
و بخش گویند را سبخت تر از تغیر میزنند و اگر در
کس بگوید که از دشنام بخش دهند حد از هر دو سبب
بیشود و هر دو را تغیر میکنند و اگر شخصی جاهل
را بخش گوید شهر است که اگر یکی را حد بخش

گفته است برای هر یک او را حله میزنند و اگر بیک لفظ
همه را فحش گفته اگر همه همراه بیایند و طلب حله کنند
برای همه او را یک حله میزنند و اگر هر یک تنها بیایند
برای هر یک حله میزنند و بعضی گفته اند یک حله
میزنند مگر آنکه بلفظهای متعدد فحش گفته باشد
و جدا جدا بیایند و طلب کنند که در همین صورت
برای هر یک حله میزنند و اشهر است که در
نیز تفصیل اول جار نیست و مشهور است که
حله فحش بیراث میرسد پس اگر شخصی که او را
فحش گفته اند ببرد هر یک را از او تقاضای او طلب
حله میتواند کرد بغیر از زن و شوهر که ایشان
طلب حله نمیتوانند کرد و هر یک از ورثه که عفو کنند
باقی ورثه طلب میتواند کرد جمیع حله و این حله
میشود بدو کواه عاده یا بدو اقرار و تا انشخص
که با او فحش داده طلب حله کند و واحد میزنند و او
میتواند عفو کردن و بخشیدن پیش از ثابت شدن
نزد خاک شرع و بعد از آن و ایضا حد ساقط میشود
با قرار دشنام داده شده یا بچه یا و نسبت داده یا
کردن دشنام دهنده یا بچه یا و نسبت داده بگو
و اگر نسبت بزنی خود داده باشد یا بچنان ساقط

میشود

میشود حد و اگر اقا علام خود را یا کنیز خود را دشنام
فحش گوید تغزیر بر او واجب میشود **باب سیم** در حد
خوردن شراب و سایر مسکرات کسی که چیزی از
مست کنندهای مایع را بیا شامد مانند شراب و بورد
خواه از جو بجا آید و خواه از کدوم و خواه از بیخ یا زرد
و خواه از سایر جو نبات و خواه از شکر و خواه از خرما
و هر چه بسیارش ادی را مست کند و عقل را زایل کرد
اگرچه بیک قطره آنرا بخورد یا معمولی بخورد که در آن
داخل کرده باشند هر چند مضمحل شده باشد و مست
نکند با شامیدن و خوردن آنها با بلوغ و عقل و
علم مجاز بودن و عدم اگر او جبر حد واجب میشود
بنا بر مشهور و همچنین با شامیدن شیره انگور
که جوشیده باشد و غلیان کرده باشد و در وقت
آن نرفته باشد بشرط مذکور حد واجب میشود
بنا بر مشهور و در شیره خرما و مویز که بجوشند
و در تلش بر روی مست کننده نباشد خلافت و اگر
حلال بودن و این حد بشهادت دو عادل ثابت
میشود و بدو مرتبه اقرار بنا بر مشهور و بعضی
بیک مرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان ثابت
نمیشود و مشهور است که هشتاد تا زانیانه است

خواه مرد باشد و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه
ازاد و بعضی از علماء را اعتقاد است که بنده را چهل
تا زایانه میزنند نصف حد ازاد و خالی از قوت نیست
و در مرتبه سیم یا چهارم او را میکشند هر گاه در مرتبه
سابقه تا زایانه زده باشند و اگر یک کواشهادت
دهد که او شراب خورد و دیگری شهادت که او شراب
نخورد مشهور است که ثابت میشود و حد میزنند
او را و اگر شراب خورد و از حلال داند توبه اش معتبر است
اگر توبه کرد و از حد بیرون شد و اگر قبول توبه نکرد او را
میکشند و بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است
او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست توبه معتبر است
و کسی که شراب نوشد و حلال داند او را توبه معتبر است
و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنا
بر مشهور است اما اگر مست کشتهای دیگر غیر شراب را
مانند بوزه اشامیلت یا فروسد و حلال داند او را
نمیکشند بلکه حد میزنند زیرا که اگر چه حرمات آنها
اجماعی شیعه است اما ضروری دین اسلام نیست
زیرا که جمعی از مسلمان مانند حنفیان آنها را حلال
میدانند و اگر بنک و مست کنندهای جامه را بخورد
و بعضی گفته اند او را حد میزنند بلکه تعزیر میکنند

دهم

فجاءه
سبع

باب چهارم

سبع

باب چهارم در بیان حد زدن است و در آن حد فصل است
فصل اول در بیان شرایط حد است و در آن سیزده
شرط است اول آنکه بالغ باشد را اگر کودک تا بالغ زدن
کنده مشهور میان علماء است که معتبرند و او را نادیده
و تعزیر میکنند و بعضی از علماء موافق و آیات معتبره
قابل شده اند که در مرتبه اول و دوم او را میخشدند و
در مرتبه سیم تعزیرش میکنند و در مرتبه چهارم گوشت
سرا نکشتن را میترسانند که خون جاری شود و در
مرتبه پنجم بگد بالایی چهار انگشتش را میزنند و در مرتبه
ششم از پنج انگشتان میزنند بر او شمره بالغ
و بر او بیخ در اول و دوم عفو میکنند و در سیم بند بالا
انگشتان را میزنند و در مرتبه چهارم بند دوم را در
پنجم بند سیم را در و نیست که این که این مراتب منوط
برای اتمام علیه السلام بوده باشد **دوم** عقلا است
پس اگر دیوانه در حال دیوانگی زدی کند تعزیرش میکنند
و اگر در حال عقل زدن کند و بعد از آن دیوانه شود
مشهور است که حد ساقط نمیشود **سیم** آنکه او را
شبهه عارض نشده باشد مثل آنکه کار کند که مال او
و بر دارد و معلوم شود که مال دیگری بوده یا آنکه از
مشترک بر دارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق خود

دستش را

و اگر زیاده از حق خود بردارد بقدر نصاب قطع دانسته
حد بر او لازم میشود **چهارم** آنکه شرکیتی در مال نداشته
باشد بنا بر قول بعضی از اصحاب مثل آنکه یکی از اصحاب
که جنک کرده اند بنا کافران از غنیمتی که از ایشان
گرفته اند پیش از قسمت بدزدند دستش را میزنند
بنا بر قول اینها عت و اکثر محققین علما قایل شده اند
که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده
باشد دستش را میزنند **پنجم** آنکه مال در حرمتی
بوده باشد که متعارفست که آنقسم مال را در آن
حرمت میگذارند مثل آنکه زریا متاع در صند و قی
باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طولی
بوده باشد که درش را بقفل یا کلون بسته باشند
یا متاع را در دکان گذاشته باشند و درش را بسته
باشند و اگر مالی را در زمین دفن کرده باشند مشهور
است که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که
هر چند که آنجا بلذند که غیر مالک و اجازت نباشد
با نجا حکم دزدی است از حرز دارد پس اگر مالی در صحن
کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت صاحب خانه
برود و بلذند دستش را میزنند و این خلاف مشهور
است و بنا بر هر دو قول اگر کسی مالی را از سیاهها

یا حایها

یا حایها یا کاروانها یا مساجد بدزدند دستش را
و اگر مالی در مسجد یا در این قسم مواضع که مذکور شد
که کسی را سنجی از رفتن با نجاها نیست بدزدند
که صاحب مال ملاحظه نکند و او را غافل کند و بدان
بعضی از علما گفته اند که دستش را میزنند و بعضی
گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد
یا بزوی آن خوابیده باشد و کسی بدزد حکم حرز دارد
و نادری از علما قایل شده اند که در نجا که چیزی در
حد لازم میشود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف
است و در قول سابق میان متاخرین متروکست و
کسی میوه را که بر درخت باشد بدزدند دستش را
میزنند موافق مشهور و بعضی گفته اند که اگر درخت
در باغی باشد یا خانه که درش را بکلون یا قفل بسته
باشند حکم حرز دارد **ششم** آنکه دزد در حرز را بکشند
و مال را از **پایون** او دزد پس اگر دیگری
در را بکشند و او مال را از **پایون** او دزد هیچکس
را دست نمیزند بلکه از شکننده در تاوان در را
میکویند و از برنده مال تاوان مال را میگیرند اگر
تلف کرده باشد و اگر شکننده در دزد برودن مال را
شریک شود و حصه او بقدر نصاب میشود

نیزند

مرصه

حرز

میروند و بیرون بردن مال اعم از آنست که خود بردارد
یا در سمانی بر آن به بند و بیرون بکشد یا بر حیوان
بار کند و بکشد یا براند و بیرون برود یا بدست کودک
غیر میزنی بدهد که بیرون برود **هفتم** آنکه در زدیله
صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزندان را بگذرد
و دستش را نمیبزند و موافق مشهور در حکم پدر است
اجلای پدری هر چند بالا روند و بعضی مال در را
نیز حکم پدر داده اند **هشتم** آنکه پنهان بگذرد
اگر کسی علانیه از کسی بجهت مالش را بگیرد یا دست
بر بآید حکم در ندارد و حکمش بعد ازین خواهد
آمد انشاء الله **نهم** آنکه در ز غلام صاحب مال
نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بگذرد یا علانی
که در میان غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بداند
دستش را نمیبزند و گفته اند علتش آنست که ضربه
بمالک پیشتر میرسد **دهم** آنکه نوکرو مهملان نباشند
بنا بر قول جمعی از علما و اکثر گفته اند که این در صورت
که مال را از ایشان پنهان نگردد باشد و ایشان
از خور برداشته باشند پس اگر صند و قرا بکشند
و در را بشکنند و بردارند دستشان را نمیبزند **یازدهم**
آنکه ان مالی را که برده است بقدر نصاب قطع

باشد

باشد با جاع علما چنانچه مذکور خواهد شد **دوازدهم**
آنکه صاحب مال را نفع بکند و طلب مال و قطع بید و بکند پس
اگر صاحب مال آن مال بگذرد یا مال را بگیرد و از
بریدن بگذرد و بگذرد پیش از آنکه ثابت کند نزد
حاکم شرع حدساقط میشود و اگر بعد از مرافعه و ثابت
گردد در دی نزد حاکم شرع بگذرد حدساقط نمیکند
بنا بر مشهور **سیزدهم** خلاف است که آیا شرط است
که نصاب قطع بگذرد بیرون آوردن یا نه بعضی
گفته اند شرط است که مجموع نصاب را بگیرد بیرون
آورد پس اگر خور را بشکنند و صدقومان را عباسی
عباسی بیرون آورد دستش را نمیبزند و بعضی
گفته اند که اگر در مرتبه اول بقدر نصاب نباشد
کو در مرات دیگر بقدر نصاب باشد نمیبزند **چهاردهم**
و این قول غریب است و اکثر گفته اند که بقدر نصاب
در آورد اگر چه در چندین دفعه باشد دستش را
میرند **فصل دهم** در نصاب قطع است و در آن
خلافت مشهور میان علما آنست که ربع دینار
است یعنی چهار یک شرفی تمام چهار دانگ و بی
مضروب بسنگه معامله یا قیمت آن و این بابویه
و ابن جنید رحمة الله علیهما پنجیکه دینار گفته اند

وقول اول قوی تر است و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که از آنحضرت پرسیدند که در چه مقدار از مال دست
دزد را میزنند و نمود که در ربع دنیا پرسیدند که در
دویم میزنند فرمود که در ربع دنیا به قیمت که باشد
پرسیدند که اگر کمتر از ربع دنیا بزد و یا نام سال
بر او اطلاق میکنند و او نزد خدا سارق و دزد است
حضرت فرمود که هر که بزد و از مسلمانان چیزی را
که ضبط کرده باشد و در حوز کذا شسته باشد نام سال
بر او اطلاق میکنند و او نزد حق تعالی دزد است اما
دستش را در کمتر از ربع دنیا یا زیاده نمیزنند و اگر
کمتر از ربع بیاورد دست بریده را بدینا که مردم بیاورد
بریده شود **فصل سیم** در بیان حدود و دست هرگاه
بالغ غافل مقدار نصاب بزد در حوز و ثابت شود
واجبست بر او که مال را پس دهد و اگر تلف شد
باشد مثل یا قیمت آنرا بدهد و خاکم شرع میفرماید
که چها را نکشت او را از بندی که متصل بکف است
از دست راست میزنند و کف دست و انگشت
ابهام را برای او میگذارند برای وضو و نماز او نیز
بفحوی که سنیان میگویند که از بند دست میزنند

و اگر

و اگر بعد از بریدن دست در مرتبه دوم دزدی کند
پای چپش را میزنند از مفصل میان قدم و پاشنه
را برای او میگذارند که در نماز تواند ایستاد شود
سنیان که از قوزک میزنند و اگر مرتبه سیم دزدی
کند بعد از بریدن دست و پا در زندان او را
همیشه حبس میکنند و اگر در زندان نیز از حوز بقدر
نصاب بزد او را میکشند و اگر چند زدی
یکبار ثابت شود بمرتبه دست راستش را میزنند
و درین مقام چند مسئله محل خلافت و اشکالست
اول آنکه کسی که در مرتبه اول دزدی کند دست
راست نداشته باشد مثل آنکه بقصاص یا بجهت
دیگر غیر دزدی بریده شده باشد یا تصویب
خلافتست بعضی گفته اند دست چپش را میزنند
و بعضی گفته اند پای چپش را میزنند و بعضی
متأخرین احتمال داده اند که بریدن بالکلیه
ساق شود و مسئله خالی از اشکالی نیست
دویم آنکه دزدی کند و دست راستش شکسته باشد
مشهور است که دست راستش را میزنند
و بعضی گفته اند نمیزنند برای آنکه دست مثل
را که بپزند خون او را قطع نمیتوان کرد و باعث

قتل او میشود بلکه دست چپ او را میزنند یا پای چپش را
یا حبس میکنند و را **سیم** آنکه دزد کند و دست چپ
نکاشته باشد یا دست چپش مثل باشد شهر است
که دست راستش را میزنند و بعضی گفته اند میزنند
و او را در زندان حبس میکنند و در صورتی که هر دو
دستش مثل باشد نیز این خلاف است **چهارم**
آنکه جلادی که دستش را میبرد اگر بعلط دست چپش را
ببرد بعضی گفته اند بریدن دست راست ساقط
میشود و اکثر گفته اند که دست راستش را میزنند
و دست چپ را با او میدهند و مشهور است
که بعد از بریدن دست سنت است که دستش را
داغ کنند تا خون بند شود و او را نکشد **فصل در بیان**
در بیان طریق ثبوت دزدیست و آن مواضع مشهور
بد و گواه است یا بد و مرتبه اقرار کردن و بعضی
گفته اند که بیک اقرار نیز ثابت میشود و خالی از قوت
نیست و بنا بر مشهور و اگر بگردد اقرار کند مال را از
میگیرند و حد نیز ندارند مرتبه دیگر اقرار کند و اگر غلام
یا کنیز اقرار کند دزدی اعتبار ندارد مگر آنکه اقا
تصدیق ایشان بکنند و اقاری که از روی جبر و
شکجه باشد بحسب شرع اعتبار ندارد هر چند عین

مال دزدیده را بیاورد و بعضی گفته اند که اگر بعد
از اقرار عین مال دزدی بیاورد حد ثابت میشود
و روایتی بر همه ضنون وارد شده است **فصل پنجم**
در بیان بقیه احکام است و در آن چند طلب است
اول در حکم کفر دزد که قبری را شکافته باشد
و کفن را دزدیده باشد چند قولست **اول** آنکه دستش
را میزنند مطلقا خواه قیمت کفن بقدر نصاب
باشد و خواه نباشد **دویم** آنکه اگر کفن بقدر نصاب
بوده و دزدید است دستش را میزنند و الا میزنند
بلکه تعزیرش میکنند **سیم** آنکه در مرتبه اول نصاب
شرط است و در مرتبه های دیگر دستش را میزنند
هر چند کمتر از نصاب باشد **چهارم** آنکه اگر کفر دزد
مطلقا دستش را میزنند و اگر عادت بلبش قبر
کرده است دستش را میزنند هر چند کفر بر نداشت
باشد **پنجم** آنکه دستش را نمیزنند مطلقا خواه کفن
برده باشد و خواه نه و خواه کفن بقدر نصاب
باشد و خواه نه مگر آنکه مکر را این کار کرده باشد
که دستش را میزنند و مشهور قول **دویم** است **مطلب**
دویم آنکه کسی ادعی را بدزد و اگر بالغ است آنکه دزدیده اند
دستش را نمیزنند و اگر بالغ است اگر طفل مجنون است که

یده است

تیز میان نیک و بد میکند باز میبندد و اگر کودک غیر میسر
 و اگر بنده است و از او چیزی در دیده است و قیمتش
 بقدر نصاب هست دستش را میبندد و اگر آزاد
 باشد بعضی گفته اند دستش را نمیبندند و بعضی گفته
 اند دستش را میبندند برای زردی بلکه برای آنکه فسق
 در زمین کرده است و ظاهر بعضی از اقوال آنست
 آنست که اگر کودک چیزی از او را مرد بالغ از او ربود
 باز دستش را میبندند و خلاف مشهور است **مطلب**
سیم کبسه بز و طرا که از جیب و بغل مردم زدی میبندند
 اکثر علما گفته اند که اگر از جیب جامه بالا بگذرد میبندند
 دستش را و اگر از جیب جامه زیر بگذرد میبندند
 بعضی گفته اند که زردی را مثلا در جامه خود گذارند
 بسته باشد اگر از آن دور بسته است دست میبندند
 و اگر از بیرون بسته است نمیبندند و ظاهر روایات
 غیر اینست و طرازان و عیاران که علاوه دستا
 و اشیا میبندند دست بریدن نیست امثال آنرا
 بلکه تعزیر میکنند **مطلب چهارم** کسی که خوردنی بگذرد
 در سالی قطعه دستش را نمیبندند زیرا که فی الجمله عذر
 هست ایشانرا و در باب قطع دست کسی که جامه
 کعبه معظمه را بگذرد خلاف است و اشهر آنست که

نمیبندند و همچنین خلاف است که کسی که در خانه بسته
 بگذرد دستش را میبندند یا نه و همچنین کسی که
 شراب و حیوانات و غیر آنرا بگذرد در وقتی که
 مالک یا اجیر مالک نظر بر آنها کند میبندند یا نه
 و مشهور در آنها آنست که نمیبندند **مطلب پنجم** کسی
 که دو مرتبه دزد کند و هر دو در یک مجلس نزد حاکم
 شرع ثابت شود دست راستش را میبندند و
 چپش را نمیبندند و خلاف است که آیا بگذرد اول
 یا بگذردی دقیم و فایده در عفو کردن یکی ظاهر
 میشود و اگر گواهان بگذردی اول گواهی
 دادند و بعد از دست بریدن بگذردی دیگر
 گواهی دادند مشهور است که پای چپش را
 بگذردی دوم میبندند و بعضی در بریدن پای
 در اینصورت توقف کرده اند **مطلب ششم** اگر در
 کس در را بشکنند و قدر یک نصاب راه درون باشد
 بد را ورنه بعضی گفته اند دست هر دو را میبندند
 و بعضی گفته اند دست هیچیک را نمیبندند و این
 احوط است **مطلب هفتم** اگر کسی چیزی بگذرد
 و در میان خانه بلع کند و بیرون آید اگر آن
 بلع کردن آنرا فاسد میکند و بحسب عادت

برینکورد و پیش از فاسد شدن بیرون نمی آید مانند
 طعاجی که بخورد دستش را نمیزند و اگر عجب خادرت
 بیرون آید نقصانی یا اگر ناقص شود قهقش از
 غناب کمتر نمیشود دستش را میبرند مثلا آنکه اثری
 یاد آنرا یا قوی یا جزوایدی را بلع کند و درست
 دفع شود علی المشهور بین الاصحاب **مطلب هشتم**
 اگر کسی شراب یا خوک ببرد و خواه از مسلمان
 و خواه از ذمی که در امان باشد دست پریدن
 بر او نیست و همچنین اگر طنبور یا صرنا یا دق یا نا
 و امثال اینها زالات حرام را ببرد و او کز طرف
 طلا و نقره را ببرد کفرتانند اگر برای شکستن
 برداشته باشد بر او حد نیست و اگر برای ذوق
 برداشته و قیمت شکسته اش بقله نصاب هست حد
 بر او لازم میشود **باب نهم** در حد مخاربه است و
 در آن چند فصل است **اول** در معنی مخاربه است
 و آن کسی است که جوهر و سلاحی برهنه کند از برای
 ترسانیدن مردم خواه در دریا و خواه در صحرا خواه
 در شب و خواه در روز و خواه در اوقات و خواه
 در بیابان اگر همه جبهه عصابی باشد یا سنگی یا
 و مشهور است که زن و مرد درین باب یک حکم

دارند

دارند و بعضی گفته اند زن مخارب نمیشود و بعضی
 شرط کرده اند که کسی باشد که مردم از او بترسند
قصد اگر مرد ضعیفی باشد که مردم از جمله بترسند یا
 هر چند قصد ترسانیدن کند مخارب نیست و
 این دو شرط را اعتبار نکرده اند و بعضی از متاخرین
 احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف و آراء
 زن و قاطع طریق گویند و بر هر تقدیر اگر کسی بسبب
 فراج و ناری این کار کند مخارب نیست و در
 بان راه زنان یا کسی که مدد ایشان کند در
 غیر راهزنی که با ایشان در راه زن را داخل نشود
 در حد حکم راه زن ندارد و در زنانه آنست که مخاربه
 میروند و بتغلب و استیلا علیه مال میروند
 حکم مخارب دارند و اگر صاحب خانه با ایشان
 مخاربه کند و کشته شوند خون ایشان هدر است
 و عوض ندارد هر چند در جبهه یا خود نداشته
 باشد و اگر مطلب او مال باشد و امید غلبه داشته
 باشد جایز است جنگ کند و جایز است متعرض
 نشود که مال را ببرد مگر آنکه مردن آن مال
 باعث هلاکت او گردد که با عدم ظن هلاکت باید
 مخاربه کند بنا بر مشهور و اگر غرض از مخارب

دارند و بعضی گفته اند
 که در عرف و آراء
 زن و قاطع طریق
 گویند و بر هر تقدیر
 اگر کسی بسبب
 فراج و ناری این کار
 کند مخارب نیست و در
 بان راه زنان یا کسی
 که مدد ایشان کند در
 غیر راهزنی که با ایشان
 در راه زن را داخل نشود
 در حد حکم راه زن ندارد
 و در زنانه آنست که
 مخاربه میروند و بتغلب
 و استیلا علیه مال
 میروند حکم مخارب
 دارند و اگر صاحب خانه
 با ایشان مخاربه کند
 و کشته شوند خون
 ایشان هدر است و
 عوض ندارد هر چند
 در جبهه یا خود نداشته
 باشد و اگر مطلب او
 مال باشد و امید
 غلبه داشته باشد
 جایز است جنگ کند
 و جایز است متعرض
 نشود که مال را
 ببرد مگر آنکه
 مردن آن مال باعث
 هلاکت او گردد
 که با عدم ظن
 هلاکت باید
 مخاربه کند بنا
 بر مشهور و اگر
 غرض از مخارب

عرض او باشد که خواهد با او یا با زن او یا با خان او
 او عمل قبیحی کند تا ظن هلاک نداشته باشد واجب
 است که مدافعه نماید و اگر قصد هلاک او داشته
 باشد اگر ظن هلاک نداشته باشد و تواند که
 مخیر است میان جنگ کردن و گریختن و اگر ظن
 هلاک داشته در محاربه و تواند که گریخت موافق
 مشهور گریختن واجبست و اگر نتواند که گریخت
 مدافعه و مقاتله واجبست خواه ظن هلاک
 داشته باشد و خواه نداشته باشد زیرا که اگر
 در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه بدلت
 کشته شود و در این صورتها اگر کشته شود
 ثواب شهید دارد **فصل دهم** در بیان حد
 محاربت حق تعالی میفرماید إِنَّمَا جُرَاءُ الدِّينِ
يُحَارِبُ تَوْبَةَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَاءَ مَا أَن يَفْعَلُوا وَتَصَلُّوا أَوْ تَفْطَعُوا إِلَيْهِمْ
وَأَرْجِلُهُمْ مِنَ خِلَافٍ أَوْ يُنْفِقُوا مِنَ الْأَرْضِ یعنی
 نیت پاداش آنها که محاربه میکنند با خدا و رسول
 و سعی میکنند در زمین از برای فساد مکران
 بکشند ایشانرا یا بردار کنند یا بیرون دستها
 و پاها را ایشانرا مخالف بکشند یا بیرون کنند ایشانرا

از زمین و میان علماء در این مسئله دو قولست
اول امام علیه السلام مخیر است میان چهار امر **اول**
 آنکه او را کردن بزنند **دوم** آنکه او را زنده بردار کنند
 و بردار کشیدن نه بر روش ملوک است که بکوهی
 او بزنند بلکه چوبی در زمین نصب و او را بر آن
 چوب بطنا بستی بچیدند و میکذارند تا بمیرد و
 غالباً تا سه روز زنده میماند هرگاه طعنا ۲ و آب
 ندهند و **سوم** آنکه دست راست و پای چپش
 را ببرند **چهارم** آنکه او را از آن شهر بیرون کنند
 و بهر شهر دیگر که برود بجای آن شهر بنویسند
 کتا و بیرون کرده شده است با او طعنا ۲ بخورد
 و آب بخورد و دختر با او مد میدهد و خرید و فروش
 میکند تا آنکه بشهر دیگر رود و همچنین نکذارند
 که در هیچ شهر قرار گیرد و مشهور اینست که
 مدتی نگذرد تا زنده است چنین میکنند و در
 وارد شده است که تا یکسال چنین میکنند و جل
 کرده اند بر صورتی که توبه کند در اثنای سال
 چنانچه در وایت نیز ایماقی بان دارد و مذکور
 خواهد شد و اگر خواهد بیلا د کفار رود مانع
 میشوند و اگر برود بر میکردانند و اگر کفار مانع

شوند با ایشان قنالم میکنند تا از یکدیگر **قول**
دوم آنکه اینها بر سبیل تخمین نیست بلکه هر یک
از اینها حد چنانچه است اگر آدم کشته است و پس
او را میکشند و اگر آدم کشته است و مال
هم برده است مال را پس میگیرند و دست
راست و پای چپش را میبرند پس او را میکشند
و بر دار میکشند برای عبرت و اگر مال گرفته
و نکشته است دست راست و پای چپش را
میبرند و از شهر بیرون میکنند چنانچه مذکور
شد و اگر جراحت کرده است و مال نگرفته است
فصل در جراحت میکشند و از شهرها بیرون
میکشند و اگر جرح برهنه کرده و ترشانه و نه
جراحت زده و نه مال برده است همین از
شهرها بیرون میکنند و پس و در وقت
از حضرت صادق علیه السلام نقلست که هر کارا هر وقت
کند و آدم بکشد او را میکشند و اگر آدم بکشد
و مال هم برود او را میکشند و بر دار هم میزنند و
مال بیورد و نکشد دست راست و پای چپ او را
میبرند و اگر جرح برهنه کند و نکشد و مال هم برود
از زمین بیرونش میکنند و او را بر سید که حد

بیرون کردن چینیست فرمود که یکسال بیرون میکنند و
از شهر که این کار در آن کرده است بشهر دیگر پس
مینویسند بان شهر که او را بیرون کرده ایم با او طعام
و آب بخورید و با او در حق مدعیان بیرون رود بر زمین
دیگر پس همین را مینویسند با نجاعت و پیوسته است
چنین است تا یکسال چون چنین کنند توبه میکند
با خاری و مذلت و قول اول که تخمین است شهر
میان متأخران و چون شهر است که این حد را
علیه السلام جاری میتواند کرد نه دیگران چندان
فایده در تحقیق آن نیست و اگر کسی را کشته باشد
که کفو او باشد و عوض او را توان کشت و ارث
حکم حاکم شرع فضاصل میتواند کرد و اگر او عفو کند
امام علیه السلام حد را جاری میسازد و عفو
کردن و ارثش بر طرف نمیشود **فصل** در احکام
است و در آن چند مسئله است **اول** آنکه کسی
که بر دار کشند زیاده از سه روز بر دار نمیگذارند
پس از دار بر زمین او ریزند و غسل میدهند که پیشتر
او را غسل نکرده باشند و کفن میکنند و حنوط
میکند اگر پیشتر نکرده باشد و نماز بر او میکنند و
او را دفن میکنند **دوم** کسی که بعد از سه روز

بج

بقصد دیدن دار کشیده برود خواه بطریق شرعی یا
 کشیده باشند خواه بغیر آن و خواه بجهت شرعی یا
 و خواه بغیر آن و او را به نیت است که غسل
 کند و بعضی واجب دانسته اند **سیم** شرط نیست
 در دست و پا بردن بخواب که مال بقدر نصاب
 دزدی برده باشد یا از خزینه بیرون آورده باشد **علا**
 شرایط دزدی در اینجا معتبر نیست **چهارم** بخواب
 ثابت میشود بیک قواری باید و گواه عادل **نیمه** کسی
 که مندرج و خامه مردم را در باید یا متاع از دکان
 مردم را باید یا بنویز و در سالتهای دروغ یا کلاه
 های ساختن تزویر کند و مال مردم را گیرد و مال را
 از ویس میگیرند و او را تعزیر میکنند تا که شرع و دستش
 را نبینند و در روایتی وارد شده است که کسی
 بر سالتهای دروغ مال مردم را گیرد دستش را
 میبرند و اگر عمدا عمل نکرده اند و کسی که نیک یار
 بهوشی بخورد کسی دهد او را بهوش کند و
 مالکش را بر او را تعزیر میکنند و اگر عمدا میگوید
 باشد حلا نعل را بر او میزنند **باب ششم** در بیان
 حد مرتدا است و در آن چند مقصد است **اول**
 در معنی ارتداد است و آن کاف شدن بعد از

اسلام است یا نکند اقرار کند که از دین اسلام
 بدر رفت یا انظار یکی از ادیان باطله کند مانند
 یهودان یا نوسانیان یا کبران یا انکار کند چیزی را
 که ضروری دین اسلام باشد یا اثبات کند چیزی را
 که ضروری است که داخل در دین نیست یا کاری
 کند که صریحا دلالت بر خروج از اسلام و عدم اعتقاد
 بان کند مثلا نکه برای میت یا افتاب نیا ماه و سایر
 ستاره ها سجده کند یا برای مخلوقی بقصد خدائی
 او سجده کند یا قرآن مجید را در میان فاذورات
 افکند یا نسبتا یا العیان با الله لکه بر قرآن یا صحیفه
 یا کتب دعا و حدیث اهل بیت علیهم السلام زند
 یا بدون ضرورت در میان کعبه معظمه یا خراج
 مقدمه رسول خدا و ائمه طاهریں صلوات الله
 علیهم اجمعین بولد یا غایط کند یا نجاستی در آن
 بیندازد یا کعبه را از روی اهانیت خراب کند و
 آنها و ندیده ام که کسی از علماء رضوان الله علیهم
 ضروریات دین را که منکر آنها کافر است ضبط
 کرده باشند و فقیر در رساله عقاید اکثر آنها را
 ذکر کرده ام مثل واجب بودن نمازهای پنجگانه
 و عده های دکتهای آنها و مشتمل بودن آنها

بیان مجاز و تدابیر

بر کوع و مجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت
 فی الجمله و مشروط بودن انها بطهارت فی الجمله
 و واجب بودن غسل جنابت و حیض و نفاس
 و ناقض بودن بول و غایط و ناید و ضور او
 غسل و کفن و نماز و مردگان و در حق ایشان
 و وجوب زکوة و روزه ماه رمضان و آنکه خورد
 و نشامیدن بروش معتاد ماکول غازی را و جامع
 در قبل زان ناقض روزه است و واجب بودن
 حج و مشتمل بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سعی
 میان صفا و مروه و وقوف عرفات و وقوف شعربلک
 ستر شیلک و قربانی کردنی حرامت کردن
 فی الجمله عم از وجوب و ندب و مطلوب بودن
 قربانی در عید اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و
 مطلوب بودن جماعت در نماز و مطلوب بودن
 تصدق بر مساکین و فضیلت علم و علما و نیکی
 کوی که ضدی نباشد و بل بودن دروغی که در
 مصلحتی نباشد و حرام بودن زنا و لواط و شرب
 هر حرمت گوشت سگ و خوک و خون و مسیه
 فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و دختر
 برادر و دختر خواهر و عمه و خاله بلکه مادر زن

و خواهر

و خواهر زن باذن و حرام بودن ستم کردن و نما
 مردن بر زن بی سببی که محالان نباشد و حرمت
 قتل مؤمن بناحق و رجوع بودن بخشش و دشنام
 بی سبب و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی
 با پدر و مادر و خویشیان و بدی عقوبت ایشان
 و مقر بودن میراث فی الجمله و مشروط بودن بیع و
 شرا فی الجمله و سایر اموری که در دین اسلام
 بر تبه شیوع یافته که هر که در اقصای بلاد اسلام
 باشد و با دیر نشینان و لوان و گردان همه
 میداند کسی که انکار یکی از اینها کند مرتد است **و**
 در اقسام مرتد احکام انها است اما اقسام مرتد یا
 یا مرتد و مرد یا مرتد فطری است یا مرتد ملی اول زک
 مرتد خواه مسلمان زاده باشد و خواه بعد از کفر
 مسلمان شده باشد مشهور میان علما است
 که او را نمیکشند بلکه او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه
 کرد از او قبول میکنند و اگر قبول توبه نکرد او را
 حبس میکنند و در اوقات نمازها را میزنند که
 یا توبه کند یا در حبس بماند تا بمیرد و در حدیث
 صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 که زن که مرتد شود او را نمیکشند و خلعت میبندند

انسان مرتد

او را خدمت شدید و از خوردن و آشامیدن
 انقدر با او میدهند که نیورد و جامهای درشت
 و کده او را می پوشانند و از برای نمازها او را می
 و در روایت دیگر وارد شده است که او را حبس
 نموده میکنند و در زندان کار بر او تنگ میکنند
دوم حکم مرد نیست که مرتد شود و بر فطرت اسلام
 باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستر
 نطقه و مسلمان باشد و این را مرتد فطری میگویند
 و مشهور است که اگر او توبه کند توبه اش مقبول
 نیست و بر محال او را میکشند و همین که مرتد
 شد زنش بر او حرام میشود و عده و فوات میدارد
 و مالش را میان ورثه اش قسمت میکنند و خلافت
 که یا میان خود و خدا توبه اش مقبول است یا نه
 بعضی گفته اند مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد
 بود و اکثر تحقیقین علماء را اعتقاد است که توبه
 نزد خدا مقبول است پس اگر کسی بر ارتداد او مطلع
 نشود یا کسی نباشد که تواند او را کشت و توبه کند
 عبادت و معاملاتش صحیح است و از عذاب الهی
 نجات مییابد ولیکن اکثر گفته اند که مالش از وارث
 است با و بر نمیگردد و زنش بر او حلال نمیشود

کتب معتبره در تفسیر این حدیث
 در بیان این حدیث که در کتاب
 التوحید و التمسک
 در بیان این حدیث که در کتاب
 التوحید و التمسک
 در بیان این حدیث که در کتاب
 التوحید و التمسک

سیم مرد مرتد نیست که پدر و مادرش کافر بوده باشد
 و او مسلمان شده باشد و بعد از آن مرتد شود
 او را توبه میفرمایند که توبه کند توبه اش قبول
 میکند و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت
 توبه فرمودن خلافت است بعضی گفته اند اینقدر
 که امید توبه کردن او نباشد و بعضی گفته اند
 موافق روایتی که سه روز او را تکلیف توبه میکند
 و در روز چهارم میکشند و باید که اگر او را
 عارض شده باشد سعی نماید در زاله شبهه
 او و اگر مکرر توبه کند و باز مرتد شود در مرتبه سیم
 یا چهارم علی الخلاف او را میکشند و توبه اش قبول
 نمیکند و کشنده مرتد امام است یا نایب امام علیه
 و بعضی گفته اند هر که بشنود میتواند کشت و این
 قول خلاف مشهور است اما اگر کسی بغیر امام
 و نایب امام او را بکشد گناه کرده است و او را
 تعزیر میکنند و بعضی نمیکشند او را زیرا که او را
 القتل است اما بد کرده است که بی رخصت امام
 او را کشته است **چهارم** در بیان سایر احکام
 است **اول** فرزندان مرتد پیش از مرتد شدن
 بهرسانند حکم مسلمانان دارند خواه فطری باشند

تعیین حد توبه

و خواه ملی و اگر ماد رو پدر مرد و مرتد با نهند و در حال
 ارتداد از ایشان فرزندی ~~زایشان~~ بصر رسد و
 مشهور حکم مرتد دارند و اگر مسلمان یکی از ایشان را
 بکشد و را در عوض نیکبختند و خلافاست که اگر
 او را ببندد میتواند گرفت اشهر و قوی است که میتوان
 گرفت و بعضی گفته اند که در میان کافران حربی
 باشد میتوان بنده کرد و اگر در میان مسلمانان
 باشد نه و بعد از بالغ شدن ایشان ترا تکلیف اسلام
 میکنند اگر قبول اسلام نکند از ایشان ترا میکشند
دویم اگر کسی در حال غضب رده بگوید و دعوی
 کند که بر او اختیار از من صادر شد یا در حال غضب
 دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان جاری
 شد یا کسی مرگ اگراه و جبر کرد و نسبت بجای او ممکن
 باشد از او میشوند و اگر در حال مستی رده بگوید
 اشهر میان علما است که مرتد نمیشود و مستحق قتل
 نمیشود اگر عقلا از او بیا شده باشد و بعضی
 گفته اند حکم مرتد دارد **سیم** ثابت میشود رده
 بیک مرتد اقرار یا بکوهی و کواه غافل **چهارم** اگر
 زن مرتد شود عده طلاق میل را در کرد عده
 توبه کرد عقدش بحال خود است و اگر توبه نکرد

غیره

تاعده طلاق منقضی شد زوجیه میان ایشان برقرار
 میشود و این خیده نیست که بعضی از شیاطین تعلیم
 بعضی از زنان که خواهند از شوهرشان جدا شوند
 و او را راضی بطلاق نشود میکنند یا بر قرآن مجید
 بگذارند تا مرتد شوی و توبه ممکن تاعده منقضی
 شود و در خانه شوهر حرام شوی و اناعونه فکر میکند
 که اگر این باعث ارتداد او شود و بهر این حالت بماند
 و در اثنای عده بمیرد الا با کفار در جهنم معدن
 خواهد بود با آنکه معلوم نیست که با ضرورت چنین
 علقه قبیحی موجب ارتداد گردد **سیم** کسی که تاسر گوید
 حضرت رسالت یا فاطمه زهرا یا یکی از ائمه معصومین
 صلوات الله علیهم اجمعین جایز است هر که را که
 بشنود او را بکشد اگر خوف مرد بر جان و خود یا
 احدی از اهل ایمان نداشته باشد و درین باب
 ظاهر اخلاف میان علما نیست و در حدیث معتبره
 شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر مرتد در باب من مساوی اند هر که از
 کسی بشنود که مرا سیدی **شود** یا بگوید و دشنام
 میدهد واجب است بر شنونده که او را بکشد و
 او را نزد پادشاه مرافعه نکند و بر پادشاه واجب است

که هرگاه نذر او ثابت شود بکشد او را که این بنا سزا
گفته است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب صلوات
الله علیه را دشنام میدهد یا از او بیزار میگوید
والله که خوش حال است اما منترسم که شما را
بکشند و من هزار نفر ایشان را بر او یکی از شما میدا
یعنی اگر خوف داشته باشد که شما را بکشد
مکشید و کسی که دعوی پیغمبری کند یا شک کند
در پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند
هر که بشنود میتواند کشت و بعضی گفته اند که
مخصوص حکم شرع است **باب هفتم** در بیان
سنا بجد و راست و بعضی گفته اند از احکام متفرقه
و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
سماست و جاد و کردن از جمله کناهات کبیره است
و اگر مسلمانان جاد و کند و ثابت شود او را میکشند
و اگر کافر جاد و کند و در امان باشد او را عقوبت میکنند
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
کاهن ملعونست و ساحر ملعونست و در حدیث
معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که هر که برود
ببزد ساحری یا کاهن ملعون روی گوید و آنچه گوید

تصدیق

تصدیق کند بقیق که کافر شده است بجمع کتابها
خلا در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد نزد رسول
خلا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من شوهر
و در شقی میکند نسبت بمن و من جادوی کردم که او
بر خود مهر بان کند حضرت فرمود **أف باء بر تو**
مکند که روی دین خود را و تو لعنت گردند ملائکه آسمان
و ملائکه فلک دوار و فرشتگان زمین پس از زن
توبه کرد و روز هار و زه میداشت و شبها بر پای
استاد و پیلاس پوشید حضرت فرمود که یا اینها
توبه باش مقبول نمیشود مگر آنکه شوهرش از او توبه
شود و گفته اند **سحر** یعنی است یا نوشتن است
یا تعلیست که تا اثر کند در بدن آدمی یا در اونا عقل
مثلا آنکه کاری کند که کسی را با کسی دوست کند
یا دشمن کند و آنچه بقران و دعا و اسماء مقدس
حق تعالی باشد که بخلا متوسل شوند را **نظار** داخل سحر
و آنچه بطلسمات و اعلا در باشد سحر است و اشکالی
که در آنظار نکند بر الله و ایرگنیم میکنند **حمل اشک** است
و احوط است که آنظار را نیز نکنند و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه و الرضوان میفرموده اند که دعا و قرآن
که برای مطلبی خوانند خوبست نماند بدان که در دعا

دارم

ایضا

جادو در آن می رود و شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران
 از اقسام سحر شمرده اند گفتن و نوشتن و افسان
 کردن را و در آن شرحه کردن بجا قیری چند که
 منسوب بکواکب می دانند و کوه زدن و در میدان
 در انظار او استقامت ملائکه کردن و بی زنجار ساختن
 و طلسمات نوشتن و بان طوطی کردن اندک شعبه
 را که امور غریب ظاهر سازند از راه جلا درستی خیار
 معرکه کیوان میکنند و از جلد سحر یا قیلا است که
 یعنی خیر دادن از جن و کفنه اند از جمله است جمله
 که می دانند و ریاضت می کشند برای دیدن جن
 و تشخیص کردن ایشان و غریب خواندن و قسم
 دادن بلفظ خیار که معنی آنها مفهوم نمیشود
 و با اعتقاد خود تشخیص ملائکه میکنند که خدای متعال
 بفرمانند و تشخیص می کنند برای نفع و ضرر مردم
 یا جتیا و شیاطین را حاضر می گردانند برای آنکه
 خبرها از ایشان پرسند و نقل کنند یا با اعتقاد خود
 جز را داخل بدن زنی یا کودکی میکنند که بزبان او
 سخن بگویند و خبر بدهد و بعضی اکثر اینها را داخل
 سحر گفته اند و بعضی را اعتقاد است که سحر حقیقی
 ندارد و محض خیال است و اثری بر آن متوجه نمیشود

و بعضی

و بعضی قایلند که بود و قسم است بعضی محض تخیل
 و تسو نیست مانند شعبه و بعضی اصل را در و نظام
 نسبت بجهی بر آن متوجه میشود از محبت و عداوت
 و عنوت و منکلت و امثال اینها و علامت رحمه الله علیه گفته
 است گاه هست که سحر باعث کشتن و بیماری و جلا
 میان مردم و زن میشود و سبب محبت و عداوت
 میان دو کس میگردد و اگر جلا را داند و نکند کافی
 میشود و الاحرام را داند و بکند یا یا دیگر دانی یا در حد
 کافر میشود و روایت کرده اند که نجاشی سحر از نو
 که در زک غار بن ولید دیدند او دیوانه و حیران
 شد و بصم را دید و با وحشیان سحر محسوس شد
 و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس مردی را فرستادند
 که او را بگیرد چون او را گرفت شروع کرد ببطیدن
 و اضطراب و گفت بگذار مرا و اگر اسزند می میرم
 او را سز داد و درها شاعت مرد و نقل کرده اند که
 زن جادوگری را یکی از امر گرفت پس شوهرش
 آمد دیوانه و حیران و گفت بگو بید این زن دست
 از من بردارد این زن گفت بگو بید برای من
 چند بیاورند و دردی چون او درند که هر چند
 بران داشتند و با آن زن پروا کرد و بر او دست

بعضی گفته اند که سحر
 نفس است

نیا فتد تا اینجا سخن علامه رحمة الله بود و حق اینست
 که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار
 آثار و انوار حضرت کائنات و سحر بسیار بوده و آثار
 عظیمه بر آنها مترتب میشده اما بعد از سطوع انوار و
 شیوع آثار حضرت رسالت و اهل بیت با جلالت عظمت
 صلوات الله علیهم اجمعین و انتشار قرآن و وظایف
 و اسما و تقویا کثرت مردم با نیا مثل این زمانها آثار بسیار
 بسیار ضعیف گردیده خصوصاً در صاحبان نفوس
 قویه که اعتماد عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی
 دارند که در ایشان کم اثر میکند و اکثر ایشان در مرتبه
 ضعیف العقل است مانند ذناب و کودکان و امثال
 ایشان فقیر شنیدم از مردم ثقات از صدق و امانت
 خود که در زمان نواب کبیریستان علیه الرحمه
 و الغفران و الرضوان جو که امدان هندها بین بلاد
 و شهرت عظیم کرد که مناظر و طلسمات و علوم
 غریبه میدانند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و
 بسعی بسیار با و راه میافتاد شخصی مرا که تکلیف بسیار
 بدیدند و بر بنام و ملتفت من نشد و چون خود نیز
 قدری سعی در تحصیل علوم غریبه کرده بودم بر
 طبع بسیار کران امل چون بر خواستم باز در یک روز

کتابی
 در
 نواب
 کبیری

و در کوشا و کفتم که اگر یکی از آنها که دعوی میکند
 یکی را در این شهر بجا آوردی مردی از این را کفتم
 و بیرون آمدم بعد از چند روز شنیدم که او تفتیح
 من میکند و التماس میکند که من یکبار دیگر بدیدم
 او بروم یکی از شنایان او بسعی بسیار مرا بدیدند
 او بر من چون داخل شدم برخلاف سابق مرا تعظیم و
 تکریم بسیار کرد و مرا بخلاوت برد و کفتم بخدا سوگند
 میدهم ترا که بگوی که آن سخن که با من گفتی چه
 معنی داشت و از جهت چه گفتی کفتم مگر اثر صدق
 ازان سخن نیا فتی کفتم من نیا فتی مدم با این شهر
 مگر بقصد که با د شاه و امرا و ایام همه را استخیر کنم
 و یک پسر و دختر در دست درین شهر نگذارم و بعد
 از آنکه توان سخن گفتی هر عملی که خواستم کرد
 در هیچ اثر ندیدم نمیدانم چه جهت دارد من جواب
 کفتم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافری چند
 کرده و اثر دیده و اکنون بشهری داخل شده کائنات
 اسلام را طاعت و جمع ایشان را فرو گرفته و هیچ خانه
 نیست که چندین قرآن مجید و صحیفه کامله و کتب
 دعا نباشد و هیچکس نیست که بر با رویش چندین
 تعویذ و دعا نباشد و سینه های ایشان حلقه

از عقاید حق و قرآن و دعا و دل ایشان قوی است
باعتماد بر خدا در چنین شهری جا و های باطل
توجه اثر میکند و منظرهای کفر امین توجه کار از آنها
می آید این را که نشنیدم دست مرا بوسید و روز
دیگر سفر اختیار کرد و روانه کفر با خود شد و
موافق مشهور بیکه قرآن یار و گواه عادل ثابت ^{میشود}
دوم کسی که مردی را به بینه که را رده بدی نسبت
بزن او یا پسر او یا غلام او را در بیک تر از زنا و لواطه
میتواند متوجه دفع شود و اگر در دفع کردن
ان فاسق کشته شود خودش هلاک است و عفو
ندارد و بعضی محارم را نیز داخل کرده اند مانند ماد
و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر
برادر **سیم** اگر کسی که بر خانه کسی مشرف شود
از با محی اگر چه پیام خانها و باشد یا از رخنه دیوار
نظر بر مرد نامحرم کند میتواند او را زجر و منع کند
و اگر متنع نشود میتواند بر او چوبی یا سنگی بیندازد
هرگز و اگر باین انداختن کشته شود خودش ~~هلاک~~ است
و اگر محرم زن یا شد زجرش میتواند کردن اما
یعنی بسوی او نمی اندازند مگر آنکه زنان برهنه
باشند که در این صورت تجویز سنگ یا چوب

انداختن

انداختن کرده اند و اگر کشته شود خودش هلاک است و باید
که تا ممکن باشد بکتر دفع کردن تعدی نکند مثل آنکه
اگر بسنای زیزه تواند دفع کرد سنگ بزنند و اگر حیوان
از کسی رو بادی بیاید و بزجر متنع نشود میتواند کشت
و خودش هلاک است **چهارم** مشهور است که اقا غلام
خود را حد میتواند زد اگر کاری کرده باشد که مستوجب
حد شده باشد و اگر بحد رحد بزند او را بدون
آنکه علی کرده باشد که مستوجب حد باشد بعضی
گفته اند واجب است او را از حد کند و مشهور است
که سنت مؤکداست و در حدیث صحیح وارد شده
است که گفاره ندارد بغیر آنکه او را از حد **پنجم**
جعی از علما قایل شده اند که پدر بفرزند و شوهر
بر زن خود حد میتواند زد اگر مسئله داند و
بعضی جایزند نسبت اند و ظاهر کلام بعضی از
فقها آنست که اقا و پدر و شوهر در صورت
حد میتواند زد که بجهت با باشند و بعضی گفته
اند که اگر مسئله اجتماعی باشد میتواند زد و
احوط آنست که غیر مجتهد نکند اگر چه در حدیث
که بتقلید مجتهد تواند کرد و بر هر تقدیر باید که علم
بوقوع موجب حد داشته باشد پس اگر بگواه

بناوه

بلغ

۷

ثابت شود باید که نزد مجتهد ثابت شود **ششم** خلافت
 که یا بجهت در زمان غیبت امام علیه السلام میتواند
 اقامت حد و بکند یا نه جمع کثیری از علما را اعتقاد است
 که مجتهد جامع الشرائط عادل میتواند در زمان
 غیبت اجراء جمیع حد و بکند حتی دست بردن
 و کردن زدن و سنگسار کردن و بردار کشیدن
 و بعضی گفته اند حد و دی که بکشتن نرسد جایز
 میتواند کرد و بعضی گفته اند آنچه منتهی بمرحمت
 شود نیز نمیتواند کرد و بعضی گفته اند حد زدن
 مطلقا حد زدن کار امام صلوات الله علیه و نایب
 خاص او است و مجتهد هیچ حدی را نمیتواند زد و
 مسئله خالی از اشکالی نیست و تحقیق این مسئله
 بر ضرور نیست زیرا که هر مجتهدی برای خود عمل
 خواهد کرد **باب هفتم** در بیان تعزیر است و در آن
 چند فصل است **اول** در معنی آن و تعزیر در لغت
 معنی تادیب است و عیب شرع عقوبتی یا الهی است
 که برکنای کند که فاعل آن مستوجب حد نباشد
 و بعضی گفته اند مقدار معینی برای آن نباشد
 یا غالباً و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر **اول**
 عدم تعیین اندازه آن چنانچه مذکور شد **دوم**

مسأله بودن از او و بنده مگر آنکه خاک مصلحت
 در تفاوت را ند **سیم** تفاوت تعزیر در بزرگی و کوچکی
 گناه بخلاف حد که تفاوت نمیکند مگر در جای که
 تعزیر بان منم شود **چهارم** آنکه متعلق تعزیر لازم
 نیست که نسبت بفاعل معصیت باشد مانند تعزیر
 کودک و در بیان حد و بخلاف حد که بنا بر مشهور بر غیر
 مکلف وارد **پنجم** ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف
 حد که بعد از ثبوت نزد امام ساقط نمیشود توبه
 مگر آنکه با قرائن ثابت شده باشد که امام در بعضی
 آن حد و در غیر است میان آنکه بر او اقامت کند یا
ششم در بیان احکام تعزیر است بدانکه تعزیر امام
 و نایب امام علیه السلام را جایز است بلکه واجب است
 بر هر که فعل جرمی کند یا ترک واجب کند اگر چه
 با استخفافی و جاهل نباشد تا زدن یا حبس کردن
 یا ملامت و سرزنش کردن و مشهور است
 که آن حدی ندارد و منوط برای حکم شرع است
 و بعضی گفته اند از زده تا زنیانه است تا بدست
 تا زنیانه و بعضی گفته اند از سه تا زنیانه است
 تا نود و نه تا زنیانه و بعضی گفته اند کمتر از حد
 ندارد و زنیانه اش میباید از وقوع آن حد نسبت

بان صنف زیاده نباشد مثلا آنکه تعزیرا عالی که از
قبیل زنا یا مقدمات آن باشد درازا در کمتر از صد
تازیا نه باشد و در بنده که ترا از پناه تازیا نه باشد
و در خوردنی و اشامیدن حرام کمتر از هشتاد
تازیا نه باشد و همچنین در دشنام که ترا از حد
باشد و این قول خالی از قوی نیست و اگر فقط
گفته اند که مکروه است غلام و کودک را زیاد از
تازیا نه زدن و در روایت معتبری وارد شده
است که تا دیب کودک و بنده بیخ تازیا نه است
یا شمش تازیا نه که به سواری بزنند و در روایت
دیگر سه تازیا نه در تا دیب کودک وارد شده است
سیم در بیان انواع تعزیر است و بعضی که زنا
سابقه مذکور شده نیز اشاره بانها میشود و آن
پنجاه قسم است **اول** کسی که در روز ماه مبارک
رمضان با زن خود جاع کند اگر زن نیز
بوده هر یک را قضا و کفاره واجبست و حاکم شرع
هر یک را بیست و پنج تازیا نه میزند و اگر زن را
جبر کرده است مشهور است که کفاره زن
مرد میدهد و تازیا نه زن را نیز بر مرد میزنند
یعنی او را پنجاه تازیا نه میزنند **دوم** کسی که زن

ازادی داشته باشد و کثیری را بیوخصت او
نکاح کند و دخول کند هشت یک حد زنا میزنند او
یعنی و از ده تازیا نه و نیم و در روایت کلینی
این تعزیر برای کسی وارد شده است که ذمی
کافری را بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیا
انست که میان تازیا نه را بکینند و بزنند و بعضی
گفته اند که سست تر و میان خاله بزنند و اول
اقوی است **سیم** دوم برهنه را که در زیوبک
تحاف بیابند بنا بر قولی که گذشت **چهارم** مرد
و زنی را که برهنه در یک تحاف بیابند بنا بر
مشهور که مذکور شد **پنجم** کسی که بانگشتنگا
دختری را ببرد و در حدیث صحیح وارد شده است
که او را هشتاد تازیا نه میزنند و مشهور تعزیر
ششم کسی که اقرار بزنای الواطه که ترا چهار مرتبه بزند
هفتم کسی که بر او بیوسد **هشتم** دوزن بیکانه
که ایشانرا برهنه در زیوبک تحاف بیابند **نهم**
کسی که شخصی را دشنام دهد که فحش نباشد
و او مستحق اهانت نباشد یا کنایه بگوید که فحش
در فحش نباشد مثلا آنکه گوید من حرامزاده
نیم آنکه کسی بزنی خود بگوید که من ترا

یا کره نیافتیم **بازدم** آنکه طفلی یا دیوانه را بخش
 بگوید **دوازدهم** و مرد که بیکدیگر راه رود و در شنا
 و غش بگویند هر دو را تعزیر میکنند **سیزدهم** کافر
 که سر کند **چهارم** طفل یا دیوانه که شراب خورد
پانزدهم کسی که شراب فروشد و حلال نداند
شانزدهم کسی که بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد
 و بگیرد مانند طراران **هفدهم** کسی که
 بکافران یا بنسائت و در سنالتهای دروغ ما
 مردم را گیرد **هجدهم** کسی که بنک بخورد کسی
 دهد یا بیهوش دار و **نوزدهم** کسی که خلق
 کند و بدست خود استیمنان کند تا منی بیاید
بیستیم کسی که غلام خود را بکشد او را تعزیر
 میکنند و کفاره میدهد و قیمت غلام را تصد
 میکند **بیست یکم** مسلمان که کافری را بکشد
 که آن کافر را مان با شد **بیست و دویم** کسی که
 در مجلس شراب با اختیار خود بنشیند **بیست و سه**
وسیم کسی که ماهی فی فلس را بخورد یا نفوس
 یا سپرز حیوان یا سایر اجزای حرام را بخورد
بیست و چهارم طفل یا دیوانه که زنا یا الواطه کند
بیست و پنجم و طی کردن پاچهار پایان **بیست و ششم**

کسی

کسی که زنا بر عهه یا خاله اش عقد کند بی رضای
 ایشان یا علم بجرمت **بیست و هفتم** کسی که زنا یا مسعه
 یا کتیر خود را در حیض یا نفاس از پیش جماع کند
 او را بیست و پنج تا زنا نه میزنند ربع حد زنا کار
بیست و هشتم کسی که موی سر زنی را بتوا شد در زوا
 وارد شده است که او را میزنند زنی در دوازده
 و حبس میکنند او را اگر موی سر زن رویید مهر
 مثل زن را میگیرند و بزنی میدهند و اگر نوزده
 دیت آن زن را میگیرند و با او میدهند **بیست و نهم**
دهم کسی که عبادت واجبی را ترک کند و اصرار نماید
 کسی که فعل حرامی بکند که حدی برای آن مقدر
 نشده و اصرار نماید این دو طایفه را امام علیه السلام
 یا نایب او تعزیر مینمایند با چنانچه مصلحت دانند که بقی
 از حد شرعی چنانچه مذکور شد **سی و یکم** در حد
 موقوف از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مردی
 آمد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و
 شکایت کرد که یا رسول الله من مردی داشتم
 کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بروی خدا مرا
 پنج تا زنا نزد حضرت بر او پنج تا زنا نه دیگر زد و
 گفت سئوال کن بوجه لیم خودت **سی و دویم**

سیام

بپسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه مردی را دید که در مسجد قصه میخواند او را
 تازیانه زد و بیرون کرد و ممکنست مراد قصتها
 دروغ بوده باشد **سی و نهم** در احادیث معتبره
 وارد شده است که کسی در مسجد انعام بولد
 یا غایب کند او را کتک سخت میزنند و اگر در کعبه
 بکند او را از حرم بیرون میبرند و کورن ^{شد} **سی و نهم**
 در حدیث معتبره حضرت صادق علیه السلام
 منقولست که سو در خوار را تعزیر میکنند اگر بار ^{یک}
 بکند باز تعزیر میکنند اگر بار دیگر بکند او را میکشند
سی و نهم در حدیث معتبره وارد شده است که
 کسی که گوشت حیوان مرده یا خون یا گوشت
 خوک بخورد او را تادیب میکنند و در مرتبه دیگر
 نیز تادیب میکنند و در مرتبه سیم میکشند **سی و نهم**
سی و نهم در روایتی وارد شده است که حضرت
 امیرالمؤمنین ۴ در مکانی که مردم وضو میسازند
 آمدند و نشستند که وضو بسازند مردی آمد
 و خود را بر حضرت زد که افتادند که دستهای
 مبارکشان بر زمین آمد حضرت برخواستند
 و وضو را تمام کردند و چون فارغ شدند سه

تازیانه بر سر او زدند فرمودند که دیگر با مسلمانان
 چنین مکن **سی و نهم** در حدیث معتبره وارد شده
 است که کسی که گواهی دروغ بدهد و نزد امام ۴
 ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری که مصلحت
 داند و او را برود و رعالت میکردانند که مردم او را
 بشناسند و گواهی او را قبول نکنند **سی و نهم** بعضی
 از علما گفته اند که اگر مردی و پسر یا که قرابتی میان
 ایشان نباشد رجوع خلوت بیا بند و محل تهت باشد
 یا مرد و زن تا محرمی نازد در خانه بیا بند و بر بیرون
 قصتی باشد مرد و زن تعزیر میکنند **سی و نهم** کسی
 یا حلیله خود بعد از مرگ او جاع کند او را تعزیر میکنند
چهارم مرد یا زن از مسلمان اگر غلامی را یا کنیزی را
 یا کافر یا که در امان باشد یا کودک را یا دیوانه
 غمش گوید او را تعزیر میکنند **چهارم** بعضی
 از فقها گفته اند اگر کسی کوری یا لنگی را یا پستی را
 یا صاحب جزه را یا بین آنها سرزنش کند مثلاً آنکه
 بگوید ای کوره او را تعزیر میکنند **چهارم** کسی
 کارهای که موجب حلاست در زمانهای شریف
 بکند مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید غدیر
 و عید فطر و عید اضحی و ماه مبارک رمضان

و روز مولد یا روز مبعث یا روز حوالا و رض
یا در ماه رمضان که نباید در آنجا غزوف بود مثل روز
عمرآ خصوصا شب و روز عاشورا یا در مکانها
شریف مانند مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله
و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السلام
یا در مسجد جامع گفته اند با حد تقریری ضم میکند
حاکم شرع چنانچه حضرت امیر صلوات الله علیه
عجاشی شاعر را که در ماه رمضان شراب خورد
بود هشتاد تا زیان زد و شب او را نگاهداشت
و در روز دیگر بیست تا زیان زد و فرمود که
این بیست تا زیان نه برای آن بود که جرأت کرد
بواسطه میدن شراب در ماه مبارک رمضان
چهارم روایت معتبری وارد شده است
که هرگاه کافر ذمی مسلمان را بخش بگوید و نسبت
دهد بنوا و او هشتاد تا زیان نه برای بخش منبند
و هشتاد کم بکند تا **تالیله** برای حرمت اسلام بین
و سرش را میتراشند و در میان اهل زمین
میکورند تا دیگران چنین کاری نکنند **چهارم**
چهارم هرگاه کسی بگوید بگری که از خواهر یا عهده نا
خاله اش بهم رسیده باشد و الا الزنا او را تعزیر

میکند

میکند زیرا که ایشان این نکاح را صحیح میدانند
چهارم روایتی از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که در کس را آوردند بنزد حضرت امیر المؤمنین
ع که یکی بد دیگری گفته بود ای پسر دیوانه و راد
جواب گفته بود تو ای پسر دیوانه پس امر کرد یکی را
که دیگری را بدیست تا زیان نه بزند و فرمود که بدان
که او هم خواهد زد پس تا زیان نه را بد دیگری داد و فرمود
که تو هم بدیست تا زیان نه بونی او را **چهارم** روایتی
روایت وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام
کسی را که هو مسلمان میگرد تعزیر مینمود یعنی
بجوی که بخش نداشتند و الا مستحق حد میشود
و ایضا از حضرت منقولست که اگر کسی بکسی
بگوید لا اباک یا لا امک یا لیه که چیزی تصدق
کند و این دشمنی بوده است میان عرب یعنی
یدن مبارک تو را و مادر مبارک تو را **چهارم** روایتی
منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مردی بد دیگری گفت که من
بمادر تو محکم شدم امروز او را بخدمت اغضرت
اورد و گفت این مرد مرا بخش گفته است حضرت
فرمود که خواب بمنزله سنا یا است اگر میخواهی

ملا یه اش را تا زیاده بزن اما ملا او را کتک سخت
 در داورنده میزنیم که در یکو ایداع مسلمانان نکند
 و چنین سخنان بر روی ایشان نگویید پس فرمود
 که او را کتک سختی زدند **چهارم** در حرمت معتبر
 منقولست که هرگاه زن شوهری را زنا کند
 و حامله شود و بعد از وضع حمل فرزند خود را
 بکشد او را صد تا زیاده برای کشتن فرزند میزند
 و بعد از آن سنگسارش میکنند و اگر شوهر را
 با شد و زنا کند و فرزند را بکشد او را صد تا زیاده
 میزند برای زنا و صد تا زیاده برای کشتن فرزند
چهارم در بعضی از روایات وارد شده است
 که هرگاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود
 که شوهر داشته است مرد را حد میزنند و زن را
 سنگسار میکنند و اگر آن مرد را بزنا ملا علی
 السلام نیاوردند پنج صاع آرد تصدق میکند
 و صاعی یکم تبریزی و چهارده مثقال و ربع
 است و موافق مشهور حد مرد محولست بر زن
 هرگاه کافی داشته باشد و تقصیر در تفتحص
 کرده باشد **پنجاهم** هرگاه غلامی و آزادی
 شریک شوند کشتن ازادی و وارث اختیار

کشتن

کشتن ازاد کند امام بنده را تفریق میکند و پهلوی
 او را بتاز یا نه میزند و در روایتی وارد شده است
 که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه **و الله**
 سوطا ثقه را حبس میفرمود اطلاق جاهل را
 و مکار بیان مفلس را و علمای فاسق را برآ
 حفظ بدن و مال و دین مردم **مؤلف** گوید که
 ضبط تعزیرات بحدی که در این رساله شد
 در کتب احدی از علماء سلف رضوان الله
 علیهم نشده بلکه عشری از اینها را ایراد نموده اند
 و بعضی را متفرق ذکر کرده اند **مسموم** در بیان
 قصاص و دیات است و در آن درو مطالبست
مطلب اول در بیان احکام قصاص است و در
 چند فصل است **فصل اول** در بیان قصاص قتل
 بدانکه ادعی را بناحق کشتن از اعظم گناهان
 گنوه است حق تعالی میفرماید **وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا**
مُسَلَّمَةً فَرَأَوْهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَهُوَ غضب الله علیه
وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی هر که بکشد مؤمنی را
 عذاب پس جزای او جهنم است و همیشه در آن
 خواهد بود و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را
 و مجتبا گرداند برای او عذاب عظیم را و در بعضی

از روایات وارد شده است که مراد از عداست که بر آ
ایمان را بکشد و اگر علی خلود را تا ویل کرده اند بگفت
نبی را از حضرت رسالت پناه منقولست که اول
چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد خون مرد است
و فرمود بحق انجدا و ندی که جام در قبضه قدرت
اوست که اگر اهل آسمان و زمین همه شریک شوند
بر خون تو منعی خدا همه را سزگوند در آتش اندازد
و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول
که هر که اعانت کند بر کشتن ~~کسی~~ ^{کسی} بر زمین کلمه
چون در صحای محشر در آید در میان دو دیده او
نوشته باشد که نا امید است از رحمت خدا و قتل
بر سه قسم است عدا و تشبه عدا و خطا و اگر فقیها
گفتند که قتل عداست که قصد کند با لغ غافل کشتن
کسی یا بفعلی که غالباً کشته یا بشد یا نباشد و بکشد
یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری بکند که غالباً
کشته یا بشد و تشبه عداست که قصد استخص
داشته باشد اما قصد کشتن نداشته باشد و اتفاقاً
کشته شود مثلاً آنکه طفلی را گدازند که کشته نباشد
برای تادیب او و بمیرد بان کتله و خطا است
که قصد استخص مطلقاً نداشته باشد و بر او بخورد

کمی

د بکشد

د بکشد مثلاً آنکه تیری بصیدی بندازد و بادی بخورد
و او را بکشد یا یا پیش بلغزد و بر روی کسی بیفتد و او
بمیرد **فصل در بیان اقسام قتل عداست** و آن
چند نوع است **اول** آنکه خود مباشر باشد و آن چند
قسم است **اول** آنکه قصد کشتن او داشته باشد
و کاری بکند که غالباً کشته است مثل آنکه پیشتر
گرددش را بزند یا خنجر بر شکمش بزند که با نذر
برسد و خلافت نیست در این که این از قسم عدا
و موجب قصاص است **دوم** آنکه قصد کشتن
نداشته باشد اما فعلی بکند که غالباً کشته است
مثلاً آنکه هزار چوب بر کسی میزند و قصد کشتن
ندارد یا آنکه او را از غارت ریفعی اندازد و
کشتن ندارد و درین قسم نیز ظاهراً خلافتی نباشد
که حکم عداست **سیم** آنکه قصد کشتن او را
کارش غالباً کشته نیست مثلاً آنکه سینه کوچکی
انداخت بقصد کشتن و اتفاقاً باعث کشتن او شد
و در این قسم خلافتست اگر گفته اند حکم عداست در
بعضی گفته اند داخل تشبه عداست که بعد ازین
مذکور خواهد شد **چهارم** آنکه قصد کشتن نداشته
باشد و فعلش نیز غالباً کشته نباشد اما اتفاقاً

قصد

کشته شود مثلا آنکه هشی بر کسی زد و او مرد و
علما این را شبیه عمد میدانند و بعضی اینرا نیز داخل
عمد شمرده اند **نهم** اگر کسی نفس کسی را بگیرد در
زمان تعلیلی که غالبا این کشنده نباشد و او
مشهور نیست که اگر قصد کشتن داشته است
عمد است و الا شبیه عمد و بعضی مطلقا عمد میدانند
ششم آنکه کاری بکند که کشنده نباشد اما
بیمار شود و از آن بیماری بیورد مثلا آنکه چند جوی
بر آورد که کشنده نبود بسبب این بیمار شد و از آن
بیماری مرد اکثر این را داخل عمد میدانند و بعضی
احتمال شبیه عمد داده اند اگر قصد کشتن او نداشتند
باشد **هفتم** آنکه کسی را در تشییع یا آبی بنید از در که
او قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک شود
عمد دارد و اگر تواند بیرون آمدن و تقصیر کند
یا تعد کند و بیرون نیاید تا هلاک شود در آن
او را بعوض نیک کشند و خلافت است که ایاریت میدهند
اگر گفته اند دیت نفس نیست بلکه دیت جواعت
یا افضی که باور سیده تا وقتی که قادر بر بیرون
آمدن بوده بوارت میدهند و بعضی گفته اند دیت
نفس میدهد و اگر معلوم نباشد که میتوانسته است

بیرون

بیرون آمدن و نیا مده یا نمیتوانسته قضا ص
لازم میشود علی المشهور **هشتم** کسی که جراحتی بر
بزند و مجروح ملا وانگند تا بیورد و جراحتش قاتل یا بلا
باشد مشهور میان علما نیست که او را بعوض
میتوان کشت و چنین است حکم هر جراحتی که بر
بزند و او را بکشد مثل آنکه دست کسی یا انگشت
کسی را ببرد و او بان جراحت بیورد قضا ص لازم
میشود خواه آن جراحت کشنده باشد و خواه نباشد
و خواه قصد کشتن داشته باشد و خواه نه و بعضی
در صورتی که قصد کشتن نداشته باشد و جراحت
کشنده نباشد اشکال کرده اند **نهم** آنکه قصاصی
کسی را قصد کند و خود بزند موضع قصد را
تا هلاک شود مشهور است که نه قصاص
بر قصاص لازم میشود و نه دیت و بعضی احتما
ل ووم قصاص داده اند **دهم** آنکه کسی خود را
از نای یا موضع مرتفعی بزد افتد و بر شخصی
بیفتد و آن شخص که در زیر او است بیورد مشهور
است که اگر آن افتادن کشنده باشد یا قصد
کشتن داشته باشد هر چند آن فعل کشنده نباشد
قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته

یا افسد و نفع غالباً کشته نباشد شنبه عداست
و دیت بر او لازم میشود و اگر قصد شخص خاص و اصل
نداشته باشد و نداند که در آن موضع هست
حکم خطا دارد و دیت بر عاقل است و بر هر قدر بر
اشخصی که خود را انداخت اگر بیخود خوشتر
هدا است و اگر دیگری از اینها زد هر دو را ضامن
بتفصیلی که مذکور شد **بازم** اگر اقرار کند که من
بجای دارا را کشته ام زیرا که بگواه چنین امری که متین
بر قصد است ثابت نمیتواند شد خلافاً است
که با قرض و آیا او را بعوض میکشند بعضی گفته اند
بجز اقرار او را بعوض میتوان کشت و شیخ طوسی
رحمته الله گفته است که سمر حقیقی ندارد و این قسم
اثرها بر نفاض ترتیب نمیشود و او را بعوض نمیکشند
اما برای حد سمر میکشند چنانچه گذشت و بعضی
گفته اند اگر بگوید بسمر او را کشته و سمر من غالباً
کشته است حکم حد دارد و اگر بگوید نادان میکشد
میپرسند که قصد کشتن داشتی یا نه اگر بگوید
که قصد کشتن داشتم با حکم حد دارد و الا حکم
حد دارد و اگر بگوید با سمر دیگری میخواستم بکنم نفع
با سمر او کردم حکم خطای محض دارد و دیت بر عاقل

میخ

است

است **بویع** است که او سبب شود و کشته شده
خود میباشند شود و آن چند قسم است **اول** آنکه در
طعامی کند و نزد کسی بیاید و او بخورد و بیاید اگر
بداند که زهر در این طعام کرده اند و عاقل و متین باشد
و دانسته بخورد بر صاحب زهر کشتن خواهد
بود و نه دیت و اگر ندانست که زهر در طعام کرده
اند و خورد **ثانی** گفته اند که او را بعوض میکشند
مطلقاً و بعضی گفته اند که بقصد کشتن کرده است
مطلقاً میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است
و آن مقدار زهر غالباً کشته است او را میکشند
و الا دیت میکنند و اگر زهری در طعام صاحب
خانه خورد و رفت و صاحب خانه آن طعام را بافت
و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقاً
قایل شده اند و بعضی گفته اند حکم صورت سنا
دارد **دوم** آنکه چاه عمیقی به سر راه کسی بکند و
او را بخانه خود بطلبد و بنا دانی آن مهمل چاه
ببفتد و بیورد موجب قصاص میگردد موافق
مشهور و بعضی گفته اند اگر افتادن در
چاه غالباً سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته
است حکم قصاص دارد و الا دیت ثابت میشود

و مردم

از او

سیم آنکه کسی جراحتی بر کسی بزند و جروح در او
 زهر داری بر جراحت خود بگذارد و پدید آید اگر چه
 کاری بوده و او را از استقرار جانی تا انداخته بود
 جراح را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبود
 و در وقت سستی بان جراحت شریک شده و او را
 کشته است اگر معلوم باشد ان جراحت کشته
 نبوده و ان در با عت کشتن او شده و ان
 میتواند قصاص همان جراحت را بگذارد
 جراح اگر قصاص توان کرد و الا دیت ان
 جراحت را بگیرد و اگر معلوم نباشد و بخرج
 مرده باشد و ان نصف دیت را بر جراحت زنده
 بدهد و او را بچون بکشد **نوع سیم** آنست که جو
 با او در قتل شریک شود و ان نیز چند قسم است
اول آنکه او را بدد یا افکند و ما حی او را باع کند یا
 از آنکه با آب بوسد در این صورت خلاف است
 بعضی بقصاص قایل شده اند و بعضی بدیت
 و اوله کو یا قوی تر است و اگر ما حی دهان کشت
 باشد و او را دامسته بد دهان ماهی بیندازد
 اتفاقا قصاص میتوان کرد **دوم** آنکه کسی را
 بنزد شیر در زنده بیفکند که نتواند از ان کویخت

و او را بکشد یا سگ در دهان او بر او حمله دهد و او را بد
 مشهور است که قصاص میتوان کرد و بعضی
 قایل شده اند و اوله و جراح است **سیم**
 اگر ماری بدارد بر بدن کسی که او را بکشد یا
 مانع کویختن او شود تا مار او را بکشد یا ماری
 بیدار در جانب او که او را بکشد و بان کشته شود
 در شوق اوله اتفاقا قصاص میتوان کرد و در
 دوشوق دیگر بنا بر شهر و اقوی **چهارم** آنکه
 جراحتی بر کسی بزند و در زنده یا کونده مانده
 یا مار نیز او را بکشد و بخرج و جراحت میوردا کثرت
 که اگر دیت ان او بگیرد نصف دیت میکند و اگر
 قصاص کند و ان نصف دیت بوارث او مید
 و بعضی گفته اند که قصاص کنند نصف دیت
 نمیدهند و گفته اند همین حکم دارد اگر زنده و بیدار
 شریک شود در کشتن بنده اگر خواهند بنده را
 بچون میکشند و نصف دیت ان بنده را از
 آزاد میکنند و با قای غلام میدهند **پنجم** آنکه
 دستش را به بندد و در بیا بانی که در انجا در زنده کانت
 میباشند بیدار زد و او را در زنده هلاک کند
 مشهور است که او را قصاص میتوان کرد

و میباید دیت بدهد و بعضی احتمال قصاص
 داده اند **ششم** است که اشافی با او رد قتل
 شریک شود و آن نیز چند قسم است **اول**
 آنکه دیگری که اقوی و ادخل باشد مثل آنکه هر
 چاهی بکند و دیگری بیاید و شخصی در آن
 بیورد در این صورت قاتلان کسی است
 که او را بچاه انداخته و بر حفر کننده چاه چیزی
 نمیشود و همچنین اگر شخصی کسی را از بلند
 بزیرانند و در میان راه کسی او را بشمشیر
 بدو نیم کند قاتلان کسی است که او را شمشیر
 زده هر چند که او شمشیر نیز را و بافتاد
دوم آنکه شخصی کسی را نکاه دارد
 و دیگری او را بکشد و شخصی دیگر نظر باری
 که کشته میشود کند چنانچه ظاهر روایت
 بعضی از اصحاب است یا دیده یا خبری
 ایشان کند که اگر کسی بیاید ایشان را
 کند چنانچه ظاهر کلام بعضی از علما است گفته
 آنکه کشته است بعبوض میکشند و آنکه نگاه
 است در زندان حبس میکنند تا بیورد چنانچه
 او را حبس کرد تا کشته شد و آنکه نگاه میکند

دیده هایش را کور میکنند **سیم** کسی که امر کند کسی را
 بکشتن کسی چند صورت دارد **اول** آنکه بالغ عاقل
 آزادی را امر کند کسی را بکشد نیاید بکشد هر چند
 داند که اگر نکشد کشته میشود زیرا که در خون
 تقییر نمیشد و اگر بکشد او را میکشند و امر کننده را
 در زندان حبس میکنند تا بیورد **دوم** آنکه مأمور
 غیر مین یا دیوانه باشد خواه ازاد باشد و خواه بنده
 مشهور است که امر کننده را میکشند و بر مأمور
 چیزی نیست و این یکی از آن مواضع است
 که سبب قوی تر است از مباشر **سیم** آنکه مأمور
 طفل را بالغ باشد و ازاد باشد و غیر بالغ باشد و بنده
 و بد و حلال و حرام را با جمله قصاص را نیز صورت
 مشهور است که بر هیچ بده از مأمور قصاص
 نیست و عاقله طفل میباید دیت بوردن مقول بد
 و در این شوق اقوال نادره دیگر هست چنانچه
 شیخ طوسی قایل شده است که طفل اگر ده سالش
 تمام باشد او را قصاص میکنند و امر کننده را حبس
 مؤبد میکنند و این با بویه و شیخ مفید **حمد الله**
 گفته اند که اگر کودک قدش پنج شبر باشد او را
 میکنند و بعضی احتمال قصاص کردن امریاد

دادن او داده اند و بنا بر قول مشهور دور نیست
که کودک را تعزیر و امر را حبس موقت نماید که **چهارم**
آنکه مأمور غلام کودک را بماند بعضی گفته اند
مقاصد بن هیچیک نیست و غلام را ببنده میگیرند
ورقه مقبول بقدر جنایت او و اقرار حبس موقت
میکنند و اگر غلام طفل غیر مین باشد قمار میکشند
و بعضی گفته اند دیت بر اقا لازم نمیشود **پنجم**
آنکه مأمور غلام بالغ باشد و بعضی روایات نقل
میشود که مطلقا قمار میکشند و فرموده اند که
ادعای نابت ششسر و تاز با نازدی است و مشهور
انست که غلام را میکشند و اقرار حبس میکند
تا در زندان بیاید و بعضی گفته اند که اگر اقا عاقبت
کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم کند
اقار میکشند و غلام را حبس موقت میکنند و الا
غلام را میکشند و اقرار حبس میکنند **ششم** آنکه
بگوید مرا بکش و اگر نکشی ترا میکشتم در این صورت
جایز نیست او را بکشد هر چند کشته بشود و اگر بکشد
اکثر گفته اند که هر چند بد کرده کرده است اما چون
بازن او کرده است او را در عوض میکشند و بعضی
گفته اند او را بعوض میتوان کشت و بنا بر مشهور

که

که نکشد بعضی گفته اند که دیت از او میگیرند و
بعضی گفته اند دیت نیز بنا بر مسئله مشکست است
قسم پنجم آنکه کسی را امر کند که خود را بکشد شهرانست
که اگر مأمور صبی غیر مین یا دیوانه است امر را قضا
میکنند زیرا که مباحشود را نیز ضعیف است و اگر
مین یا بالغ باشد بر امر چیزی لازم نمیشود و اگر او
نکرده باشد و محض امر باشد و او را اگر آه کرده باشد
که اگر خود را میکشی من ترا میکشتم در این شوق
خلاف است بعضی گفته اند امر را میکشند مطلقا
و بعضی گفته اند میکشند مطلقا و بعضی گفته اند
اگر بقتل شد بدتر نهاد نکرده است او را میکشند
مثلا آنکه گوید این کار را بوشکم خود بزن و اگر بزن
من بوشکم تو مینم و اگر نشد بدتر نهاد بد کند مثلا
گوید این کار را بوشکم خود بزن و الا ترا بمقراض
رینه رینه میکنم در این صورت اگر آه بعهده ای بد
در این مسئله نیز در غایت اشکالست **قسم ششم**
آنکه دو کواه کواهی بدهند که فلان شخص فلان
مرد را کشت و وارث بگفتند ایشان نیز در خاک بناید
و طلب قصاص کند و بحکم خاک او را بکشند بعد از آن
معلوم شود که کواهی دروغ داده اند قصاص

میکرد

تعلق بکواها **میکرد** و اگر وارث داند که انشا
 دروغ میگوید و قصاص کند قصاص تعلق بکواها
 دارد **قسم** کرده و کس بر او جراحات زند و هر
 سوایت کند و او را بکشد هر دو قاتل اند و حکمش
 مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر یکی مندمل
 و با اصلاح آید و دیگری سوایت کند و او را بکشد
 و آنکه جراحتش مندمل شده قصاص جواحت
 یا دیت جواحت را از او بگیرند و او را نمیکشند
 و آنکه جواحتش سوایت کرده است میتواند ^{کشت}
 اما خلافت که دیت جواحت اول را با و میدهند
 و او را میکشند یا نمیدهند **نوع پنجم** هرگاه یک کس
 چند جواحت بر ^{کسی} بزند و سوایت کند و او بمیرد
 و اگر موجب دیت باشند خلافت نیست در آنکه دیت
 نفس را میدهد و دیت جواحتها ساقط میشود
 و اگر موجب قصاص باشند در آن سه قول است
اول آنکه قصاص جواحتها را میکند و آخر و اول
 مثلا آنکه دستش را کوشش را و بندیش را
 بریده و او مرده یا بعد از آن او را کشته این ^{مظا}
 او را قطع میکنند و بعد از آن او را میکشند **دوم**
 آنکه ضعیف تر در قوی تر داخل میشود و قصا

ساقط

ساقط میشود و بعد از آن او را کوشش میزند **سیم**
 آنکه اگر همه بیک ضربت شده است قصاص بر طرف
 میشود مثلا آنکه بیک شمشیر بزدن چشمها و
 بینی و دستها و پاهایش را قطع کرد و مرد همین
 کوشش را میزند و آنها ساقط میشود و اگر ^{کشت}
 فعال کرده همه را بعد از او زند مثلا آنکه اول چشمها
 را کند بعد از آن گوشهایش را برید پس زبانش
 را برید پس دستها و پاهایش را برید و او را
 نیز چنین میکند و اگر نمرود کوشش را میزند و این
 قول شهر و اقوی است **فصل بیهم** در بیان احکام
 الشرائک جنایات است و در آن چند مقصد است
اول آنکه هرگاه چند نفر بیک شخص را بکشند خواه
 همه بر او حویره بزنند که معلوم باشد که حویره همه
 دخل در کشتن داشته یا همه او را بکشند و از باقی
 بزنند از زند یا بدینا اندازند یا در سیمانی در کج
 کنند و همه بکشند تا بمیرد قصاص بجهت تعلق ^{میکرد}
 اما اگر یکی کوشش را برید و باقی بر او حویره زند
 تا مرد بر آنکه کوشش بریده همان قصاص کوشش
 و بر آنها قصاص نفس و وارث که ولی خوشت
 اگر بدیت راضی شود از همه بیک دیت میگیرد

باید که
 کوشش را
 بکشند

اگر ده کس کشته باشند از هر یک ده یک دیت میگرد
 و اگر خواهد قصاص کند میتواند همه را بکشد اما
 دیت زیاده از یک کس را بجهد و رفته قاتلها میباشد
 بدهد مثلا اگر ده کس باشند نه دیت میباشد
 بدهد و آن نه دیت میان ورثه ده نفر با التی
 قسمت میشود و وارث هر یک ده یک مجموع را
 و اگر یک کس را بکشد نه ده یک دیت را بورثه آنکه کشته
 میدهد و آنرا از قاتل زنده میگیرد از هر یک یک ده یک
 و بر او نقصانی وارد نمیشود و اگر دو کس را بکشد
 بهر یک از وارث دو مقتول نه ده یک میدهد و
 از هشت نفر که نکشته است ده یک میگیرد و یک
 دیت تمام از کیسه او میرود و اگر پنج نفر را بکشد
 چهار دیت از خود میدهد و نیم دیت را از زنده
 میگیرد و همچنین اگر پنج نفر را دست بروی
 کار دی بگذارد و همه زور کند و دست کسی
 جلا کند اگر دیت بگیرد از همه یک دیت دست
 میگیرد که نصف دیت ادعی باشد و اگر خواه
 دست همه را میبرد و زیاده بر دیت یک دست
 را میدهد یا ایشان را کرد دست یکی را ببرد تفاوت
 دیت را از آنها میگیرد و با او میدهد مثلا آنکه

کس دست او را برینند و او دست یک کس را ببرد
 و ثلث دیت دست را با او میدهد و از دو نفر دیگر از
 هر یک ثلث دیت دست میگیرد و از کیسه او چیزی
 و اگر دست دو تا را ببرد یک دیت دست از خود
 میدهد **دویم** هرگاه دوزن از مسلمانان ^{کشتن}
 بگرد شریک شوند میتواند هر دو را بکشد و چیزی
 ندهد برای آنکه دیت زن نصف دیت مرد است
 و اگر زیاده از دوزن بکشد باقی میدهد میتواند
 همه را بکشد و تفاوت دیت را بدهد و همچنین اگر
 چند کتین یا چند کافه فقیر مسلمانان را کشته باشد
 همه را میتواند کشت تفاوت قیمت و دیت همه را با
 دیت مرد از حساب میکنند اگر قیمت یاد دیت
 مجموع زیاده از دیت مرد از او باشد زیاده را میدهد
سیم هرگاه مردی و زنی شریک شوند در کشتن
 مردی اگر دیت گیرد وارث هر یک نصف دیت
 میدهد و اگر هر دو را بکشد وارث نصف دیت
 میدهد و مشهور است که نصف دیت را ببرد
 مرد میدهد و بوردن چیزی میدهد و بعضی
 گفته اند ثلث را بوردن میدهد و در ثلث را بورد
 مرد میدهد و اگر مرد را کشد زن نصف دیت

مرد را بوردن مرد میدهد بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
 دیت مرد را بوردن مرد میدهد بنا بر مشهور و بعضی
 گفته اند نصف دیت خود را میدهد و هر جا که رد
 باید کرد گفته اند اول رد را میدهند و بعد از آن
 استیفای قصاص میکنند **چنانچه** هرگاه بنده و آزاد
 شریک شوند در کشتن مرد آزادی عدل وارث
 هر دو را میتوان بکشتن پس نصف دیت بورده
 آزاد میدهد و اما غلام اگر قیمتش بقدر نصف
 دیت آزاد است بقدر جنایت او خواهد بود و اگر
 قیمتش کمتر باشد اما چیزی نمیدهد و اگر قیمتش
 زیاده از نصف دیت باشد زیاده از آن را میدهد
 تا بقدر دیت جو و اگر قیمتش زیاده از دیت جو باشد
 زیاده از آن را اعتبار نمیکند و نصف دیت آزاد را با
 میدهد و اگر اختیار کشتن آزاد کند و بنده را
 نصف دیت آزاد را بوردن او میدهد و اما قیمت غلام
 را میدهد اگر کمتر از نصف دیت آزاد باشد و
 دیت آزاد را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باشد
 و در صورت اول زیاده از دیت که بوار شده از
 کبستر او میرود و اگر اختیار کشتن بنده تنها بکند
 و قیمتش بقدر نصف دیت باشد یا کمتر بواقا

چیزی

باید که
 از آن
 باشد

چیزی لازم نمیشود و وارث از آزاد نصف دیت
 میگیرد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد باشد
 زیاده از آن را باقی میدهد مگر آنکه زیاده از دیت زیاده از
 نصف دیت آزاد باشد که آنرا باقی میدهد و بقدر
 نصف دیت میدهد و اگر اختیار کشتن هیچیک
 نکند آزاد نصف دیت میدهد و اقای غلام دیت
 غلام را میدهد اگر زیاده از نصف دیت باشد
 و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد و اگر وارث
 راضی شود و الا وارث بقدر جنایت از غلام
 میتواند شد که ببنده بگیرد و در مسئله اقوال
 هست که ذکر آنها موجب تطویل است **بینه** هرگاه
 غلامی و زنی شریک شوند در کشتن مردی اگر
 در شرع هر دو را بکشند بورده زن چیزی نمیدهند
 و باقای غلام نیز چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده
 از نصف دیت آزاد نباشد و اگر زیاده باشد زیاده از دیت
 را میدهند تا نصف دیت و زیاده از نصف دیت
 نمیدهند و اگر زن را بکشند بقدر غلام را
 بدهد که میتواند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده
 از نصف دیت مقتول باشد که زیاده را باقی
 میدهند و اگر غلام را بکشند و پس اگر قیمتش

شرح احوال و تفصیل
بجای آن

بقدر نصف دیت یا کمتر باشد چیزی باقا نمیدهند
و اگر زیاده باشد زیاده را میدهند تا نصف دیت
ازاد و از زن نصف دیت را میگیرند **فصل چهارم**
در بیان شرایط قصاص است و در آن
شرطست **اول** مساوی بودن در آزادی
یا بندگی و در آن چند مقصد است **مقصد اول**
در قتل علم مرد ازاد را بعوض مرد ازاد میکشند
و بعوض زن ازاد میکشند اما بشرطی که در آن
زن نصف دیت را بدهد بود نه مرد و زن
ازاد را بعوض زن ازاد میکشند و بعوض
مرد ازاد میکشند و مشهور است که باکشتن
زن بعوض مرد تفاوت دیت را نمیگیرند
روایتی وارد شده است که تفاوت را میگیرند
از مال زن یعنی نصف دیت مرد و کسی از علما
گویند مرعا باین قائل نشده است **دوم** در
اعضای مرد و زن مساوی اند تا بثلث دیت
کل برسد چون دیت عضو بثلث رسید یا از
دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود
مثلا آنکه مردی اگر یک انگشت زنی را ببرد
میدهد و اگر دو انگشت زن را ببرد بدینست

ع

میدهد و اگر سه انگشت زن را ببرد سنی شتر میدهد
و اگر چهار انگشت زن را ببرد بیست شتر میدهد
برای آنکه بثلث دیت رسیده در مرد چهل شتر
و در زن بیست شتر است **سوم** غلام را بعوض
غلام و کنیز را بعوض کنیز میکشند و همچنین
کنیز را بعوض غلام و غلام را بعوض کنیز میکشند
اگر قیمت قاتل مساوی قیمت مقتول باشد یا اگر
باشد و اگر قیمت قاتل زیاد باشد بعضی گفته اند قصاص
کردن مشروطست با آنکه تفاوت قیمت را با قای
قاتل بدهند و اختیار قصاص با آقای مقتولست
اگر قصاص کند جایز است بخوی که مذکور شد و
اگر دیت طلب کند تعلق میگیرد ببدن غلام اگر قیمت
قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول میتواند
او را به بندگی بگیرد و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول
را بدهد اگر گفته اند فک میتواند کرد و بدو رضایت
آقای مقتول اشکالی دارد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد
بقدر قیمت مقتول آقای او بندگی میتواند گرفت
مثلا آنکه مقتول قیمتش پنج تومان باشد و قاتل
قیمتش ده تومان نصف قاتل را به بندگی میگیرد
و نصف دیگر از آقای قاتل خواهد بود و اگر قیمت

قاتل کمتر از مقتول باشد همان غلام را قصاص میخوانند
 کرد و زیادتی را اقای قاتل غرامت نمیکشد بنهار در
 صورتیست که عمدا کشته باشد و اگر بخطا کشته
 باشد قای قاتل اختیار دارد که میخواهد غلام را
 میدهد و اگر میخواهد قیمت غلام را مقتول را میدهد
 و اگر گفته اند که قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت
 قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت مقتول کمتر است
 قیمت مقتول را میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده ان
 قیمت مقتول باشد بقدر قیمت مقتول را از قاتل
 بولای قاتل میدهد و زیادتی را قای قاتل خوا
 بود و چون بعضی از اخبار در لالت میکند بر آنکه
 مطلقا قیمت قاتل اعتبار دارد اگر کمتر از قیمت ان
 قیمت قاتل و مقتول را اعتبار کنند از برای
 قاتل و بر اعدت ذمت او حوط است و نسبت به
 بولای مقتول حوط است که زیاده از اقل الای
 را نگیرد و کلام اصحاب درین مسئله تشویش
 بسیار دارد **چهارم** اگر شخصی دو غلام داشته
 باشد و یک غلام او را بکشد قاتل او میخواهد
 قصاص میکند و بعضی میکشد و اگر میخواهد
 عفو میکند و همچنین اگر غلام اقای خود را بکشد



اگر وارث خواهد میکشد او را و اگر خواهد میخشد
پنجم اگر بنده ازادی را بکشد عمدا بنده را بعضی
 میتوان کشت و وارث خیر است میان آنکه او
 بکشد یا بنده را بگیرد بنا بر اشتهار قوی و بعضی
 گفته اند بی رضای قاتل بنده نمیتواند کوفت و اگر
 غلامی جراحتی کند ازادی را عمدا جرح میشود او را
 همان جراحت بکند اگر مورد قصاص باشد و اگر
 دریت طلب کند موطی باید دریت اجرا حشر باید داد
 و بعضی گفته اند که دریت کمتر از قیمت غلام است
 دریت را میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و اگر
 موطی دریت ندهد اگر دریت جمع قیمت غلام و اعا
 کرده است غلام را ببنده که بگیرد و اگر نه بقدر
 دریت از او بنده که بگیرد و اگر خواهد بگوید غلام
 را بفروشد و بقدر دریت بومیدارد و باقی
 از اقا خواهد بود و اگر کشتن یا جراحت کردن
 بخطا باشد قای خیر است میان آنکه دریت را بدهد
 یا غلام را بدهد بقدر دریت و اگر گفته اند اگر دریت
 کمتر از قیمت غلام است دریت را میدهد و الا
 غلام را میدهد و زیادتی دریت بوا و لازم نیست
 و قوال و احتیاطی که در مسئله سابق مذکور



باشد در این مقام نیز جاری است **ششم** اگر یک ازاد
 دو ازاد را بکشند اگر ورثه هر دو مقتول اتفاق
 کنند بکشتن قاتل طلب دیت نمیتوانند کرد اگر ورثه
 یکی از کشته شده ها بدون رضای ورثه دیگری
 بکشند بعضی گفته اند ورثه مقتول دیگری دیت
 میتواند گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند ایشان
 حقی نمینانند مسئله اشکالی دارد **هفتم** هرگاه ازاد
 دست راست دو ازاد را علیل ببرد برای اول دست
 راستش را ببیند و برای دوم دست چپش را
 ببیند و اگر دست سه کس را ببرد اکثر گفته
 برای سیم پای دستش را ببیند و اگر دست
 چهارم را ببرد پای چپش را ببیند و بعضی
 از علما گفته اند در مرتبه سیم و چهارم دیت میکنند
 و پای هائیش را بعوض دست ببینند و در مرتبه
 پنجم و زیاده خلافی نیست که دیت میکنند **هشتم**
 اگر غلامی دو ازاد بترتیب بکشد یکی بعد از دیگری
 بعضی گفته اند که مطلقا تعلق بودن آنها آخری را
 و مشهور است که اگر ورثه اول او را ببیند
 گرفته باشند و بعد از آن دویم را کشته باشد
 غلامی از ورثه دویم خواهد بود و الا از ورثه

اول خواهد بود **نهم** جراحات که بر بنده واقع شود
 اگر دو ازاد مقدری وارد نسبتی که آن مقدر
 بدیت ازاد دارد همان نسبت را نسبت بقیت
 بنده رعایت میکنند مثلا آنکه دو ازاد اگر یکی است
 او را ببیند یا بکشد او را بکشد یا یک پای او را
 ببیند نصف دیت ازاد در هر یک باید داد اگر یکی
 از این جنایتها بر بنده وارد شود نصف قیمت
 باید داد و اگر جواحت و جنایتی باشد که در ازاد
 وارد نشده باشد در بنده ملاحظه میکنند که اگر
 این عیب را نداشته باشد قیمتش چند است
 و با این عیب قیمتش چند است از تفاوت
 ارزش جنایت او است در اینجا ازاد را قیاس
 بنده میکنند یعنی فرض میکنند که این ازاد را کوبند
 بود چند عمل درید و با این جنایت چند قیمتش
 کم میشود از نسبت را با دیت ملاحظه میکنند
 و میکنند مثلا آنکه اگر بنده بود و بسبب این جنایت
 نصف قیمتش کم میشد نصف دیت ازاد را
 میکنند **دوم** هرگاه ازادی بر بنده جنایتی کند
 که مساوی تمام قیمت او باشد مثلا آنکه دود
 او را یا دو پای او را یا زکوا او را ببرد که هر یک از آنها

درین

در ازاد مساوی تمام در بیست و در بنده مساوی
 تمام قیمت در این صورت اقا غیر است مثل آنکه غلام
 را بدهد و تمام قیمت بگیرد یا غلام را نگاهدارد و هیچ
 نگیرد و بعضی گفته اند که اگر اول غلام را غصب کند
 و آخر چنین کاری بکند در این صورت اقام غلام
 را بگیرد و هم قیمتش را و در هر دو صورت اگر
 جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نگاه دارد
 و ارزش جنایت را بگیرد مثل آنکه بیک مست غلام
 ببرد غلام از اقا است و نصف قیمت را بگیرد
 و اگر جنایت مستوعب قیمت را در کس بکند
 آنکه بیک کشتن را بیک کس ببرد و دیگری دست
 دیگرش را بزند اگر گفته اند اقا غلام را نگاه میدارد
 و از هر یک نصف قیمت میگیرد و بعضی گفته اند
 غلام را ببرد و میدهد و از هر یک نصف قیمت
 میگیرد **شبهه دوم** برود بقصاص نیست که قاتل و
 مقتول در دین مساوی باشند و درین
 باب چند مطلب است **اول** آنکه مسلمان
 را بخواهد کافر نکشد خواه کافر جزو نیرد
 یا در امان مسلمان باشد یا حرمی باشد و
 اگر جزو نیرد را بکشد که از یهودان یا توتسایان

یا کفران

یا کفران باشد حاکم شرع او را تعزیر میکند و در بیت
 ذمی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد انشا الله
 و اگر عادت کرده باشد بکشتن ایشان و کفر
 کند میان علما خلافت بعضی گفته اند که
 او را میکشند بقصاص بعد از آنکه وارث کافر
 تفاوت در بیت مسلمان و دمی را بوارث
 مسلمان بدهد و بعضی گفته اند که ایام او
 مجاز میکشد که فسار در زمین میکشند
 بقصاص و تفاوت قیمت نمیکند و بعضی
 گفته اند مطلقا او را میکشند بلکه تعزیر میکشد
 و در بیت ذمی را میکشد و مرد ذمی را بخواهد
 ذمی و زن ذمی میکشند و اگر مقتول زن
 باشد نصف در بیت ذمی را و در ثروت میدهند
 بوزن قاتل و زن ذمی را بخواهد بوزن مرد ذمی
 و زن ذمی میکشند و اگر بخواهد مرد
 چو نیرد و در ثروت میدهند چنانچه در مسلمان
 گذشت **دوم** اگر کافر ذمی مسلمان را بکشد
 عدا اشهر است که او را و مالش را بوزن
 مقتول میدهند اگر خواهد او را میکشند
 برخصت امام و اگر خواهند به بندگی میکشد

و فرزندان تا بالغه او را نیز ببنده میگیرند و بعضی
 گفته اند فرزندان را ببنده نمیتوان گرفت و خالی از قوی
 نیست و بعضی گفته اند اگر او را ببنده بگیرند
 مالش را نمیگیرند و مدلول روایت معتبر که در
 باب وارد شده است آنست که او را و مالش
 را بورثه مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند
 و اگر خواهند بنده خود میگردانند و فرزندان در
 حدیث ذکر نشده و اگر بعد از کشتن مسلمان شود
 او را میتوان کشت و اسلام مانع قتل او نمیشود
 یا او را میکشند یا دیت از او میگیرند و متعرض او
 و اولاد او نمیشوند اما او را ببنده گرفتند مسلمان
 شود ببنده او بطرف نمیشود اینها همه در خصوص
 که مسلمان نباشد گفته شده باشد و اگر بختا کشته
 بشود شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر مالی در
 دیت و از مال او میگیرند و اگر مالی ندارد اما
 علیه السلام دیت را از بدیت المال میدهند
 زیرا که ایشان بنزله بنده گان اما مند و خوید
 با امام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه
 است که در خطا دیت را از عاقله و میگیرند
 و ابن دریس گفته است دیت را مطلقا

مال را از ایشان خواهند بود
 و اگر او را ببنده

بمنده میگیرند و اگر ببنده

امام علیه السلام میدهد خواه مال داشته باشد یا
 نخواهد **مؤلف** گوید که در شبهه علفا هر دو
 آنست که دیت را از مال ذمی بگیرند **سوم** اگر
 کافری کافر دیگر را بکشد و مسلمان شود
 او را بعوض میکشند و اگر کشته شده از
 اهل ذمه باشد دیت او را میدهد **چهارم**
 اگر ولد الزنا را مسلمان حلال زاده بکشد
 مشهور آنست که اگر پیش از بالغ شدن
 ولد الزنا باشد او را بعوض میکشند و ظاهرا
 کلام ایشان آنست که دیت هم ندارد و اگر
 بعد از بلوغ ولد الزنا و اظهار اسلام او را بکشد
 مشهور آنست که او را بعوض میکشند و
 بعضی گفته اند حکم کافر دارد و حلال زاده
 بعوض او میکشند **پنجم** اگر کافر ذمی مسلمان
 که مرتد شده بکشد گفته اند او را بعوض
 میکشند و اگر مسلمان مرتد را بکشد قصاص
 نمیکند اجماعا و در دیت خلاف است و
 مشهور آنست که دیت هم ندارد و اگر مرتد
 ذمی را بکشد خلاف است که یا او را بعوض
 میکشند یا نه و مسئله اشکالی دارد **ششم**

باشد

اگر کسی را قصاص بر او واجب شده باشد یا شد
غیر وارث مقتول بدو زن اذن او بکشد مشهور
انست که او را بعبوض میتوان کشت و اگر کسی
بر او قتل واجب شده باشد بسبب زنا یا لواطه
و غیر اما با حکم شرع او را بکشد نامشروع کرده
است اما بر او قصاص و دیت نیست **شرط**
سیم در قصاص انست که قاتل پسر مقتول بنا
و در آن چند مسئله است **اول** آنکه اگر شخصی
فرزند خود را بکشد پلند را بعبوض فرزند بکشد
هر چند بجل گشته باشد بلکه واجبست که اگر
علما گشته باشد کفاره عمل بدهد و دیت را
و رتبه بدهد و حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر
بخطا گشته باشد کفاره قتل خطا و دیت بد
و گفته اند جلاد پدری را نیز بعبوض فرزند
نیکشند و فوقی نیست میان آنکه مقتول
پسر باشد یا دختر و فرزند را بعبوض پدر
و مادر را بعبوض فرزند و فرزند را بعبوض
مادر میکشند و جلاد و جلالت مادر و
جلالت پدری را بعبوض فرزند زاده و پسر
فرزند زاده را بعبوض ایشان میکشند و

و سایر

و در انواع و اقسام و جنس و در بعضی موارد مثل لانه یا بک ان قصاص مرد و زن و بک بک
نما اگر قصاص بالغ عاقل و نفس و کذا الی غیره در ذمه الزم و لا یرتبه الاولاد منها اما لو کان له اولاد غیر عاقله
الذمه بر او نیست و بعضی از اولاد و در بعضی موارد اولاد عاقله و نفس و کذا الی غیره در ذمه الزم
که بر اولاد قصاص بر او نیست و در بعضی موارد اولاد عاقله و نفس و کذا الی غیره در ذمه الزم
از غیر عاقله که در آن قصاص بر او نیست و در بعضی موارد اولاد عاقله و نفس و کذا الی غیره در ذمه الزم
رد قصاص و اولاد غیر عاقله و نفس و کذا الی غیره در ذمه الزم
قال المصنف و لو قتل الرجل رجلاً غیر عاقله

و سایر خویشانش را بعبوض یکدیگر میکشند **دوم**
هرگاه پدر کسی ذن خود را که مادران فرزند
باشد بکشد یا فرزند طلب قصاص مادران
پدر میتواند کرد خلافاست و مشهور میان
علما انست که نمیتواند کرد و دیت میتواند
گرفت و بعضی گفته اند قصاص میتواند
بوده باشد یکی مادر را بکشد و دیگری
پدر را فرزند یکی که مادر را کشته است
میتواند پدر کشد یا بکشد و پدر کشتن
مادر کشتن را میتواند کشت و اگر نوع شوهر
میان ایشان که هر یک خواهند پیشتر
حاکم شرع فرعه میزند با اسم هر یک که با یوسف
ایده دیگری را میکشد بعد از آن و رتبه فرزند
مقتول او را میکشند **شرح چهارم** در قصاص
که قاتل کامل العقل باشد و در آن چند
مسئله است **قول** اگر دیوانه عاقلی در حال
عقل بکشد و بعد از آن دیوانه شود او را
دوم اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواهد
بالغ باشد و خواه کودک او را بعبوض میکشند

و در بعضی موارد اولاد عاقله و نفس و کذا الی غیره در ذمه الزم

و

بنا بر اینست که در این موارد که در این کتاب مذکور است
بنا بر اینست که در این موارد که در این کتاب مذکور است
بنا بر اینست که در این موارد که در این کتاب مذکور است

بلکه دیت از عاقله او میگیرند و بعضی گفته اند اگر
طفل دره سالش تمام باشد و اراقصا ص میکنند
و اگر بعضی گفته اند اگر قائلش پنج سال باشد
و اراقصا ص میکنند و این قول میماند
متأخرین متر و کست **سبب** اگر بالغ طفل نابالغ
را بکشد مشهور میان علما اینست که او را بچو
میتوان کشت و ابو الصلاح رحمہ اللہ قائل
شده است که او را نمیکشند و دیت از او میگیرند
بہان حکماء عاقلی دیوانه را بکشند اگر دیوانه
قتل کرده و از خود دفع کرده دیوانه کشته
شد خونش هلا است نه قضا ص لازم میشود
و نه دیت و روایت معتبری وارد شده
است که در این صورت دیت از بیت المال
میدهند و اگر بی سبب او را کشتند اگر عاقله
یا شبیه به او را نمیکشند و دیت از مال او
میگیرند و اگر بختا کشته است دیت بر عاقله
اوست **بیم** اگر مستحق که عقلش نابالغ شد
بہ کسی را بکشد بخوی که اگر مستقیم بود
مستحق قضا ص میشد خلافت است
اگر گفته اند که قضا ص میتوان کرد

بعضی

و بعضی گفته اند دیت میگیرند و اگر کسی بنا بر این
مسکری خود رده باشد و مست شده باشد یا
دیوانی که باعث بیہوشی او شده باشد یا ورنه
باشند و بنا بر این خورده باشد یا بچرب شراب
در کلوش ریخته باشند در این صورت
ظاهرش اینست که قضا ص نباشد **ششم**
اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قضا
نیست و دیت در مال اوست و بعضی گفته
اند دیت بر عاقله اوست **هفتم** مشهور میان
متأخرین علما اینست که کور حکم پیدا دارد در
قتل عمد و خطا و جمیع علما قایل شده اند
که عمد کور نیز حکم خطا دارد و در بعضی
روایات وارد شده است که دیت از این
عاقله او میگیرند در سه ساله و اگر عاقله
بنا بر دیت از مال او میگیرند در سه ساله
و در روایت دیگر وارد شده است که از مال
او میگیرند و اگر ندانند باشد امام علیہ السلام
میداند یعنی از بیت المال **ثروت بیجم** در قضا
اینست که حوشش بحسب شرع محفوظ باشد
و قتل بر او واجب شده باشد پس اگر مسلما

مرتدی را بکشتن یا زانی را که ز نای او ثابت
شاه باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض
او را میکشند و همچنین قصاص عینا شده بر
کسی که قصاص بر او لازم شده در جراحاتی
و او را قصاص کنند و بسبب آن بمیرد مثل آنکه
دست کسی را ببرد دست او را بچوب
و هر چند سعی کردند خون قطع نشد تا او
یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر او رسد و او مرد
در آنها قصاص عینا شد **فصل پنجم** در بیان
دعوی قتل است و آنچه قتل بان ثابت میشود
و در آن دو مقصد است **اول** در بیان ملعی
و کیفیت دعوی است شرط است در ملعی که
بالغ و عاقل و رشید باشد در وقت **دوم**
دعوی و آنکه دعوی بر کسی کند که صلح
فعلی از او ممکن باشد پس اگر دعوی بر کسی
که معلوم باشد که در وقت کشته شدن
مقتول در آن محل بوده دعوی او را نمیشود
و همچنین اگر دعوا کند اجتماع جماعتی را بر قتل
یک کس که اجتماع ایشان بر آن امر ممکن نباشد
نمیشوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع شدند

دعوی قتل و کیفیت
بیت او

و او را کشتند و اگر از این دعوی بر کرد و بگوید
ده نفر جمع شدند و او را کشتند مشهور است
که میشوند و بعضی شرط میاندازند که یا یک
دعوی مفصل و محرر باشد پس اگر دعوی کند که
میاندازند فلان شخص را در مرا کشته است و نمیدانم
بعد کشته است یا بشبه عد یا بخطا نمیشوند دعوی
او را و بعضی گفته اند میشوند و بدیت میگیرد
اگر چنین ثابت شود و اگر گوید میاندازم که او بعد
کشته است اما نمیدانم شریک داشت یا نه بعضی
گفته اند نمیشوند و بعضی گفته اند بعد از ثبوت
امر صلح میکنند بر قتل او بدیت و همچنین
خلاف است در آنکه اگر دعوی کند که یکی از این
ده نفر را مرا کشته اند یا یکی از این ده نفر کشته
اند بعضی گفته اند دعواش باطل است و بعضی
گفته اند میشوند و میتواند هر یک را قسم داد
و اگر گواه بگذرانند که گواهان نیز چنین عمل
گواهی بدهند نمیشوند برای آنکه اگر بشود
نرسد لوث ثابت میشود برای هر یک و اگر
بر کرد و وارث و دعوی یکی مخصوص نکند
قتل او خواهد بود چنانچه انشاء الله مذکور

خواهد شد و شرط دیگر آنست که دعوی او
مشتمل بر تناقض نباشد مثلا نکند و لا دعوی
کنند که زید بینهای پدر مرا کشته است پس
دعوی کند که عمر بینهائی او را کشته است
یا باز زید شریک بوده است مشهور است
که دعوی اول در ویم هیچ یکی را نیشوند
و بعضی گفته اند اگر در ویم تصدیق کند و بگوید
من کشته ام میشوند و اگر اول تصدیق
کند و او برگردد بد دعوی اول بعضی گفته اند
میشوند و اگر مرد و قرار کند بعضی گفته اند
هر یک را که او تصدیق کند بر او لازم میشود
و بعضی احوال داده اند که قصاص از هر
ساقط شود و بر هر یک نصف دیت لازم
شود و اگر دعوی عمل کند و بعد از آن برگردد
و بگوید شبهه عمل بود یا خطا بود مشهور است
که مسوع است و بایا ثابت کند **مصلحت**
در آنچه دعوی قبل بان ثابت میشود و
سرخیز است **اول** اقرار قائل یا نکه کشته
است او را و اکثر علماء را اعتقاد است که
بگرته اقرار کافیست و بعضی گفته اند بدو

مرتب

مرتب ثابت میشود و مشروط است که اقرار کننده
بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد پس اگر طفل
نا بالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر مرد
بجبر و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر بنگ
اقرار کند اعتبار ندارد چون حوا قبا و تعلق
دارد و اگر قاتل تصدیق کند ثابت میشود
و اگر اقرار کند بجزی که موجب قصاص است
در حق بنگ اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بباری
که موجب دیت باشد میشوند هر چند بنگ
اقرار نکند و تعلق میگیرد بر بنگ موافق میشود
و اگر سفید که اموال خود را ضایع کند کسی که فر
سینار بهر سنانیک باشد که زاده از موالت باشد
و طاک مترع او را منع کرده باشد از تصرف در
اگر اقرار بقصاص کند ثابت میشود و اگر اقرار
کند بوجوب دیت اکثر گفته اند ثابت میشود
اما با قرض خواهان در مفلس نمیشود بلکه
بعد از ادای قرضها اگر مالی بهر سنانیک بدهد
و اگر یکی اقرار کند که من او را بعد کستم و دیگری
اقرار کند که من او را بخطا کستم و ارش حینا
میان هر دو و هر یک را که اختیار کند دعوی

شریک

او از دیگری سناقت میشود و اگر یکی اقرار کند که
 من او را عدا کشتم پس دیگری اقرار کند که من کشتم
 او نکشته است پس اقرار او خود بر خود دروغ
 و دریت از هر دو سناقت میشود و امام علیه السلام
 از بیت المال بیت را میدهد بنا بر مشهور و
 گفته اند و ارث غیر است هر یک را که اختیار میکند
 میکشد و دریت را دیگری بر میدارد و مستند
 مشهور روایتی است که از حضرت صادق
 منقولست که در زمان حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه مردی را بخدمت آنحضرت
 آوردند که او را در خواب دیده بودند که کار
 خون بودی در دست داشته و کشنده بود
 خوابه بوده که در خون خود دست و پای میزد
 حضرت امیر را و پرسید که چه میگوید گفت
 یا امیرالمؤمنین من او را کشتم حضرت فرمود
 که بپر بیا و او را بپوش مقبوله قصاص کنید
 اتیان داده که او را میزدند که قصاص کنند
 بسرعت تمام آمد و گفت تعجیل نکنید و او را
 بخدمت حضرت بر کردانید و چون بخدمت
 امیر علیه السلام آمدند فرمودیم گفت والله یا ای

حکایت
 بقتل
 نسیان

المؤمنین

المؤمنین و مقوله را نکشته است من کشتم
 حضرت بر او گفت که چه باعث شد ترا که اقرار
 بر جان خود کردی گفت یا امیرالمؤمنین چه میتوانستم
 گفت و حال آنکه این گروه بسیار گواهی میدادند بر من
 و مرا با کار خونین نزد کشنده یافتند که خون
 از او میرفت و من نزد او ایستاده بودم از آن
 که اقرار کردم و من مرد قصاصی بودم که
 در پهلوی این خرابه کشتم و مرا بوله گرفت
 و کار در دست داخل خرابه شد که بوله کنم
 ناگاه این کشنده را دیدم که در خون خودی
 طبلید بتعجب در او نظر میکردم که این جماعت
 داخل خرابه شدند و مرا گرفتند حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود که هر دو را بپرید نزد امام
 علیه السلام و پرسید که حکم در باب اینها چیست
 چون هر دو را بنزد حسن مجتبی علیه السلام
 بردند و قضیه را عرض کردند فرمود که بگویند
 حضرت امیر کبیر صلوات الله علیه که او این مرد
 یکس را کشنده است یک شخص دیگر را زنده
 کرده و از کشنده نجات داده و حق تعالی مفر
 و من اخیانها فکنا اخی الناس جمیعاً یعنی هر که

کرداند نفسی یا پس چنان است که زنده کردن
 است هر مرد را دست از مرد و یا بد برداشتن
 ودیت مقتول را از بیت المال یا بد را چون
 حضرت امیر علیه السلام عرض کردند تصویب
 حکم آن حضرت نمود ودیت را از بیت المال داد
دویم گواهیست و خلا فی نیست در آنکه بد و
 گواه عادل مرد قضا ص ثابت میشود و بعضی
 گفته اند که گواهی بیکم و دوزن عادل نیز
 ثابت میشود قضا ص و جمعی از علما گفته اند
 که بشهادت ایشان قضا ص ثابت است
 اما دیت لازم میشود هر چند بر عهد شهادت
 داده باشند اما فعلی که موجب دیت باشد
 مثل قتل شبهه عدل یا خطایا جرحا احتضا که در آنها
 قضا ص نمیباشد و دیت میباشد مانند شکستن
 استخوان یا جراحی که باندر و نرسیده باشد
 اینها بیکم دوزن و بیکم عادل و قسم ثابت است
 بنا بر مشهور و در شهادت مشهور شرطست
 که صریح شهادت دهند مثل آنکه بگویند ششبار
 بر او زد و بهمان زدن مرد یا آنکه انقدر زد
 که بان زدن مرد یا آنکه بسبب آن بیمار شد

سخ

و بهمان

و بهمان بیماری مرد و اگر در این صورت قائل گوید
 که راست میگوید که بیمار شد اما بان بیمار
 مرد بسبب دیگر مرد بعضی گفته اند قول او مستوع
 است با قسم و ایضا شرطست که گواهی گواها
 یا بگوید موافق باشد پس اگر یک گواه گوید که او را
 در اول روز کشت و دیگری گوید در آخر روز
 یا یکی گوید در خانه کشت و دیگری گوید در بازار
 کشت یا یکی گوید بخبر کشت و دیگری گوید پیشتر
 کشت ثابت میشود و خلا فی است که در اینصو
 ایا اوبت ثابت میشود برای قسامه یا نه و اگر
 یکی شهادت دهد که او را کشت و دیگری گوید
 که از او قوار نشنیدم که او را کشته ثابت میشود
 کشتن اما اوبت متحقق میشود و اگر یکی گوید که
 او را کزد که او را عمل کشتام و دیگری گوید که
 او را کزد که او را کشتام اما تصریح بجهت نکرده
 کشتن ثابت میشود و در فوج کشتن قول قائل
 مستوع است و اگر یکی گوید که او را عمل کشت و دیگری
 گوید او را کشت و بر عهد شهادت ندهد مشهور
 است که قتل ثابت نمیشود اما اوبت متحقق میشود
 و در این باب چند مسئله است **اول** آنکه اگر

در کس بود و کس گواهی دادند که فلان شخص را
 کشته اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت
 دادند که گواهان را در کشته اند اگر وارث مقتول
 تصدیق دو گواه اول کرد قصاص بود و مرتبه
 ثابت میشود و اگر تصدیق دو مرد دیگر کرد یا
 از هر طرف میشود **دویم** اگر دو گواه گواهی
 بر شخص می دهد مقتول را کشته است و دو گواه
 دیگر گواهی دهند یکی که او کشته است در این
 مسئله خلاف است بعضی گفته اند هیچ یک را
 و از هر یک نصف دیت میگیرند اگر گواهی بجا باشد
 عمل دهند و اگر بخطا گواهی دهند از عاقبت هر یک
 نصف دیت میگیرند و بعضی گفته اند وارث غیر
 تصدیق هر یک از گواهان که میکنند و اگر گواهی
 برای او داده اند میکشند و در مسئله احوال
 نیز هست و محال اشکالست **سوم** هرگاه در گوا
 هان شهادت دهند بر مردی که شخصی را
 کشته است پس مرد دیگر بیاید و بگوید که من
 کشته ام ۲ و این مردی که گواهان بر او گواهی
 داده اند بکیا هست در این صورت مشهور میا
 علی است که وارث میتواند کشته را کسی را که

بر او گواهی داده اند و آنکه اقار کرده است نصف
 دیت را میدهد بوارث آن شخصی که او را قضا
 میکنند و میتوانند که او را بکشند اقار کرده است
 و چیزی بوارث او نمیدهند برای آنکه اقار کرده
 که من تنها کشته ام او را میتوانم وارث مقول
 هر دو را بکشند اما باید نصف دیت بدهد بوارث
 آنکه گواه بر او گواهی داده و نمیدهد چیزی بوارث
 آنکه اقار کرده است و اگر بدیت راضی شود
 از هر یک نصف دیت میگیرد و این مصحح
 روایت صحیحی است که در این باب وارد شد
 است و بعضی قایل شده اند که غیر است وارث
 میان قصاص هر یک که خواهد سیم از آنها
 که قتل با آنها ثابت میشود قسام است یعنی
 قسمی چند که مدعیان خون بخورند و بیان
 ثابت کنند خون را و حق تعالی برای احتیاط در
 خون مسلمانان و عدم جوازت فقه بر قتل
 ایشان در خون اول قسم را بر ملغ قرار
 داده و اگر رد کند بر ملغ علیه خلاف حکم
 اموال که اول قسم متوجه ملغ علیه میشود
 اگر گواه نباشد و اگر ورده کند ملغ قسم بخورند

تسبیح

و بعضی گفته اند که اگر در نکلد و نکول از قسم کند
 باز ثابت میشود و اما قسمی که در جایگیت کرد
 باشد یعنی قریبتر باشد که افاده ظن کند و بعد
 قولی است که اگر لوث بنا باشد بر او شش سایر بر
 یک قسم متوجه است علیه میشود و بیک قسم دعوی
 از او ساقط میشود و اگر قسم را در کند و
 قسم میخورد مثل سایر دعوی و در اینها
 چند بحث است **اول** در تحقیق لوث و
 چنانچه مذکور شد امریست که مفید ظن باشد
 بر آنچه ملک دعوی میکند مثلا آنکه یک گواه عا
 کو اورد ها که او کشته است یا حجی از فساق
 یا کفار یا زنان یا اطفال گواه دهند از گفته
 ایشان ظن قوی بهم رسد که او کشته است یا
 برینند که او تازه کشته شده و کسی حریر خون
 الودعی دارد و نزدیک او ایستاده یا نزدیک او
 میگریزد یا کشته در خانجی یافت شود
 یا آنکه کشته در میان قبیل یا قاعه یا ویرانه
 یا محل یافت شود و میان ایشان دشمنی
 ظاهری بوده باشد در حق ایشان لوث
 خواهد بود بنا بر مشهور که اگر وارث خون

دعوی قتل کند بر ایشان یا بر بعضی از ایشان
 قسم یاد میتواند کرد برای اثبات دعوی خود
 یا آنکه از دور برینند که مردهی خودی حرکت کرده
 و بکار میفرماید و چون نزدیک بیاید کشته
 را برینند این نیز موجب لوث است یا آنکه
 یک عا را یاد و عا را بشهادت دهند که
 از این دو شخص او را کشته در حق هر یک لوث
 متحقق است که اگر وارث یکی را تعیین کند
 قسم میتواند یاد کرد و همچنین اگر جاعلی
 شوند و کشته در میان افاده بد در وقت
 بخار لوث در حق هر یک ثابت است و اگر
 را در میان دعوی بنا بند بر هر یک که نزدیک
 تو است لوث نسبت بانها متحقق است و اگر
 ششکشی ببرد و مسأوی باشد نسبت
 لوث تا بدعت اما بشرط علل و تظاهری که
 میان او و ایشان بوده باشد و اگر متقوی
 پیش از مردن بگوید فلان را ضربت زد
 موجب لوث نیست بنا بر مشهور و بعضی
 گفته اند لوث است و مشهور است که
 در لوث شرط نیست که از جراحی بود

زیرا که مکنست که کشیدن بگرفتن نفس یا فشرده
 خصیصه و امثال اینها بوده باشد و اگر کشیده را
 در خانه بیا بند و در آن خانه غلامی بوده باشد
 لوث نسبت به غلام ثابت میشود خواه غلام
 مقتول باشد یا غلام دیگری و وارث یا قصاب
 بر عمل میتواند غلام را بکشد یا ببندد بکسی دیگر اگر
 غلام دیگری باشد و اگر غلام مقتول باشد نیز
 در بعضی از صورتها همیشه و اگر لوث نسبت
 باهل خانه ثابت شود و یکی از آنها ثابت کند که در
 وقت تاخته شدت او در آن خانه نبوده لوث
 از او ساقط میشود و اگر ثابت نتواند کرد که در آن
 از او رفع میشود **بحث در عود قسامه**
 و خلاف بیست در آنکه در دعوی قتل علی بنی
 قسامه است و در شبیه عدل و خطا خلاف
 است بعضی گفته اند در اینها نیز پنج قسم است
 و بعضی گفته اند بیست و پنج قسم است و این
 قولها بحسب دلیل قوی تر است و اول را آن
 طایفه اند و قسامه چنانچه در کشیدن میباشد
 در جوارح اعضا نیز میباشد مثلا نکه در بیست
 کسی را بریده اند و لوث نسبت بکسی خاصا

و گواه بیست و پنج دعوی میکند بر آنکه لوث
 بر او **بیست** ثابت شده بقسم میتوان ثابت کرد
 اما در عدد قسم در اینها نیز خلاف است بعضی
 گفته اند هر عضو که در بیست او بر او در بیست
 باشد حکمش مانند قتل است که مطلقا پنج
 قسم است بنا بر یک قول و بنا بر قول دیگری
 عمل پنج است و در شبیه عدل و خطا بیست
 و پنج و آنچه گفته شد باید نسبت که میشود پس
 اگر عضو را دعوا کند که عمدا بریده و در بیست
 مثل در بیست ادعی باشد مثل آنکه زبانی او را بر
 یا بخیال او را بریده و در بیست او را بریده به پنج
 ثابت میشود و اگر دعوی میکند که یک است
 او را بریده یا یک چشم او را کور کرده که در بیست
 نصف در بیست است بیست و پنج قسم خواهد
 بود و اگر عمدا گفته اند که در اعضا اگر مثلا **بیست**
 از بیست باشد مطلقا شش در بیست است و هر
 که بر باشد بصورت نسبت که میشود چنانچه
 اگر یک است او را بریده باشد سه قسم خواهد بود
 و این قول قوی و اشهر است **بحث در بیست**
 در بیان کیفیت قسامه است و حکمش است

اعضای

که هرگاه فریبند او را با شد و بر خصوص شخصی
 دعوی کند و ارش که فلان شخص مورد
 مرا کشته است و من علم دارم باین قسم یاد کند
 بر این از خویشیان و قبیلۀ خود بعد از قتل
 جمع میکند و هر یک قسم یاد میکنند که فلان
 فلان مقول را بعد کشته است اگر عدل
 کند پنجاه کس بیاید خواه و ارش خون با
 و داخل مدعیان باشند و خواه نباشند و
 اگر پنجاه نفر نباشند یا باشند و بعضی قوی
 قسم نکنند قسم را بر ایشان مکرر میکنند تا
 پنجاه تمام مثل آنکه اگر بدبخت و بیخ نفر باشند
 هر یک در وقت قسم یاد میکنند و اگر در هر یک
 بنا بر قوی قوی و در اعضا بنا بر قوی قوی
 شش نفر و اگر سه نفر باشند هر یک در وقت
 یاد میکنند و اگر بعین مدعی هیچکس نباشد
 قسم ها را او یاد میکند و اگر کسی در قسم
 واقع شود در وقت نیست که باید تمام کند و ظا
 علما ائمت که در قسامه فوق نیست میان
 آنکه مقول مرد باشد یا زن باشد و در هر
 پنجاه قسم است در عدل و مشهور است که

نوعی از قسم یاد کردن در دعوی قتل
 ظاهر است

شرط است

شرط است در قسامه که ذکر کند در قسم کشته
 و کشته شده را یا نسبتان بخوی که اشتراک
 نباشد و ذکر کند که بدنه ای کشته است یا
 داشته است و آنکه بعد کشته است یا شبیه
 عدل یا خطا و هرگاه مدعی و خویشیان و قبیلۀ
 او آن عدل که میاید از قسم یاد نکنند مدعی
 میتواند که در وقت قسم را بر منکر که او را
 و عشیر او مجموع پنجاه سو کند یاد کند که او را
 نکشند و اگر عشیره و قبیلۀ قسم یاد نکند
 منکر بدنه ای پنجاه سو کند یاد کند و اگر خود
 نکول نماید و قسم یاد نکند و عشیره و خویشیا
 پنجاه سو کند یاد کند بعضی گفته اند کافیست
 برای رفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود
 سو کند یاد نکند اگر چه یک سو کند باشد رفع
 دعوی نمیشود و اگر مطلقا پنجاه قسم یا آن
 عدل که باید یاد کند منکر و اقارب او یاد نکند
 مشهور است که دعوی قتل بر ایشان ثانی
 میشود و بعضی گفته اند میتواند منکر و کند
 قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد نکند
 دعوی او باطل میشود و اگر قسم یاد کند

دعوی ثابت میشود و اگر کار در عوای قتل
بر مسلمانان داشته باشد که کافر را کشته
است و باید دیت بدهد خلافت نیست که یا کت
بقسمت ثابت میتواند کرد یا نه و اول شهرا
و اقاغلام خود را بقسمت ثابت میتواند کرد
و بعضی گفته اند در اینجا یک قسم کافیست و
قول ضعیف است **بیت چهارم** در سب و آزار
و توابع قسم است و در آن چند طلبست
اول هرگاه آنها که دعوی قتل برایشان
میکند زیاده از یک کس باشند مثل آنکه در
میکوید که فلان و فلان هر دو یا در
اند اگر مالت سو کند یا د کند یک پنجاه قسم
در عدل کافیست و اگر قسم را با آنها زد کند و
قولست بعضی گفته اند پنجاه قسم را بر آنها
میکند و اگر تنها گفته اند که هر یک پنجاه سو کند
یاد میکنند **دوم** هرگاه برد و کس دعوی قتل
کند و در یکی لوٹ باشد و برد دیگری لوٹ
نباشد برای آنکه لوٹ بر او ثابت است پنجاه
قسم یاد میکند و بنسبت شرکت بر او قتل تمام
نمیشود پس اگر دعوی عدل کرده باشد و

کشته

قسم

قسم یاد کند و خواهد او را بکشد و دیگری که لوٹ
در او نیست یک سو کند با او میتواند داد و اگر او
رد کند یک سو کند یاد میکند و قتل بر او نیز بقدر
شکرت ثابت میشود **سیم** هرگاه وارث خون
متعلق باشند مثلاً نکه مقتول و و پسر داشته
باشد و لوٹ متعلق باشد مجموع دو پسر با سزا
اقارب مقتول پنجاه قسم یاد میکنند و عدل
و اگر یکی از دو پسر غایب باشد یا نابالغ باشد
وارث حاضر بالغ اختیار دارد اگر میخواهد
میکند تا دیگری حاضر بالغ شود و اگر میخواهد
خود با اقارب پنجاه قسم یاد میکنند و بقدر حصه
او ثابت میشود و چون غایب حاضر شود یا تمام
بالغ شود بقدر حصه خود بنسبت و پنج سو کند
در عدل یاد خواهد کرد **چهارم** هرگاه لوٹ
شخصی متعلق باشد و دو پسر داشته باشد
یکی گوید که این شخص کشته است که لوٹ در او
متعلق است و دیگری گوید که نکشته است
است که یا لوٹ بر طرف میشود یا با قلیت و
بنا بر مشهور که لوٹ بر طرف نمیشود پس اگر
پنجاه قسم یاد میکند و نصف دیت را میگیرد **پنجم**

باید که نصف دیت
او را بدهد و او را
بکشد

هرگاه وارث خون ببرد وارث او در قسامه
 قائم مقام اوست **ششم** خلافاست که متهم
 بقتل را پیش از ثابت شدن ایا حبس میکنند
 یا نه بعضی گفته اند تا شش روز حبس میکنند
 اگر مدعی ثابت نکرد او را رها میکنند و بر این
 مضمون روایتی هست و بعضی گفته اند تا
 روز حبس میکنند و بعضی گفته اند تا ثابت نشود
 حبس نمیکنند و بعضی گفته اند اگر خاکم شرع ظنی
 بهر سبب است که او قاتل است او را شش
 روز حبس میکنند و الا فلا و قول نادری هست
 که اگر مدعی دعوی کند که گواد دارم حاضر نیست
 تا یکسال حبس میکنند و این قول ضعیف است
هفتم هرگاه کشته در میان انبوه مردم بیابد
 مانند بازاری که کثرت بسیاری در آن باشد
 و زهر صف مردم جمع شوند یا بر سر بیابان
 یا مسجد جامع یا در بیابانی که نزدیک قریه
 و شهری نباشد در اینجا لوث نمیشود و
 ذیبت را اما علیها السلام از بیت المال مسلمانان
 میدهد **فصل ششم** در کیفیت استیفای
 قصاص است و در آن چند مقصد است

مقصد

مقصد اول مشهور میان علما است که در
 قتل عمد قصاص لازم میشود و پس واکوارث
 خون و قاتل مرد و راضی بدیت میشوند و صلح
 کند بر مالی قصاص ساقط میشود و غیر صلح
 کرده اند لازم میشود واکوارث بدیت
 طلب کند و قاتل راضی نباشد وگوید بر ابعوض
 بکش او را جبر نمیتواند کرد بدیت واکوارث
 گوید بدیت میدهم تا وارث راضی نشود قصاص
 ساقط نمیشود و بعضی از علما گفته اند در
 یکی از قصاص باریت لازم میشود و وارث
 خون اختیار دارد که خواهد قصاص میکند
 یا اگر خواهد بدیت بگیرد و قاتل را اختیار بدیت
 نیست **مقصد دوم** در بیان وارث قصاص
 و بدیت است بدانکه خلافا فی بدیت میان
 علما که زن و شوهر اختیار قصاص ندارند
 و قصاص بر سایر ورثه ضعیف است و اگر
 سایر ورثه صلح کنند بدیت اشهر است
 که زن و شوهر بدیت میراث میبرند
 و در سایر ورثه چهار قول است **اول** آنکه
 هر که میراث مال میبرد میراث از بدیت میبرد

و اختیار قصاص را در **دوم** آنکه مخصوص عصبه
 است یعنی خود ایشان پدری و برادران
 و خواهران مادری تنها نا اختیار قصاص
 دارند و نه از دیت میبرند و همچنین خاله و
 خالو و عمه و عمو مادری از قصاص و **دوم**
 میباشند میبرند و بعضی حکم محروم بودن را
 مخصوص برادران و خواهران مادری
 دانسته اند و در سایر اقارب مادری جایز
 نگرفته اند زیرا که روایات در خصوص ایشان
 وارد شده است و این قول خالی از قوت است
سیم آنکه اگر خود ایشان پدر مادری یا
 خود ایشان پدری تنها مادری تنها میباشند
 نمیبرند **چهارم** آنکه زن نیز مطلقا اختیار را
 کردن و عفو کردن نیست و اختیار با مرد است
 و اگر بدیت قرار دهند ایشان میباشند
مفصل سیم در حکم وحدت و تعدد وارث
 اگر وارث خون یک کس باشد خلافاست که آیا
 بدون رخصت امام یا حاکم شرع قصاص
 میتواند کرد یا نه بعضی گفته اند موقوف بر
 نیست و بعد از ثبوت بدون رخصت حاکم

شرع

شرع قصاص میتواند کرد و بعضی گفته اند بل
 اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر
 بکشد حاکم شرع او را تعزیر میکند و چنانی بر او
 لازم نمیشود و بعضی گفته اند تعزیر نیز بر او لازم
 نمیشود و بر هر تقدیر در باب قصاص **عضو**
 تأکید در رخصت حاکم شرع زیاده از قصاص
 نفس است و این خلاف را اکثر فقهاء در
 وارث واحد ذکر کرده اند اما ظاهر اینست
 که در متعدده نیز همین خلاف جاریست و در
 مشورت است و اگر وارث خون متعدده باشند
 دو قولست بعضی گفته اند که هر یک را جایز است
 استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت
 و ضامن است حصه باقی رفته را که قدر حصه
 هر یک را از دیت بدهد و قول دیگر آنست که
 جایز نیست هیچیک را بد و نه از دیت دیگران
 قصاص کردن است بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص
 کنند باید که همه شمشیر را بگیرند و بر کردن
 او بزنند یا همه یک شمشیر بگیرند و با یکی از خود
 هار و کیل کنند که او بکشد پس یکی از زوجه
 بد و نه از دیت دیگران قاتل را بکشد نامشروع

کرده است و در حکم او و قول است اول
 آنکه بد کرده است اما قصاص نمیتوان کرد
 او را بلکه سایر ورثه حصه خود را از دست
 اذن و ارت میگیرند و بعضی گفته اند از تو که
 قاتل که مقتول شده میگیرند و ورثه او از آن
 و ارت که قاتل را کشته میگیرند و اگر گفته اند
 میان این دو مشق بخیرند قول دوم آنست
 که او را ورثه قاتل که مقتول نمانست بقصاص
 او میتوانند کشت و باید بدست مقتول اول بود
مقتول ثالث و سایر ورثه مقتول اول بعد
 از تو که مقتول ثانی که قاتل اول است مقتول
چهارم در بیان حکم و ارت طفل و غایبست
 اگر و ارت خون متعدد باشند مثل آنکه با
 چند پسر دارد و بعضی حاضرند و بعضی غایب
 مشهور است که و ارت حاضر میتواند استیفا
 قصاص بکند بشرط آنکه حصه غایب را از دست
 ضایع نشود و بعضی گفته اند باید انتظار بماند
 تا آنها حاضر شوند و اگر بعضی یا همه طفل یا
 نادر و نه باشند بعضی گفته اند که طفل بالغ
 شود و دیوانه غافل شود و بعضی گفته اند

انتظار میکنند

در این مورد

در این مورد قاتل را حبس میکنند و اگر و ارت
 پدر یا جد پدری که هرایه ولی طفلند و انان
 نباشد بعضی گفته اند ولی میتواند استیفا
 قصاص بکند و بعضی گفته اند صلح بودیت
 نیز اگر مصلحت داند میکند و اگر بالغ عاقل
 در میان ورثه باشد بعضی گفته اند میتواند
 قصاص کرد و با ضامن شدن حصه طفل
 نادر و نه از دست و مستعد در غایت است
مقتول پنجم هرگاه و ارت متعدد باشند و
 بعضی از آن قصاص نمایند و بعضی بر آن
 دست گرفتن کنند و قاتل بدست دادن
 بشود یا ببلوغ دست راضی کند باز میان علی
 خلافت اکثر گفته اند آنها که بدست راضی
 نشده اند قصاص میتواند کرد و باید که
 قدر حصه آنها که صلح کرده اند از دست
 بدهند و بعضی گفته اند که در این صورت
قصاص نمیتوان کرد و باید بدست راضی
 شوند و بر این فهوم احادیث صحیح
 کرده است و احوط است ولیکن اول مشهور
 است و اگر عضو کتال بعضی از ورثه و بعضی

عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور میان
 علما آنست که قصاص میتوانند که در اما باید که
 حصه آنها که عفو کرده اند از دیت بورقه قائل
 بدهند و اگر شخصی عدا کشته شود و قرض
 بسیار داشته باشد مشهور آنست که ورثه
 بخیرند اگر میخواهند قصاص میکنند و اگر خوا
 هنجشند و اگر خواهند دیت بگیرند اگر قائل
 شود بدادن دیت و اگر دیت گیرند تراصوفی
 مقول میکنند و بعضی گفته اند که اگر قائل دیت
 دهد ورثه میباید قبول کنند او را و قصاص
 نکند مگر آنکه ضامن شوند بقدر دیت از قرض
 مقول را **مقصد ششم** در بیان حکم تعدد
 مقولست اگر یک شخص چندین کس را بکشد
 بکشد مثل آنکه خانه بر سر هر منظم سازد
 یا هر را جوحتی بزند که بیکر فعه بیزند و ورثه
 جمع مقولین ضاحب حق خواهند بود و اگر
 اتفاق کند و هر یک را استیفا کنند حق خود
 هر کوفته خواهند بود و اگر یکی از ایشان
 بقرعه یا به پیش دستی و یا بکشد استیفای
 او شده خواهد بود و در حق دیگران خلا

بعضی

بعضی گفته اند از برای هر یک از آنها یک دیت
 از مال او بگیرند و بعضی گفته اند حقیقتات
 ساقط میشود و قول اول مشهور تر است
 و ایضا خلافاست که آیا میتوانند بعضی طلب
 قصاص کنند و بعضی طلب دیت و اگر چند
 کس را بتعاقب کشته یکی بعد از دیگری و
 هر یک را میرسد که طلب قصاص میکنند و خلا
 که آیا سابق را تقدیم هست یا نه و بوجه تقدیم
 اگر یکی سبقت کند او را بکشد بد و در
 دیگران حکمش همانست که در شوق سابق
 مذکور شد و همان خلافاها در آن جاریست
 و مشهور آنست که دیگران هر یک تمام
 دیت را بگیرند **مقصد هفتم** در باب استیفا
 قصاص است علما گفته اند که سنت است
 که امام یا حاکم شرع در کواه عادل که مسایل
 قصاص را بداند حاضر گرداند در هنگامی که
 استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص
 در اعضا باشد التي که بان قصاص میکنند بر
 نیاورده باشند و در قصاص نفس نیز گفته اند
 باید که مسوم نباشد که باعث آن شود

که با همکند یا از هم بپاشد و او را نتوان غسل داد
یا کفن نتوان کرد و باید آلتی که بان قصاص
میکنند تیز باشد و کند نباید شده که تعدیب زین
با و برساند هر چند قاتل بآلت کند او را کشته
باشد و بعضی در این صورت تجویز آلت کند
کرده اند اما باید که آلت ترا زخمی بآلت نباشد
و اول احوط است و مستهوار است که در
قتل باید که شمشیر را در کوفت بزنند هر چند
او بیضود بگو کشته باشد مثل آنکه غرق کرده
باشد او را یا سوزانیده باشد یا بضرپ سنگ
یا چوب کشته باشد و بعضی گفته اند بهمان
طریق که او کشته است او را میتوان کشت
مگر آنکه بخو حرامی کشته باشد مثل آنکه از
بسیاری لواط کشته باشد یا بخار و او را کشته
باشد یا شراب در حلق او ریخته باشد تا او مرده
کرد در این صورتها اکفا بگردن زدن میکند
و اکثر گفته اند که باید که امام شخصی را تعیین
کند برای حد زدن و قصاص کردن و
از بیت المال او را وظیفه بدهد و اگر بیت المال
نباشد بعضی گفته اند اجرت او را از قاتل یا

اوراج

جنایت

جنایت کننده میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه
برای او قصاص میکنند میگیرند و اگر کوبد که
بگردد یا بپزد خود بگشتم خود را یا دست
خود را بپزد اکثر گفته اند که جایز نیست
و اگر در قصاص عضو بدون تقصیر
کنند او بپزد بر او چیزی نیست و اگر زنی
حامله مستحق حد یا قتل یا قصاص شد
بیشتر از وضع حمل جایز نیست بر او قاتل
حد یا قصاص کردن برای رعایت و
هر چند حرام زاده باشد **مقصود ششم** در بیان
احکام متفرقه است و در آن چند مسئله
است **اول** اگر شخصی دست کسی را ببرد
پس دیگر را بگشاید دست او را بر او
اول میزند بعد از آن او را برای دوم
میکشند و همچنین اگر اول کشته باشد
کسی را و آخر دست دیگری را بریده باشد
باز اول در سفتش را میبزند و آخر که در سفتش
میزند **دوم** اگر در دست کسی را بریدند
در سفتش را بپزد بریدند پس جراحت
مجرم اول سرایت کرد و بهمان جراحت

کسی را که دست
او را ببرد
دست او را
ببرد

مرد او را بچوس میکشند و چیزی بچوس دستها
 برین با و نمیدهند بنا بر مشهور و در مسئله
 اشکالی هست **سیم** هرگاه قاتل عمل کرد
 بر او دست نیابد تا بمیرد اگر علیا گفته اند میت
 از مال او میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال
 نداشتن با شد احوشیان نزد یک او میگیرند
 پس از خویشانش و در ترو برای مضمون
 معتبری وارد شده است و بعضی گفته اند
 مطلقاً میت نمیکند **چهارم** در روایت معتبری
 منقولست که مردی را نزد عمر آوردند که
 برادر مردی را کشته بود عمر او را بدست
 برادر مقتول داد که او را بکشد پس او زد
 او را تا کمان کرد که او مرده است پس او
 یازان او بخانه بردند و در او رمقی یافتند
 و معالجه کردند تا با صلاح آمد چون از خانه
 بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت
 و گفت تو قاتل برادر منی ترا میکشیم
 او گفت بکار مرا کشتی چون او را نزد عمر
 برد عمر حکم کرد که او را بکشد چون بیرونش
 آوردند میگفت ای گروه مردم این مرد مرا

فصل در زکات
 و خطاب بکعبه

یکبار کشته است و چون او را بر حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام گذرانیدند و برجا
 او مطلع شد فرمود که بر او تعجب میکنند تا
 بروم بنزد یک عمر و مسعله را تعلیم او کنم
 بنزد عمر آمد فرمود که حکم خلا چنین نیست
 که تو گفته گفت پس حکم چیست فرمود که
 این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از
 برادر مقتول برای آنچه نسبت با او کرده
 است پس برادر مقتول او را بکشد و آن
 چون این را شنید دست از او برداشت
 و او را بخشید برای آنکه ترسید که او را
 نسبت با او کرده است بکشد کشته شود
 و مضمون این روایت اگر قاتل علیا
 عمل کرده اند و بعضی این روایت را
 کرده اند بر آنکه بر آنکه وارث او را بکشد
 قصاص شرعی کرده باشد چنانچه ظاهر
 روایت است که نقل رجوب بر او زد
 بود که بکان خود او را کشته بود پس او
 شمشیر بر گردن او زد و با شک و کاری
 نیفتاده با شک نیگم نداد و او را میتوان

کتاب من

است

تا

کشت **پیغمبر** در روایت معتبر از حضرت **علیه السلام**
 صادق علیه السلام منقول است که اگر کسی **مردی را بکشد** و مقتول دستش بریده
 اگر دستش را در جنابیی بریده اند که بر خود
 کرده است یاد دستش را کسی بریده و دست
 دست خود را گرفته و ولیای مقتول
 خواهند او را قصاص کند باید که دست
 دست بریده را بورد قاتل بدهد و او
 قصاص کند و اگر خواهد دست بگریزد
 باید دست دست را القاطط کند و باقی مانده
 و اگر دستش در جنابیی بریده نشود و دست
 دست خود را نگرفته قاتل را در عوض
 میکشند و دست دست را بدهند و اگر
 گیرند دست تمام میکشند حضرت فرمود که تا
 یافتیم در کتاب امیر المؤمنین و اگر
 باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته
 اند مطلقا دست دست را در نمیکنند **ششم**
 در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام منقول است که اگر شخصی **انگشتان**
 دست کسی را ببرد و دیگری باقی کند او

قتل در قتل
 عذاب کون
 6
 استقامت

ببرد و اگر خواهد که دویم را قصاص کند باید
 که دست انگشتان را با بدهد و دست او را
 ببرد و اگر غلاما باین روایت عمل کرده اند
 و بعضی گفته اند دست دویم را نمیتواند
 ببرد باید ارش بگیرد **فصل هفتم** در بیان احکام
 قصاص اعضاء و جراحتست و شرایط آن
 و در آن چند مبحث است **اول** آنکه شرطست
 در قصاص اعضا که عدلان عضو را قطع
 کرده باشد و فعلی که غالباً باعث تلف میشود
 یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد چنانچه
 آن فعل غالباً سبب نباشد چنانچه در قتل
 عمد مذکور شد و ایضا چنانچه در قصاص
 نفس مذکور شد در قصاص اعضا نیز
 شرطست که در اسلام و آزادی باشد
 باشند یا آنکه شخصی که جنایت بر او واقع
 شده کاملتر باشد از آنکه جنایت کرده باشد
 آنکه بنده دست از او ببرد یا کافر دست
 مسلمان را ببرد که در این دو صورت
 قصاص میکنند بنده و کافر را و اگر زنی
 مردی را ببرد زن را قصاص میکنند اگر

احکام قصاص اعضاء

ان عضو در زن باشد و زیاد فدیت را
 از زن نمیگیرند و اگر مردی عضو زنی را
 کند او را قصاص میکنند اگر ان عضو در
 مرد باشد اما زن تفاوت دیت را میباید
 بداند مثلا اگر مردی یک دست زنی را ببرد
 یا بشکند کزین خواهد دست او را ببرد
 میباید نصف دیت دست را که ربع دیت
 ادعی باشد با و بدهد و دست او را ببرد
 و پیشتر مذکور شد که تا ثلث دیت نرسد
 دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص
 اعضای کافر بعوض مسلمان میکنند و
 قصاص اعضای بنده بعوض آزاد میکنند
 اما اعضای مسلمان را بعوض کافر و آزاد
 را بعوض بنده قصاص نمیکنند و ایضا
 شرطست که عضوی که قصاص میکنند
 با عضو مقطوع در سلامتی و علت میباید
 یا بشکند یا عضو مقطوع بهتر باشد مثلا
 دست صحیح را بعوض دست شکسته
 بلکه دیت شکسته را میگیرند و دست شکسته را
 بعوض دست صحیح او دست شکسته مرد

میبرند

میبرند مگر آنکه از باب جرمت و طیبیان حائضه
 خبر دهند که اگر این دست مثل بریده شود
 خویش بند نخواهد شد تا او بمیرد در اینصورت
 دیت میگیرند **بیت دوم** در کیفیت قصاص
 جراحاتست در جراحات که بر سر واقع شود
 و آنرا شقیه مینامند باید که در همان موضع
 سر که جراحت کرده است قصاص کنند و اگر
 و اگر **نواشتانی** بکنند که زیاده بریده تا
 اما عوق اعتبار ندارد بلکه باید نقد رفو
 بزند که اسم آن نوع بران صادر قلیل است
 آنکه جراحت موضعه بوده است یعنی استخوان
 نمایان شده بوده است در این جراحت
 اعتقاد برینه میبرند که استخوان ظاهر شود
سایم شرطست در قصاص جراحت که
 در این بیم خطر مردن نباشد و غالب اینست
 که آن جراحت کشنده نباشد پس اگر چنین
 نباشد و خطر مردن نباشد قصاص نمیکنند
 بلکه دیت میگیرند مثلا اگر حوبه بر شکم کسی
 زد که باندر و نرسید و او نمزد و زنده
 ماند در ایضا قصاص نمیتوان کرد زیرا

ان بکبرند که کبریا قصاص کنند

غالباً کشته است و در اینجا بندرت چنین
 شده است که نمرده است و همچنین جوانان
 که بوسه بنند و تا مغز سویشکافند آن نیز جو
 محل خطر است و در آن قصاص نیست و
 میزند و ایضا قصاص نیابند در شکستن
 استخوان سر یا شکستن استخوانهای بدن
 یا بند کردن استخوان از جای خود زیرا که
 که خطر هست در اکثر و در بعضی عقاب
 جنایت را ضبط نمیتوان کرد مانند شکستن
 استخوان نمیتوان ضبط کرد که همان مقدار
 بشکند و بیشتر نشکند **جهانم** خلافت
 میان علما که یا بیشتر از مند باشد جوانان
 مجروح جراح را قصاص میتوان کرد یا نه اکثر
 گفته اند جایز است و بعضی گفته اند باید صبر
 کند تا معلوم شود که او باین جراحت نخوا
 مرد بعد از آن قصاص کند زیرا که اگر بآن
 جراحت بمیرد قصاص نفس لازم نمیشود
 و قصاص عضو ساقط میگردد **پیچ** گفته
 اند که قصاص اعضا را تاخیر میکنند از شدت
 کرم و سرما با اعتدال هوا و قصاص را با

میکنند

میکنند که مسافت نباشد و اگر شخصی چشم
 مردی را بآنکشت بد راورد بعضی گفته اند
 که او نیز بآنکشت چشم او را بد راورد
 بهتر است که با حق سر کی بد راورد که
 زجر بسیار واقع نشود **ششم** هرگاه شخصی
 گوش کسی را ببرد و در همان ساعت
 گوش را بجای خود بحسباند و ملتئم شود
 مشهور است که قصاص ساقط نمیشود
 و گوش جراح را میتواند برید و خلافت
 که آیا میتواند گفت که تا گوش خود را جدا
 نکند من نمیکند از آن که گوش مرا ببری یا نه
 و همچنین اگر بعد از قصاص گوش جراح
 مجروح گوش خود را بحسباند باز خلافت
 است که آیا جراح میتواند بگوید که گوش
 خود را جدا کن که مثل من باشی یا نه و آیا
 همین خلافت در گوش جراح هست اگر
 بعد از قصاص گوش خود را بحسباند و
 بر هر حال اکثر گفته اند که اگر خطری در جدا
 کردن گوش بحسباند نباشد نباید جدا
 کرد برای آنکه بعد از جدا کردن بحسباند

میتواند

ع

میته بهم میرسانند و با آن نماز میت خوانند کرد
و جمیع احکام مذکوره بحال اشکال است **نهم**
اگر عور یعنی کسی که یک چشم دارد یک چشم
را که دو چشم داشته باشد کور کند از او قضا
میکند هر چند بهر دو دیده کور میشود
چشمش کور میشود یا نیست چشم مردم را
نکند و اگر بر عکس باشد که صحیح العین چشم
صحیح عور را کور کند چون این یک چشم عور
دو چشم اوست اگر دیت دهد میباید
دو چشم را بدهد یعنی دیت تمام انسان
اگر قصاص کند مشهور است که نیک چشمش
را کور میکند و دیت یک چشم را نیز میکند و
بعضی گفته اند اگر اختیار قصاص کند یک چشم
را قصاص میکند و دیت لازم نمیشود و
احادیث معتبره بر قول اول وارد شده
هشتم هرگاه کسی نور دیده شخصی را
ضایع کند و حلقه بحال خود باشد او را
قصاص میکنند بجهان بخو که حلقه بانه
باشد و نورش ناپید شود چنانچه در
روایت معتبر از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام منقولست که شخصی نزد عمر آمد
و دعوی کرد بر شخصی که طایا بنجه بر روی
او زده که آب در دیده او نزول کرده و شخص
هایش بحال خود است اما هیچ نمی بیند
گفت من دیت چشم را با او میدهم قبول کرد
عمر حاضر شد و هر دو را نزد حضرت امیران
پلومنین علیه السلام فرستاد که میان ایشان
حکم نماید جنایت کننده جنایت داد و او را
نشاند و دیت داد و او را رضی نشد و گفت
میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که ای پسر
کرم کردند و پند را تو کردند و بی پلک چشمش
در هر اطراف حسابانند و ای پند را در برابر
قصاص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را
که نظر کند در آینه تا نور دیده اش بوطر
شده و حلقه اش بحال خود نماند و اگر غلام
باینه ضمون عمل کرده اند **نهم** قصاص
میباشد در برابر وها و موی سر و ریش
و اگر بزوبند و اگر بزوبندارش خواهد
بود چنانچه مذکور خواهد شد **نشا** الله
و در بربدن ذکر نیز قصاص میباید شد

و تفاوت نیست میان زکریا و حیوان
 و کودکی و بالغ و خسته کرده و خسته نگرده
 اما زکریا که جمیع را که جماع تواند کرد بعوض زکری
 غیبی که جماع نتواند کرد میبرد بلکه ثالث
 دیت انسان میگرداند و در خصیها نیز قضا
 میباشد و در این خصی نیز قضا میباشد
 مگر آنکه ترسند که خصی دیگر نیز ضایع شود
 که در این صورت دیت میگرداند **در حکم قضا**
عضو صحیح است بعضو معیوب و برعکس
 گفتند که عضو صحیح را بعوض عضوی که
 خوه در آن بهم رسیده باشد قضا میگرداند
 اگر چیزی از آن نبقاده باشد و بدینی که احساس
 بویها کند بعوض بدینی که احساس بویها کند
 و کوشش شنوا را بعوض کوشش کر میبرد و
 بعضی زبانی را بریده باشد ملاحظه میکنند
 که نسبت به جمیع بدینی آنچه نسبت همان قدر را
 میبرند مثلا نکه آنچه بریده شده نصف
 بدینی است نصف بدینی جارج را میبرند و
 مقلار را میبرند زیرا که ممکن است که بدینی
 مجروح بزرگ باشد و اگر آن مقلار بریزد تمام

عضو صحیح
 را قضا میگرداند
 بعوض معیوب

بدینی جارج بریده شود و اگر یکجانب بدینی را بریده
 باشد از همانجانب قضا میگرداند و این احکام
 همه در کوشش جارج نیست و کوشش صحیح را
 کوشش سوراخ کرده میبرند و اگر کوشش دریده
 را ببرد خلاف است بعضی گفته اند کوشش
 صحیح را میبرد و دیت پاره کردن را با او
 میدهد و بعضی گفته اند کوشش و راتا
 کوشش مجروح صحیح بوده است میبرند و
 برای قدری آن شده اگرش میگرداند **یا در حکم**
در شکستن دندان قضا نیست بلکه
 دیت میگرداند بنا بر مشهور و بعضی گفته
 اند که اگر توان بهمان مقدار که شکسته
 است از زبانه و نقصان ببرد قضا
 میکند و اگر در دندان کسی را بکند چند قسم
 است **اول** دندان صحیح اصلی **میتواند**
کند **دویم** آنکه اگر کسی دندان زیادتر
 کسی را بکند و خود در دندان زیادتری
 باشد دندان زیادتری او را بعوض میکند
 و اگر نداشتند دندان اصلی را بعوض
 نمیکند و دیت میگرداند **سیم** اگر بالعی که

بعضی دندان صحیح اصلی را بکند

دندان شیر را انداخته و دندان نو باورده
 دندان شیر طفلی را بکند که هنوز دندان
 مستهور است که در آن حال قصاصی و دیتی
 و انتظار میکشند تا دندانهای دیگر بریزد و
 عوض آنها بیرون نیاید اگر آن دندان نیز در
 روید بعضی گفته اند چیزی بر او لازم نیست
 و اکثر گفته اند اگر لازم است یعنی غلامی که در
 بیک دندان گذاشته باشد یا همین غلام اگر در
 داشته باشد اگر قیمتش تفاوت داشته باشد
 و از دیت ان طفل حساب کنند و میکنند و
 روید مسیاه یا کج یا بغیر سمت دندانها یا
 با علت دیگر که عیب باشد یا در آن قرار سایر
 دندانها یا کوناها را نهاد را این صورتها
 ارزش میکنند چنانچه مذکور شد و اگر در
 دیگر روید و آن نو روید اکثر گفته اند که
 میکنند باهل خبرت اگر گویند ممکنست بروید
 تا مدتی انتظار ملت میکشند و بعضی
 اند تا یکسال انتظار میکشند موافق روایتی
 اگر نو روید اکثر گفته اند قصاص میتوان
 کرد که دندان را بکند و بعضی بدیت قایل

شده اند و بعضی موافق چند روایت قایل شده
 اند که برای هر دندان طفل یک شتر میدهند
چهار اگر بالغی دندان بالغی را بکند که هیچ
 دندان شیر نداشته باشد یا دندانها خلاف
 نیست که قصاص میباشند ولیکن اگر اهل
 خبره و وقوف گویند که این دندان عوض
 خواهد روید اکثر گفته اند تاخیر میکنند قصاص
 و دیت را تا آنکه بر ویه یا یا س حاصل شود
 که میروید پس اگر نو روید قصاص بدیت
 ثابتست و اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته
 اند نه ارزش ثابت میشود و نه دیت و مشهور
 است که ارزش میباشند با معنی که مذکور
 شد و بعضی احتمال داده اند که در اینصو
 قصاص ساقط نمیشود زیرا که این عطیه
 تازه ایمیست که خدا با و داده است و اگر معیوب
 بروید ارزش عیب را میگیرد و اگر دندان جنایت
 کننده بعد از قصاص بروید بار دیگر قصاص
 نمیکند بنا بر مشهور **پنجم** در قصاص دندان
 شرطست که مثل آنرا قصاص کند پس دندانهای
 پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای

جانب راست را بعوض دندان جانب چپ
 و بعکس قصاص نمیکند **دوازدهم** در احکام
 زیادتی و نقصان عضو جان و جانی است
 اگر کسی که یکه انگشت دست راستش کم باشد
 دست کسی را ببرد که انگشتانش تمام باشد اگر
 دیت گیرد دیت دست تمام میگیرد و اگر قصاص
 خلاقی نیست در آنکه دست ناقص را بعوض
 دست کامل میتواند ببرد اما خلافاست
 آنکه یا طلب دیت انگشت ناقص میتواند کرد
 یا نه بعضی گفته اند مطلقا میتواند گرفت و
 بعضی گفته اند مطلقا نمیتواند گرفت و بعضی
 گفته اند اگر یکه انگشت بحسب خلقت کم بود
 یا یافت اسمانی فاده عوض ندارد و اگر
 بقصاص بپردانند یا دیت آنرا گرفته دیت
 را میباید بدهد و قول اول مشهور تر است
مطلب دوم در بیان احکام دیات است و در آن
 چند فصل است **فصل اول** در بیان احکام
 انواع قتل است و در آن دو مقصد است
اول در بیان مقدار دیت قتل است در
 که قتل بر سه قسم است **عده** و **شبه عده** و **خطا**

کنند

احکام دیات

اما دیت قتل عمد یا صد شتر است که هر یک
 مستند باشند یعنی پنجاه سال یا زیاده داشته
 باشند یا در ویت گاو یا در ویت حله یعنی که
 دو جامه است از برد یعنی یا هزار از شرق یا
 کوه سفند یا ده هزار در هر دو در قتل عمد قصاص
 لازم میشود با شرایطی که گذشت و اگر بخواهد
 راضی شوند دیت یکی از آنها است و اگر راضی
 نشود مگر بزیاده از اینها باید انقل ربل
 که راضی شود و دیت عمد را در عرض یکسای
 میدهند و ظاهر کلام بعضی از قلمای علما
 هزار حله است که هر حله دو جامه است و
 حله سند معتبری ندارد و مشهور میان
 علما آنست که قاتل چیزی است هر یک از اینها را
 که خواهد میدهد و بعضی گفته اند اگر قاتل از
 جماعتی است که غالب مال ایشان شتر است
 مانند اهلی یا دیر شتر میدهند و اگر غالب
 مال ایشان گاو است گاو میدهند و همچنین
 در سایر احوالی و مشهور در دیت شبه
 عمد اگر شتر دهند آنست که سی و سه شتر
 ماده دو ساله یا در سه و سی و سه شتر

ماده سه ساله پاد چهار روستی و چهار شتر
 پنجاه پاد در شتر است بد هند و ظاهرا
 حدیث است که بر هر شتر بن چهار نیده بانا
 و بعضی گفته اند سی شتر ماده دو ساله و
 سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله و
 در سایر دیتها مثل سابق است و این دیت
 موافق مشهور در عرض دو سال داده
 میشود و این دیت و دیت سابق هر دو
 از مال قاتل داده میشود و دیت خطا موا
 مشهور نیست ماده یکساله پاد در دو است
 و بیست شتر نود و ساله پاد سه و بیست
 شتر ماده دو ساله پاد سه و سی شتر
 سه ساله پاد چهار و بقول دیگر بیست
 و پنج شتر ماده یکساله و بیست و پنج شتر
 ماده دو ساله و بیست و پنج شتر ماده سه
 ساله و بیست و پنج شتر ماده چهار ساله
 و این دیت در عرض سه سال داده میشود
 خواه دیت قتل باشد و خواه دیت اعضا
 بر قاتل نیست و بر قاتل اوست چنانچه مذکور
 خواهد شد انشاء الله و در سایر دیات از

دیت

طلا

طلا و نقره رگاو و کوسقند و حله مثل است که
 در علم مذکور شد و اگر کسی مسلمان را در ما
 ههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعدة و ذی
 الحجه و محرم و رجب میباید یکثلث دیت بر دیت
 بیفزاید و بد هلا ز هر چندی که دهد و جمعی این
 قایل شده اند که اگر در حرم مکه بکشد نیز این حکم
 دارد و اکثر متأخران گفته اند مستندی ندارد
 و عاقل شده اند در تقدیب و کلینی هر دو
 حدیثش مذکور است و اگر هم در حرم باشد
 و هم در ماه حرام بعضی گفته اند یکثلث کافی
 است و بعضی بد و ثلث قایل شده اند که اضا
 باید کرد و در دیت اعضا اگر در شهر حرم
 یا حرم واقع شود چیزی زیاد نمیشود و دیت
 زن در جمیع اجناس مذکوره نصف دیت
 مرد است و دیت ولدان تا اگر اطفال را سلا
 کند و اوق مشهور مثل دیت مسلمان است و
 گفته اند مثل کافر می است و بعضی گفته اند دیت
 در اصل دیت نلارد و در دیت ذی یعنی حیوان
 و نضانی و حیوانی که جزیر دهند و در اما
 باشند خلافاست اکثر گفته اند که هشتصد

دیت

ثلث

درهم است و در بعضی از روایات چهار هزار
 درهم وارد شده است و در بعضی موافق
 مسلمانان نیز وارد شده است و حمل کرده اند
 بر کسی که عادت کرده باشد بکشتن ایشان تمام
 ما میتوانیم که دیت ایشان را غلیظ گردانیم تا
 جرات او بشود بنا بر مشهور دیت زن ^ز
 چهار صدهم است و دیت غلام قیمت او
 مادام که زیاد از دیت خود نباشد و اگر زیاد
 باشد بدیت از او بر میگردد و زیادتی را اعتبار
 نمیکند و جراحها اعضا او را نسبت بقیمت
 اعتبار میکنند پس اگر جنابتی بر او واقع شود
 که در آن نصف دیت باشد را و نصف
 خواهد بود چنانچه گذشت **مقصود دوم**
 در بیان مقدار درهم و دینار است موافق
 زرها این زمان چون موافق مشهور است
 دادند جناس مذکوره با قاتل و جراح است
 و غالباً غیر طلال و نقره متعارف نیست که
 شود نباید که مقدار درهم و دینار معلوم
 بلکه خلاف نیست میان علمای که دینار در
 جاهلیت و اسلام تفاوت نگذرد است و

و مثقال

و مثقال شرعی بکیست و هر یک موافق شرعی
 الوزن دو و بی چهار دانگ و نیم مثقال صبر
 یعنی سه ربع مثقال صرافان است پس هزار
 دینار بحساب بدین زمان هزار است و تمام عیار
 است و در زمان سابق چون نقره گران
 یا طلا ارزان تر بوده یکدینار مساوی ^{در}
 بوده است لهذا ده هزار درهم بعوض ^{هزار}
 دینار مقرر شده است و در این زمان ^{نقره}
 از ^{نقره} و ^{نقره} تفاوت بیشتر شده است و چون
 بنا بر مشهور اختیار با قاتلست زیاده از
 مقدار ده هزار درهم ایشان را جبر نمیخوانند
 اگر چه احوط آنست که دیت دهند بحساب
 طلا بدهد و درهم موافق آنچه فقیر در ^س
 او زان تحقیق کرده ام موازی شخصت و
 دینار فارسی است اعنی سه بدستی و سه ^ن
 موافق عباسی ده دانگ قدیم و موافق زره
 دانگ و بدستی جدید درهم موازی شخصت و
 شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یکدینار
 خواهد بود که از سینه زده قاز بگویی نیم کتر
 باشد پس دیت مردان را که ده هزار ^{در}

تمام

از و برابر

است بزور ده دانگی قدیم شصت و سه تومان
و بزور نه دانگ و نیمی جدید شصت و شش
تومان و سه هزار و صد و پنجاه و هشت
دینار و دیت زن نصف این مبلغ است
و دیت اهل ذمه موافق مشهور که هشتاد
درم است بضرر جدید پنجمتومان و سه
هزار و پنجاه و سه دینار و سیایودیات که
انشاء الله بعد از این مذکور میشود انشاء الله
بر این قیام است و باین حساب معلوم میو
شد **فصل دوم** در اسباب خیا است که در
دیت میگرد و آن بر سه نوع است **نوع اول**
آنکه خود میباشد یا شده بعد و آن فروع
دارد **اول** طبابت کردن و مشهور میان
علمائست که اگر طبیب بی وقوف باشد یا معای
ظفل ناید و آن بدون رخصت و اشرف او
کند یا بالعین یا بر رخصت او معالجه کند رضای
است که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب
خادق باشد و بر رخصت بیمار معالجه کند
و تلف شود چند قول است یکی آنکه ضامن
است مطلقا و میباید دیت بدهد هر چند

که در دیت
باید که
مستحق
باشد
و اگر
مستحق
نباشد
باید
که
مستحق
باشد
و اگر
مستحق
نباشد
باید
که
مستحق
باشد

کناه کار نباشد و بعضی گفته اند مطلقا ضامن
نیست و بعضی گفته اند اگر پیشتر ابراء دمت او
کرده است بیمار ضامن نیست و الا ضامن است
چنانچه در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقولست که هر که طبابت کند یا
بطاری کند باید که برائی بگیرد از ولی او والا
او ضامن است و در حدیث دیگر منقولست
که حضرت حکم کرد بصضا من بودن ختانی که در
وقت خسته حشفه طفلی را بریده بود **دوم** آنکه
کسی که در خواب بر روی کسی بغلطد یا با
دیگر کسی را بکشد یا جروح کند اگر گفته اند
بر عاقلها و مست و بعضی گفته اند از مال خود
میدهد **سیم** هرگاه مردی در رجاع قبل یا
زین خود یاد در مشردن او و در بکر فتن او
عنق بکند که زن بمیرد مشهور است که
بر مال او لازم است **چهار** مشهور است
که اگر کسی متاعی بر سر خود بگذرد که بجای ببرد
و بر ادعی بخورد و او را بکشد یا جراحی بکند
مال خود ضامن است که دیت بدهد **پنجم**
هرگاه کسی صدای بر کسی بزند و بمیرد

صدایا لغی زند که غافل نباشد و بیمار و در بوی
نباشد نظن غالب حاصل خواهد بود که از آن
صدای مرده است و بجز خود مرده است چنان
بر او لازم نیست و اگر آن مرده بیمار یا کودک یا
دیوانه یا غافل باشد و مقارن آن صدای مرده
مشهور باشد نیست که دیت بر او لازم است در
مال او و بعضی گفته اند دیت بر عاقله است
و همچنین است حکم اگر شمشیر بر کسی حمله کند
و او بگریزد و در در کین یا از باغی بگریزد
یا شیری او را بدرد بعضی گفته اند میاید
بدهد و بعضی گفته اند اگر کور باشد دیت میداد
و آله دیت بر او نیست و بعضی گفته اند اگر در
کوینت بجا اختیار باشد بر او دیت لازم است
هفتم هرگاه دو کس در دین بر یکدیگر
بخورند که هر دو بمیورند و ارث هر یک نصف
دیت از وارث دیگری میگیرند و اگر یکی بمیرد
دیت بر دیگری لازم میشود و بعضی موافق
روایتی کل دیت قایل شده اند و اگر دو غلام
بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیورند خون هر دو

هدر است و اگر یکی بمیرد نصف دیت او تعلق
بوقبه زناده میگیرد و اگر دو سواره در باخ
بر یکدیگر بخورند اگر هر دو با اسبشان بمیورند
نصف دیت هر یک و نصف قیمت اسبش
بمیرد و دیگری لازم است که از مال او بدهند و
اگر یکی بمیرد با اسبش نصف دیت او و نصف
قیمت اسبش بر دیگری لازم است بنا بر مشهور
و اگر دو طفل بالغ سوار شوند و اسب بتازند
و بر یکدیگر بخورند و بمیورند نصف دیت هر
بر عاقله دیگری است **هشتم** اگر شخصی در میان
تیرانان بکشد زرد و تیری بر او بخورد و بمیرد
اگر تیرانان گفته باشند که باخبر باش و او شنید
باشد و با زامده باشد خوش هد راست و با
نکته باشد یا گفته باشند و او شنید باشد یا شنید
با شلخ در وقت که او را حنجره گرفت نباشد دیت بر
عاقله تیرانان است و اگر کسی کودکی را برود
گرفته در میان حیثان بکشد و تیر بر او
کودک بخورد و بکشد بعضی گفته اند دیت
بر او نیست که کودک را بدوش گرفته و بعضی
گفته اند بر عاقله تیرانان است **نهم** روایتی

وارد شده است که در زمان حضرت امیر ^{علیه السلام}
 عالمه السلام دختری بود و شش دختری سوار شد
 دختر دیگری بود ^{حسب} و نامش بود دختر دویم زدا و بر
 و دختری اولی و شش و افتاد و مرد حضرت
 فرمود که آن دو دختری هر یک نفس دیت او را بیا
 و اگر غلاما با این روایت عمل کرده اند و بعضی
 روایت دیگری قایل شده اند که دیت او سه
 حصه میشود و یک حصه تعلق بدختر مرده ^{را}
 که سوار شده و از ساقط میشود و از خود
 دیگر هر یک نالت دیت را میدهند و بعضی ^{گفته}
 اند که دختری که او برداشته بود بی اختیار ^{جسته}
 است تمام دیت را آن میدهد که خوب زده
 است و اگر با اختیار بوجست است تمام دیت را
 خود میدهد **مقدم** مشهور میان علما است که
 هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد
 ضامنست تا او را بخانه برگرداند و اگر نبرد
 میباید دیت او را بدهد مگر آنکه ثابت کند که
 او را دیگری کشته است پس از او دیت سالان
 میشود این در صورتیست که او نایب ^{شود}
 و اگر او را مرده بیا بند و انقضا ^{بشود} بر او نباشد

گفته اند باز دیت بر او لازم است و بعضی
 گفته اند در این صورت دیت از او ساقط
 میشود و اگر او را کشته بیا بند و بر دیگری کشته
 او را ثابت نکند بعضی گفته اند او را بوجوب
 میتوان کشت و اگر گفته اند دیت میدهد و
 بعضی گفته اند اگر لونی متحقق به نسبت
 با شخص که او را بریده یا دیگری حکم مسالما
 عمل میکنند و اگر قتل عمل بقسامه ثابت شود
 آنکه قسامه برای حل و شهادت او را میکشند و اگر
 شبهه عمل یا خطا ثابت شود دیت میکشند
 از او و اگر لوث نباشد از آنکه او را از خانه ^{ببرد}
 برده دیت میکشند و از عمر و بنی الحقیق ^{منقولست}
 که گفتند در مساجل الحرام بودم و ابو جعفر
 در اینقی از خلفای بنی عباس مشغول طواف
 بود و مردی او را ندانید که ای امیر این ^{مرد}
 شب بخانه بردم آمدند و او را بیرون برد
 از خانه خود و بسوی من بر نکشت و بخدا
 سوگند که نمیانم که چه کردند با او در اینقی
 گفت چه کردید با او گفتند ای امیر با او ^{ببین}
 گفتیم و باز بخانه خود برگشت با ایشان ^{گفت}

که فردا وقت نماز عصر در همین مکان نذر من
 بیاید چون روز دیگر وقت عصر نزل و حاضر
 شدند دستش در دست حضرت امام جعفر
 صادق بود بحضرت گفت میان ایشان
 حکم کن حضرت فرمود که خود میان ایشان
 حکم کن حضرت را سوگند داد که میان ایشان
 حکم کن پس برای آنحضرت جای نماز حصیری
 گستردند و حضرت بر روی آن نشست و در
 خصم آمدند و در برابر آنجناب نشستند چون
 ایشان دعوی و جواب دعوی را بنحور و
 گذشته عرض کردند حضرت بکاتب خلیفه
 خطاب کرد کرای میو بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر
 مردی را از خانه بیرون برد ضایع است
 مگر آنکه گواه بگذرانند که او را بخانه برگردانند
 است ای غلام این را ببرد و کرد فخر را ببرد
 گفت یا بن رسول الله من اول انکم من اول
 نکهاتکم و رفیق من کارد بر آورد و او را
 گشت حضرت فرمود که ای غلام دست از او
 بردار و رفیقش را بکش رفیق گفته یا بن رسول

من عبدی نکر دم او را بیکضرت گشتم حضرت برادر
 مقبول را گفت که این را گردن بزنی بقصاص بر این
 خود و آنکه او را نگاه داشته بود حکم فرمود که بر
 براند و تازنده باشد در زندان باشد و هر سال
 پنجاه تازیانه اش بزنند **مؤلف گوید** که گویا حضرت
 در این واقعه بعلم خود عمل کردند چون بعلم امامت
 میگذشتند که ایشان او را گشته اند و باین تلبیس
 ایشان را با قرار آوردند ما ندانم اکثر قضایای
 جلاله خود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیهما **بار دوم** طفلی را که بدایه بلهند که بخانه
 خود برده شیر بدهد و بعد از آنکه بیاورد ما
 واقارب طفل گویند که این طفل با نیست او ط
 سوگند میدهند و قولش مسبوغ است مگر آن
 معلوم باشد که این غیران طفل است در این
 میباید دیت ان طفل را بدهد اگر طفل دیگر نیاید
 که حمل یا شد که ان طفل است **دوم** اگر دایه
 در خواب بر روی طفل بگردد و او را هلاک
 کند روایات بسیار وارد شده است که اگر
 فرض او از دایه شدن طلب غرض و عزت بود
 است دیت بر مال اوست و اگر از جهت فقر

و تنگدستی دایه شده است دیت بر عاقلها و ست
 و اکثر قله ما باین روایات عمل کرده اند و اکثر
 متأخرین قایل شده اند که دیت مطلقا بر علیها
 است و اول قوی تر است **سینم** در روایت
 از حضرت صادق **ص** وقت منقولست در باب دیت
 که بخانه زنی رفت و اسباب خانه را جمع کرد و
 با زن زنا کرد و زن نلانی زن خواست که او را
 دفع کند و زن را کشت و اسباب را برداشت
 که بیرون برد زن دزد را کشت حضرت
 فرمود که از وارثان دزد دیت پس را بگیر
 و چهار هزار درهم بر ایان زن که بچهره با او
 زنا کرده از مال دزد میگیرند و خون دزد
 هلد است و اکثر قله ما عمل بر وایت کرده اند
 و متاخران مناقشهها در بعضی حکام مذکور
 کرده اند **چهارم** در روایت دیگر از حضرت
 صادق منقولست در باب زنی که در سب زنا
 یار خود را آورد و در جمله خود پنهان کرد
 چون شوهر را ده جماعت کرد یار از پرده
 درآمد و خواست شوهر را بکشد شوهر علیه
 کرد و او را کشت و زن شوهر را کشت حضرت

فرمود که زن باید دیت ان یار را بدهد که
 او را فریب داده و بان خانه او رده و زن را
 بقصاص شوهر میکشند و جمعی زعالا گفته اند
 که خون یار هلد است و دیت نلانی **پانزدهم**
 در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چهار
 کس با هم شراب خوردند و در کس هجرت شد
 و در کس کشته شدند حضرت فرمود که دیت
 ان دو کس که کشته شده اند بر آن دو کس
 است که هجرت و حد و دیت جراحت خود را آرد
 دیت کشتهها کم میکنند و در روایت دیگر
 شده است که دیت دو مقتول را بر قیالها
 چهار کس حواله میکنند و دیت دو هجرت را
 از دیت کشتهها بر میدارند **شانزدهم** در روایت
 روایت معتبر وارد شده است که در زمان
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 طفل در میان نفرات بازی میکردند
 از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که بانده بودند
 دو نفر شهادت دادند که این دو نفر او را
 غرق کردند حضرت فرمود که آن دو نفر

کدام سه نفر دیگر او را غرق کردند
 و آن سه نفر شهادت دادند

که سر کس برایشان شهادت دادند
 خسرت را میدهند و آن سر نفر که دو
 برایشان گواهی داده اند و خسرت را
 میدهند و اکثر متحرین اینکم را مخصوص
 انواقعه دانستند و با وجود لوث بقضا
 قایل نشده اند **نوع دوم** آنست که سبب شده
 باشد نه مباشر و آن نیز افراد بسیار دارد
اول آنکه سنگی نصب کند یا چاهی بکند و کسی
 یا دیش بر سنگی برآید و بیفتد یا در چاه
 بیفتد و بپرد اگر اینها را در ملک خود کرده
 باشد و کسی بسبب آن هلاک شود ضامن
 مگر آنکه شخصی را بجان نهد تکلیف کند و او کور
 شود یا هوا تار باشد یا سر چاه را پوشید
 باشد و با و نکوید که این سنگ یا چاه در
 سر راه است در این صورت اکثر گفته اند ضامن
 است دریت او را و همچنین اگر در صحنای
 مباحی کرده باشد بر او ضامنی نیست و اگر در
 ملک دیگری کرده باشد بر خصمت او یا رضامن
 نیست و اگر بر خصمت او کرده باشد و سبب
 تلف کسی شود موافق مشهور ضامنست

و اگر در شارع چاه کنده باشد و کسی در آن
 بیفتد و بمیرد اگر در شارع سنگی باشد یا در شارع
 کشاد در میان شارع که غالباً محل مرور است
 بکند اکثر گفته اند مطلقاً ضامنست و اگر شارع
 فراخی باشد و در کنار شارع بکند در جای
 که بر آن مرور کم واقع میشود اگر برای مصلحت
 آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای
 جمع شدن آب باران باشد اکثر گفته اند ضامن
 نیست و بعضی در اینجا نیز بضامن قایل شده
 اند و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام
 کنده است ضامن نیست و الا ضامنست و
 اگر از برای مصلحت خود کنده باشد مانند بیت
 الخلاها که در شارع مفتوح میکند ضامنست
 دریت هر که را در آن بمیرد یا مجروح شود بنا
 بر مشهور **دوم** اگر کسی مسجدی در کنار
 شارع بسازد و سبب تلف کسی شود بعضی
 گفته اند ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر باذن
 امام یا ساختن است ضامن نیست و بنا بر مشهور
 که احیای زیادتی طریق مسلمانان جایز نیست
 مسجد ساختن حرام است و مطلقاً ضامنست

سیم اگر کسی فرزند خود را بکسی بدهد که شنا
 تعلیم او کند و او غرق شود و اگر تقصیر کرده باشد
 ضامن است دیت ان طفل را و اگر تقصیر نکرده
 است خلاف است اکثر گفته اند ضامن نیست
 و بعضی حکم بضمآن کرده اند و اگر طفل ^{بنا} یاد
 را بپرخصت ولی شرعی ببرد که شنا تعلیم کند
 و غرق شود ضامن است **چهارم** اگر در نفر
 جنبینی بنید زند و سندان زد شود و بریک
 از ایشان واقع شود ببرد خود بانه نفر
 دیگر شریکند در قتل و یکیش حصه مقبول
 ساقط میشود و بر هر یک از آن نفر دیگر
 یک دیت اول لازم میشود و اگر مضیق بود
 بر شخصی مخصوصی ببرد بنید و بقصد
 بنید زند و بیا واقع شود و ببرد حکم قتل
 دارد و باعث قصاص میشود و بعضی
 از علما موافق و ایتمی قایل شده اند که اگر
 سه کس شروع کنند در خواب کردن دیوار
 و بر یکی از ایشان فرو طاید و ببرد
 دیت او ببرد و نفر دیگر لازم است و اگر گفته
 اند چون خودش نیز در خیل بوده است

هر یک از آنها ثلث دیت لازم میشود **پنجم**
 هر گاه دو کشتی در آثنای حرکت بر یکدیگر برخورد
 و هر دو شکسته شوند و اموال و نفوس تلف
 شوند اگر با داختر از دست هر دو گرفته شود
 اختیار ایشان واقع شده است همیشه ضامن
 نیستند و اگر با اختیار ایشان حرکت میکردند و
 صاحب کشتی که کشتی را میرانده و صاحب مال
 یکسب نصف قیمت هر کشتی و نصف اموال
 هر کشتی حد راست و نصف قیمت هر کشتی و
 آنچه در آن بوده از اموال بر صاحب کشتی
 دیگر است و اگر کشتی از ملاحتان است و اموال
 از دیگران نصف قیمت هر کشتی ببرد یکسبست
 و هر دو ضامن جمیع اموال هر دو کشتی خوانند
 بود برای صاحبانش و اگر جعی در کشتیها
 تلف شده باشند که عملا کرده اند قصاص
 بر ایشان لازم میشود و اگر بخطا کرده اند
 دیت بر مال ایشان لازم میشود **ششم**
 اگر کسی در ملک خود یاد در زمین مباحه
 دیواری بسازد و منهدم شود و کسی تلف
 شود او ضامن نیست و اگر دیواری ^{مستعمل}

یا بجان همسایه جفا زد اگر راست ساخت یا
 مایل بجان خود ساخت و منهدم شود و
 تلف شود ضامن نیست و اگر دیوار را مایل
 بجان همسایه یا مایل بشمارع ساخت و خراب
 شود یا بجلز ساختن میل کند بشمارع یا بجا
 همسایه و تواند علاج کرد نکند یا اثر ندارد
 در دیوار ظاهر شد و علاج نکرد تا خراب شد
 در همین صورت کسی تلف شود یا جروح
 ضامن است علی المشهور **خفم** مشهور میا
 علمای رضوان الله علیهما منست که جایز است
 ناودان بر راه مسلمانان نصب کردن
 همچنین چوبها از دیوار بیرون آوردن
 در پیچها و روزنها ساختن مادام که رفع
 نباشند و ضرر بر پیاده و سواره و گجاوه ن
 اگر چه روایات وارد شده است که حضرت
 صاحب الامر علیه السلام که ظاهر شود اینها را
 از راه مسلمانان بر طرف خواهد کرد و بنا
 بر مشهور که جایز است در ضامن بودن
 صاحب ناودان و غیر آن و جمع کثیر از علما
 قایل شده اند که ضامن است در میت نفوس

وقیمت اموال را از مال خود و بنا بر ضمانت اگر
 اخص از ناودان بیرونست بیفتد خلا فی میان
 قائلین بضمان نیست که هر را ضامنست
 و اگر همه ناودان بیفتد که بعضی در میان
 دیوار اوست و بعضی بیرون اکثر گفته اند
 که مطلقا نصف آنچه تلف شده است ضامن
 است و بعضی گفته اند قیاس میکنند قدر بیرون
 دیوار و قدر اندرون را و بنسبت اندرون
 ضامن نیست و بنسبت بیرون ضامن
هشتم اگر آتشی در ملک دیگری بیوخت
 او بر فروزد و با آتش با متعه و اموال او
 بر ماند و تلف نفوس و اموال بشود
 را ضامن است و اگر در ملک خود یا در زمین
 مباح آتشی بر افروزد و چنین مفسده
 مترتب نشود اگر مظنه تعدی بهمسایه نباشد
 یا اگر بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نیست
 و اگر در وقت وزیدن باد آتش زیاد از قدر
 احتیاج آتش بر افروزد و آتش در خانه همسایگان
 بیفتد ضامن است بنا بر مشهور **نهم** اگر
 اسب کسی در میان شارع بولد کند و یا

در پیچها و روزنها ساختن مادام که رفع نباشند و ضرر بر پیاده و سواره و گجاوه ن

کسی زان بلغزد و بپفتد و ببرد بعضی گفته اند
 ضامن است دیت او را و همچنین اگر یاری
 بلرود و متاعی را بپندارد و بشکند و ضامن است
 و اگر گفته اند ضامن نیست و اگر را در آب پاشد
 و کسی بلغزد و یا اسب کسی بپفتد و اسب یا
 صاحبش تلف شود یا پوست خرچ یا خنجر یا
 یا خیار و امثال آنها از چیزهای لغزنده بر
 پندارند و کسی بسبب آن تلف شود یا مال
 کسی ضایع شود خلاف است میان علمای بعضی
 در اینها هر حکم بضمآن کرده اند و بعضی گفته
 اند مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند
 که اگر اینها را دلیله و میتوانستند است حذر
 کردن و نکرده است ضامن نیست و الاضامن
 است و مسئله خلیه انا شکالی نیست **دم** اگر
 گوزه را بر بام خانه خود بگذارد و بپفتد بشایع
 و کسی را تلف کند یا مالی را ضایع کند اگر تقصیر
 در گذاشتن نکرده مشهور است که ضامن
 نیست **یا زدم** اگر شتری مست شود یا حیوان
 سرکش و موزی شود یا اسب در ناله یا با
 بایل صاحبش آن محافظت آنها بکند و اگر نکند

جنایت

جنایت انظارا موافق مشهور ضامن است
 و اگر نکند که انظارا چنین اند یا دانند و تقصیر
 در محافظت آنها نکرده باشد ضامن نیست
 و اگر آنها بر کسی حمله کند و او بر این دفع ضرر
 از خود چیزی بر آنها بزند و ببرد ضامن
 و اگر از غیر جهت دفع ضرر بکشد ضامن است
 و اگر کسی ضرر رساند صاحبش ضامن نیست
 اما گفته اند اگر ضرر رساند میتواند شکر گشت
دوازدهم اگر حیوانی بطولید حیوان دیگر بر
 او نوا بکشد یا جروح کند مشهور است
 که اگر صاحبش تقصیر در ضبط آن کرده
 است ضامن است و اگر نه ضامن نیست و
 اگر حیوان صاحب خاندا نوا که داخل شده است
 بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در حدیث
 معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
 که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله وسلم گاوی خمری را گشت مرا فعه
 بخدمت حضرت آوردند در وقتی که حضرت
 امیر معاویه بود و عمر و جمع دیگر از صحابه حاضر
 بودند اول حضرت فرمود اعلی بوبکر میان

ایشان حکم کن ابو بکر گفت یا رسول الله حیوان
حیوان دیگر کشته است چیزی لازم نمیشود
حضرت بهم فرمود که تو حکم کن میان ایشان
او نیز مثل خر اول جواب گفت حضرت فرمود
یا علی تو حکم کن میان ایشان گفت یا رسول
الله اگر کاو در طویل خود داخل شده است و
آنرا کشته است صاحب کاو ضامن قیمت
خواست و اگر خر داخل طویل کاو شده است
و کاو آنرا کشته است صاحب کاو ضامن نیست
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست برد
بسوی آسمان بلند کرد و گفت حد میکم حلال
که برای من کسی قرار داده است که بجز بجز
حکم میکند **سین** اگر کسی داخل خانه دیگری شود
و سگ صاحب خانه او را بکشد اگر بر خصم
خانه داخل شده است صاحب خانه ضامن
است و اگر بر خصم داخل شده است ضامن
نست و بر این مضمون احادیث بسیار است
چهارم دایه کسی جنایتی که بر کسی بکند چند
قسم دارد **اول** آنکه صاحب دایه سوار باشد
و راند در این صورت مشهور است که سوار

ضامن

ضامن است آنچه جنایت کند دایه بدست
خود اجاعا و غیر خود بنا بر مشهور و جنایت
که بیا کند ضامن نیست **دوم** آنکه سوار باشد
و امیتاده باشد در این صورت مشهور است
که ضامن است جنایت سرودست و یاها را
سیم آنکه پیاده باشد و سر دایه را کشتن
جنایت سرودست است و ضامن جنایت
یاها نیست **چهارم** آنکه پیاده باشد و پیش از
باشد و براند مشهور است که جمیع جنایات
انرا ضامن است **پنجم** آنکه در جمیع این صور
دیگری آن دایه را رم بدهد و بان سبب
جنایتی بکند ضامن بر آنکس است که آنرا
داده است بلکه از بعضی روایات ظاهراً
میشود که اگر کسی چیزی در راه بکند
که دایه در آن جنایتی که بکند بر اوست
ششم آنکه دایه از دیگری باشد و شخصی
بگریه یا غاریه سوار باشد اگر صاحب غریه
نباشد درهما قسم است مثل سابق است و اگر
همراه باشد مشهور است که صاحب ضامن
جنایات است نه سواره و اگر در این صورت

بیخ

دائمه سوار نابینا از صاحب دائمه ضامن نیست
مگر آنکه بسبب او شده باشد چنانچه غارت
بعضی ز مکاریان راه مکالمه است هفتم آنکه
شخصی غلام خود را سوار دائمه کند که غلام
نابالغ باشد جنایت دائمه بر اقا است و اگر
بالغ باشد اگر جنایت بر بدن کسی واقع شود
تعلق بقیمت غلام میکند و بعضی گفته اند
بر خصم مولی سوار شده است بر مولی
و اگر جنایت بر مال کسی واقع شده است که
گفته اند مولی ضامن نیست ولیکن بعضی گفته
اند بعد از ازادی ز او میگیرند و بعضی
گفته اند او را سعی میفرمایند که دیت را
کند و بدهد نوع هشتم آنست که چند موجب
باید که رجوع شده باشند و آن نیز چند قسم
است اول آنکه مباشر و سبب باید یکدیگر
شوند و غالباً مباشر قوی است مثل آنکه
چاهی بکند دیگری شخصی را در آن چاه بیندازد
یا یکی شخصی را نگاه دارد دیگری و را بکشد
و امثال اینها که درین مواضع مباشر قوی
تر است و کار می با اعتبار نادانی مباشر سبب

اقوی میشود مثل آنکه کسی چاهی در غیر
ملک خود کند یا شک و رویش را پوشیده
باشد و دیگری که نداند که چاه در اینجا
هست دستی بر کسی بزند و بآن سبب
در آن چاه افتد در اینجا سبب را اقوی دانند
اند یعنی چاه کن ضامن است و از این باب
فرضها در پیش گذشت و گاه هست که
سبب با هم جمع میشوند مثل آنکه یکی سنگی
بر سر راه گذارند و دیگری چاه کند او
پایش بسنگ برآمد و بعد از آن چاه افتاد
چون اول سنگ سبب شده اگر گفته
اند که او ضامن است و در این مقام متعارف
است مسئله ز بیگانه یعنی کوفتالی که
میکنند آنکه که شیر در آن بیفتد و شکار
کنند در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام
منقولست که در زمان حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام چهار نفر رفتند با بدین شیر
که در زنبق افتاده بود یکی پایش لغزید
و افتاد بد دیگری چپاک زد و گرفت او نیز
بسیم چسبید و سیم چهارم چسبید و هر چهار

بگوید افتادند و شیرایشان را هلاک کرد حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام در باب ایشان حکم کرد
 که اول طهر شیر بود که بی سبب افتاد و فرمود
 که ورثه او ثلث دیت بورثه دوم بدهند و
 دویم دو ثلث دیت بورثه سیم بدهند و ورثه
 سیم تمام دیت بورثه چهارم بدهند و در
 روایت دیگر وارد شده است از حضرت صا
 علیه السلام که چنین واقعه درین واقع شد و
 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چنین حکم فرمود
 که قبایل انجاعت که بر سرزبیر از دام کرده
 بودند باید که بورثه اول ربع دیت بدهند
 و بورثه دویم ثلث دیت و بورثه سیم نصف
 دیت و بورثه چهارم یک دیت تمام و علما را در
 توجیه این دو روایت سخن بسیار هست و
 فقیر نیز در تصانیف خود در این مقام تحقیقا
 کرده ام که این رساله محل ذکرها نیست و
 احتیاج باین مسئله کم واقع میشود **نصایح**
 در بیان دیات اعضا است و آنها بر دو قسم
 اند یکی آنکه تقدیری از شارع مخصوص در
 وارد نشده است و در آن ارس است یعنی

فرض میکنند که اگر این شخص بنده باشد بسبب
 این جنایت چه مقلاد نقص در قیمت او بجهت
 میرسد همان تفاوت را نسبت بدیت افتخاض
 حساب میکنند مثل آنکه اگر بنده بود ده یلک
 قیمتش کم میشد در اینجا ده یلک دیت او را میگیرند
 و قسم دیگر آنست که از شارع مخصوص دیتی در
 وارد شده است و غالب آنست که آنچه در
 دو قاعده است در هر دو یلک دیت است و در هر
 نصف دیت مانند چشم و دست و پا و آنچه در
 ادنی بیکسیت مانند ذکر و زبان در آن یلک دیت
 است و هر یک انشاء الله تبفصیل مذکور خوا
 شد **اول** در دیت موی سر و ریش است
 مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکنند
 که موی سر بر طرف شود و نو و یلک تمام دیت
 مرد لازم میشود و اگر بر وی یلک ثلث دیت لازم
 میشود و همچنین در موی ریش مرد اگر نو و
 تمام دیت است و اگر بر وی یلک ثلث دیت و بعضی
 گفته اند در موی سر و ریش هر یک اگر نو و یلک
 اشرفی باید داد و مستلزمین قول معلوم نیست
 و جمعی از علما گفته اند در هر یک از سر و ریش

اگر بر ویله ارتش میگزند و بعضی گفته اند اگر موی
 سر بر ویله صلواتش نیست و موی ریش اگر بر ویله
 ثلث دیت ادبی و اگر موی سر زن را بر ویله یا بر ویله
 اگر بر ویله تمام دیت زن لازم میشود و اگر بر ویله
 مهر مثلان زن لازم میشود و بعضی گفته اند اگر
 بر ویله ثلث دیت زن لازم میشود و در روایا
 معتبر وارد شده است در باب کسی که موی
 زن را برایشک او را میزنند زنی در داور زنی
 و حبس میکنند او را در زندان مسلماً تا آنجا
 شود که مویش میروید یا نمیروید اگر بر ویله
 مثل زنان خویشان او را از او میگزند و اگر بر ویله
 دیت تمام از او میگزند و بعضی گفته اند ملکت
 معلوم کردن که میروید یا نمیروید یکسال است
 و روایتی بر این مضمون وارد شده است و بعضی
 گفته اند قوال اهل خبرت و وقوف کافیت
 و اگر خلافت ظاهر شود عمل بان خواهند کرد
 و اگر بعضی از سر یا ریش را حویث را از زاله کلبه
 ان بعض را با کل سر قیاس میکنند و بان نسبت
 دیت میگزند **دوم** در موی ابروها اکثر گفته
 اند که در هر دو یا نصالش نیست و در هر دو

دو دیت و پنجاه اشرفی خواه بر ویله و خواه نروید
 و جمعی گفته اند اگر بر ویله از ریش میگزند و بعضی گفته
 اند در هر دو مجموع دیت اشخص است و در هر دو
 نصف دیت و بعضی صلواتش را نیز گفته اند در
 هر دو اول اشهر است **سیم** در موی شکرکها
 اگر از زاله کنند و نروید خلاف است بعضی گفته اند
 اگر شکرکان هر دو چشم باشد تمام دیت اشخص
 است و از یک چشم نصف آن و اگر نروید ریش
 و بعضی گفته اند خواه بر ویله و خواه نروید
 است و در موهایی دیگر بدن تقالیری وارد
 نشده است اگر موجب نقصی باشد ریش خوا
 بود **چهارم** در کور کردن هر دو چشم تمام دیت
 اشخص است و در هر دو نصف آن و تفاوتی
 نیست میان دیدن صیح و احوال و شبکور و
 غیر آن و در پلک چشمها خلاف است اکثر
 گفته اند اگر پلکهای هر دو چشم را قطع کند تمام
 دیت اشخص لازم میشود و در هر چشم نصف
 آن و در هر پلک ربع آن و بعضی گفته اند در پلک
 با الا ثلث دیت چشم است و در پلک پانزده
 یکثلاث و اگر گفته اند در پلک ثلث دیت چشم

بالا

و در پلک پایین نصف دیت چشم و بر اینضمون
 حدیث صحیح وارد شده است و قوی تر است و
 بنا بر این از مجموع پلکها سلسله دیت انسان کم
 میشود و حال کرده اند بر صورتی که زیاده از
 یک کس ببرد یا بعل زدا در دیت بعضی باقی را
 ببرد و چون مستند صریح نیست در آنکه در مجموع
 تام دیت است دور نیست که در مجموع بین
 مقلان ثابت شود اما کسی از فضائل دیده ام
 که باین قول قابل شده باشد و اگر کسی چشم صحیح
 کسی را که یک چشم داشته باشد کور کند دیت
 تمام انشخص بر او لازم میشود اگر چشم دیگرش
 کور ما در زاد باشد یا یافت آسمانی کور شده
 باشد و اگر کسی کور کرده باشد و او دیت کور را
 باشد یا قصاص کرده باشد یا بخنثیده باشد
 مثل دیگران نصف دیت لازم میشود موافقا
 مشهور اما این قید از اخبار ظاهر نیست
 و اگر خلافت چشم کور یک چشم درست باشد و
 نبیند و کسی ترا بکند مشهور است که دیت آن
 ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی ربع گفته اند
 در دیت بینی است و در آن تمام دیت است

اگر جمیع را قطع کند با استخوان یا از پایین استخوان
 جمیع آنچه نرم است ببرد و اگر بشکند بینی را و با
 صلاح نیاید و فاسد شود باز تمام دیت لازم
 میشود و اگر درست شود و عیبی در آن نماند
 اگر گفته اند که حدیث شرفی میدهد و اگر شال و
 ناقص بماند دو ثلث دیت میماند و در رو
 بینی اکثر گفته اند نصف دیت است و بعضی
 گفته اند ثلث دیت است اما در تفسیر رو
 خلاف کرده اند اکثر گفته اند دیوار دیت
 که در میان پره های بینی است و بعضی گفته
 اند سر بینی است و در پره های بینی اگر بریده
 شود خلاف است بعضی گفته اند در هر یک
 نصف دیت است و بعضی گفته اند در هر یک
 ثلث دیت است و این قول قوی تر است و بدانکه
 کتاب ظریف مستند اکثر احکام در نیات است
 و آن کتاب نیست که حضرت امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه برای عمال خود نوشت که در نیات
 در نیات با نعال کنند و اگر چه اکثر علماء راستند
 صحیح نیستند اما فقیر سندش را در نهجیات
 صحت میداند و هر جا که کتاب ظریف میگویم

بان کتاب است و در آن کتاب مذکور است
 که اگر روشد بلی را قطع کند یعنی کنارش را پاره
 اشرفی میل هله و اگر به تیر یا بنیره سوراخی در
 بلی بکند که مسدود نشود دیش سیرصد
 و سی و سه دینار و ثلث دینار است یعنی آنجا
 و اگر مسدود شود و با صلاح آید دیش ^{چند} ^{سور}
 دیت رو قماست که صد دینار باشد و اگر
 به پرده میان برسد و رخند کند و از سوراخ
 نکند دیش پنجاه دینار است زیرا که نصف
 بلی را سوراخ کرده است یعنی یک پره را با آن
 دیوار میان و اگر یک پره را با جمیع دیوار میان
 سوراخ کند و پره دیگرش را سوراخ نکند شصت
 و شش دینار و دو ثلث دینار میل هله و آنجا
 هر در صورتیست که سوراخ ملتئم شود و
 با صلاح آید و اکثر فقها ازین مضامین غافل
 شده اند و بخود بگر نقل کرده اند و در حله
 دیگر وارد شده است که کسی که بلی کسی را با
 ثلث دیت بلی میل هله و این را نیز بغیر بلی
 سعید دیگری متعرض نشده است **ششم** دیت
 گوش است و در هر دو ^{تاد} دیت اشخص است

و در هر یک نصف دیت و این در صورتیست
 که تمام گوش بریده شود حتی پنج گوش از آن
 خاله خواه گوش بکنوا باشد و خواه که و اگر
 از گوش را بهر نلان بعضی مساحت میکنند و
 نسبت مساحت جمیع گوش افتخصر ملاحظه
 میکنند و بان نسبت از دیت میگیرند و بعضی
 گفته اند در هر یک نر مئه گوش ثلث دیت
 گوش است و در هر یک ن گوش ثلث دیت
 گوش گفته اند بعضی از علما و در شل شل
 گوش که او نخته شود که دو ثلث دیت گوش
 و اگر شل شده را کسی را بهر دت ثلث دیت گوش
 میل هله **هفتم** دیت لبها است و خلا فی نیست
 در آنکه اگر هر دو لب را بهر تمام دیت اشخص
 لازم میشود و در دیت هر یک از لبها خلا
 بعضی گفته اند در لب بال الا ثلث دیتست و
 در لب پایین دو ثلث و بعضی گفته اند در
 لب بالادو خمس دیتست که چهار صد ^{سار}
 است و در لب پایین سه خمس که شش صد
 دینار است برای آنکه لب پایین اب برانگاه
 میلارد و روایتی براینضمون وارد شده است

و بعضی گفته اند موافق کتاب ظریف که در لب
 بالانصف دیتست و در لب پایین دوثلث
 دیت و بنا بر این لازم می آید که در هر دو لب
 زیاده از دیت ادعی باشد و این خلاف فاجع
 و سایر اخبار راست مگر آنکه فرق باشد میان
 آنکه با هم بیرونند یا جدا بیرونند و بعضی گفته اند
 در هر یک نصف دیتست و تفاوتی میان
 بالاولی و پایین نیست و جمعی از محققین متاخران
 اختیار این قول کرده اند و مسئله مشکل است
 و اولی صالح است و اگر بعضی از لبها بر لبها
 مساحت میکنند بعضی را نسبت بکل و با آن نسبت
 دیت میکنند و حال لب پایین از طرف عرض
 آن مقلد راست و از بیرون در نلانیها جدا است
 و طولش بقدر طول دهان است تا گوشها
 لبها و لب بالا عرضش انقلد راست که از بیرونند
 جدا است متصل بسوراخهای بینی و آنچه محاذ
 است تا گوشهای لب و آنچه از گوشهای
 لب گذشته است داخل لبها نیست و اگر لبها
 در هم کشیده شوند که بیکدیگر متصل شوند
 و در نلانیها را بیوشانند بعضی گفته اند تا

دیت لبها لازم است و اکثر گفته اند ارزش
 باید گرفت و اگر لبها سست و اوخیته بمانند
 دوثلث دیت لبها است و اگر کسی آن لبها
 اوخیته را بیرونند ثلث دیت میدهد و در کتاب
 ظریف مذکور است که اگر لب بالاشکافته
 شود که در نلانیها بیرون شود و در او کنته
 شود دیش صد دینار است و اگر چنانچه
 و قیبح بماند دیش صد و سی و سه دینار و
 دینار است و اگر لب پایین شکافته شود و در
 نلانیها شود و ملتئم شود دیت آن صد و سی
 و سه دینار و ثلث دینار است و اگر چنانچه
 دیش صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است
 و اکثر علما گفته اند که سوراخ در هر یک از لبها
 که بشود اگر با صلاح نیاید ثلث دیت آن لب است
 و اگر با صلاح آید خمس دیت آن لب **هشتم**
 دیت زبان است اگر زبان صحیح را از بیخ بیرونند
 تمام دیت او لازم میشود و اگر زبان لاله
 را بیرونند ثلث دیت او است و اگر زبان لاله
 را بیرونند مساحت جمیع زبان دیت میکند و
 بعضی زبان صحیح را بیرونند مشهور است که

بعضی

نسبت حروف که مقتله است و نمیتوانند تکلم با
 نمود یا جمع حروف که بلیت و هشت حرف است
 میگردند نه مساحت زبان و مجموع دیت را بر مجموع
 حروف با التونیه قسمت میکنند و بان نسبت
 میگردند مثلا نکه ثلث زبان را بریده اند و چهارده
 حرف کم شده است نصف دیت را میگردند و بعضی
 گفتند هر دو را اعتبار میکنند اگر باعتبار
 مساحت بیشتر میشود انرا اعتبار میکنند اگر
 باعتبار حروف بیشتر میشود انرا اعتبار میکنند
 و در بعضی از روایات عدد حروف بلیت
 و نه وارد شده است بنا بر آن که الف و هزه
 را غیر یک یک گرفتند و اول اقوی و اشهر
 و بعضی کان کرده اند که فرق میان همزه و الف
 است که اول مترکست و ثانی ساکن و این
 غلط است زیرا که خروج همزه در حلق است و
خروج الف در فضای دهان است و بعضی
 است که فرق است میان تأخذه و قال با آن
 هر دو ساکن اند و بعضی از اهل عربیت گفته
 اند که بنای بلیت و هشت حرف بر اسم آن
 زیرا که الف اسم الف و هزه هر دو است و

همزه

همزه نام مستعد ثلثت تازه بهم رسیده است
 پس حروف بلیت و نه اند و نامهاشان بلیت
 و هشت است پس معلوم شد که حدیث بلیت
 و نه وجه صحیحی دارد بلکه وجه است و اگر
 کسی خواهد نکته بگوید که همزه را حساب کردند
 اند و الف را حساب نکرده اند برای آنکه زبان
 در خروج الف داخل ندارد بی صورت است
 برای آنکه در همزه نیز چندان مدخلیتی ندارد
 یا آنکه بسیاری از حروف هستند که زبان
 در آنها داخل ندارد و حساب کرده اند ما
 با و میم و کویا حروف تجهی که برای اطفال سوق
 لازم است الف الحاق میکنند و الف که در اول است
 برای همزه میگویند چون اول مالموظی الف همزه
 است و چون الف ساکن را بد و ن حرفی که قبل
 از آن باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن
 در آورده اند و خصوصاً لا هم شاید برای
 این باشد که با الف افتتاح کلمه طیبه لا اله الا
 الله است اسلام و ایمان بان میشود اما میم
 بر سر مطلب اگر در حروف نقصی بهم نرسید
 اما تک توازا اول یا تک توسخ کویا بانی تک

در بعضی از روایات
 همزه را در حساب
 نکرده اند

بگرد و همچنین اگر ادای حروف را محوئی که اول
 میگرد نتواند کرد و اگر حرف را صحیح از حنج ادا
 کرد مثلا نکه لام را زاکوید دور نیست که حکم
 نقصان حرف داشته باشد و اگر یک کس جناب
 کرد و نصف حرفها بر طرف شد و دیگری جنابیت
 و نصف آنچه باقی مانده بود بر طرف دیگر مجموعیت
 را از دویم میگردد و اگر زبان طفلی را ببرد که هنوز
 سخن نیامده باشد اگر گفته اند تمام دیت از آن
 میشود و اگر بعدی رسیده باشد که اطفال دیگر
 سخن میگویند در آن سن و سخن نگویند و کسی زبان
 را ببرد ثلث دیت میدهد و اگر بعد از بریدن
 بعضی اید و بعضی از حروف را گوید معلوم میشود
 که زبانش افت نداشتند است بقدر حروفی که کم
 شده است دیت میگردد و اگر جنابیتی بر کسی بکنند
 و او دعوی کند که زبانش لاله شده است اگر گفته
 اند که بقسامه اثبات میکنند و در روایتی وارد
 شده است که در زمان حضرت امیرالمؤمنین
 سلوات الله علیه مردی چیزی بر سر مردی زد و
 دعوی میکرد که چشمش چیزی نمی بیند و در مانده
 بوی چیزی برانمیشود و لاله شده است و حرف

نمی تواند

نمیتواند گفت حضرت فرمود اگر راست میگوید سه
 آدی باو میباید داد گفتند یا امیرالمؤمنین چه دانیم
 که او راست میگوید فرمود که برای امتحان شام
 لته سوخته را نزد یکت بپینی او بلدانند که در دوش
 بلد ماغش برود اگر سرش را دور برد و آب از
 جاری شود دروغ میگوید و الا راست میگوید
 برای امتحان با مره اش بر او بر قوس افتاب او را بلدانند
 اگر دیده اش را بر هم میزنند دروغ میگوید و اگر
 اش باز میماند راست میگوید و برای امتحان زبان
 سوزنی بر سر زبانش میزنند اگر خون سرخ بیرون
 می آید دروغ میگوید و اگر خون سیاه بیرون می آید
 راست میگوید و بعضی باین روایت عمل کرده اند
 و اگر جنابیتی بر زبان کسی وارد شود و لاله شود
 و دیت بگرد و بعد از دیت گرفت زبانش کشو
 شود بعضی گفته اند دیت را پس میگردد و بعضی
 گفته اند این سخن گفتن عطیه است از جناب
 خلافتی نمیگردد دیت را **نوم** دیت در ناله نه است
 و در مجموع در ناله انها یک دیت تمام است و مشهور
 است که دیت را بر بدیست و هشت در ناله
 میکنند و آنچه زیاده بر بدیست و هشت باشد

بج

دنلان زاید نارد که در پیش ثلث دیت اصلیت و
 بیست و هشت دنلان چهار تفریق میگویند و ازین بالا
 دو زیاپیین و بعد از آن چهار دیگر را ناب میگویند
 یعنی پیش و آن دنلانهای بلند است و چهار
 دنلان بعد از آنها را صاحب میگویند که غالباً در
 وقت خنده ظاهر میشوند و در واژه دنلان در
 دنلانهای آسیا است از هر طرف سه دنلان
 از بالا و سه دنلان از پایین و در واژه دنلان
 پیش را مقادیر میگویند و شانزده دنلان که بعد
 از نیشها است مواخیر میگویند و مشهور است
 که در واژه پیش در هر یک پنجاه دنیا است
 که نصف عشر دیت باشد و مجموع ششصد
 میشود که سه دیت باشد و در هر یک
 از شانزده دنلان مآخیر بیست و پنج دنیا را
 که مجموع چهار صد دنیا باشد و خمس دیت
 در واژن نصف این مقادیر است اگر ثلث
 دیت برسد و تفاوت نیست میان دنلان
 و سیاه و زرد اگر حسب خلقت چنین روید
 باشد و اگر بعلی سیاه شده در دنلان ثلث دیت
 اصلیت و اگر جنابیتی بکند که سیاه شود در

در هر یک از اینها در واژه دنلان
 در هر یک از اینها در واژه دنلان
 در هر یک از اینها در واژه دنلان

باشد

ثلث

ثلث است آن دنلان را میدهند چنانچه در حدیث
 صحیح وارد شده است که اگر چیزی بر دنلان
 یکسال انتظار میکشند گرفتار دیت میگردانند
 بعضی گفته اند در سیاه شدن دنلان ارش
 است و در کندش نیز ارش است و بعضی گفته
 اند در کندش ربع دیت دنلانست و اگر دنلان
 زاید را باد دنلانهای اصلی ضایع کرده باشد زیا
 بر دیت کل چیزی نماند و اگر تنها گنده باشد
 ثلث دیت اصلی میدهند که در جنب آنها واقع
 است اگر در میان مقادیر است ثلث پنجاه دنیا
 و اگر در میان مآخیر است ثلث بیست و پنج دنیا
 میدهند و بعضی گفته اند در دنلانهای زیاد
 ارش میدهند و اگر جنابیت کسی دنلان شکافته
 شود و نیفتد دیت ثلث دیت آن دنلانست
 و بعضی ارش گفته اند و در روایت ظریف نصف
 دیت دنلانست و اگر دنلان شکافته شده را بکند
 بکند بعضی ثلث دیت آن دنلان گفته اند و بعضی
 ربع موافق کتاب ظریف و بعضی ارش و اول
 اشهر است و در این شکی نیست که اگر دنلان
 را با نیاهاش بکند زیاد بر دیت دنلان نماند

در هر یک از اینها در سیاه شدن
 دنلان دیت بکند

میدهند

و اگر آنچه بیرون و ظاهر است از دندان بشکند
و یا هایش با آن اکثر گفته اند باز دیت تمام دندان
را میله هد و بعضی گفته اند بنسبت مجموع حساب
میکنند و میله هد **دوم** دیت کردنست اگر بشکند
و کج با آن تمام دیت میله هد و همچنین اگر مانع لغت
فرو بردن شود تمام دیت گفته اند لازم میشود
و اگر درست شود و نتواند بجانب راست و
درست نظر کند یا لغت را بله شواری فرو برد
مشهور است **باز** دیت دو استخوانی
که یکطرف بگوشه متصل میشوند و یکطرف با
و آنرا چانه میگویند اگر هر دو از جا گدازد شوند
بی دندانها یکدیت تمام است و اگر با دندانها
باشد دو دیت تمام و اگر جدا نشوند اما خاها
یا سخن گفتن دشوار شود از آن میشود
دوازدهم دیت دستها است و خلاقی نیست در
آنکه در قطع هر دست نصف دیت آن شخص
و در قطع هر دو تمام دیت و در این نیز خلاقی
نیست که اگر دست از دندان بیرون نیفتد
گفت و ساعده صادق است که دستش را بر
است و این احکام در آن جاریست و اگر از مرفق

مشابه است
دیت

ببزند

ببزند خلافت بعضی گفته اند باز همان دیت
است و چیزی زیاد نمیشود و بعضی گفته اند
دست میله هد و ارشی هر میله هد برای زیاد
ساعده که ما بین مرفق و زانو است و بعضی گفته
اند دو دیت دست میله هد یکی برای دست
تا زانو و یکی برای زانو تا مرفق و قول اخیر ضعیف
است و قول اول احوط است و قول ثانی خالی
از قوی نیست و همچنین اگر دستش را از مرفق
ببرد هر سه قول در آن هست و بنا بر قول
سه دیت دست خواهد بود و اگر بعد از آنکه
دستش را از زانو بریده باشند دیگر یکی از
ببرد بعضی بارش قایل شده اند و بعضی
دست و اگر دیگری از دوش ببرد باز آن
دو قول هست و اگر بعد از زانو دیگری از دوش
ببرد احتمال دو دیت دست و احتمال آرایش
هست و احتمال آرایش هم ظاهر تر است
و اگر کسی در زیر بند دست دیکف داشته
یا در زیر مرفق اگر هر دو را ببزند البته یکی
و یکی زاید و غالباً آنکه اصلیت در دست
تو قوی تو میباشند پس یکدیت دست

م

برای اصلی و برای زاید بعضی گفته اند ثلث دیت است
 را میله هله و بعضی بارش قایا شاه اند **سین**
 دیت انگشتانست و خلاقی نیست در آنکه در جمع
 انگشتان دست یکدیت افشخص است و در جمع
 انگشتان پانین یکدیت تمام است اما در قسمت
 دیت بر انگشتان خلا منست بعضی گفته اند
 جمع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیت
 ادخل است و بعضی گفته اند در ابهام که انگشت
 مهین است ثلث دیت است و در ثلث دیگر
 بر چهار انگشت دیگر مساوی قسمت میشود
 موافق کتاب ظریف و قول اوله اشهر است و
 انگشت زباده ثلث دیت انگشت اصلی است
 و کسی که انگشتی را شله کند در ثلث دیت
 انگشت را میله هله و اگر انگشت شله را قطع کند
 ثلث دیت انگشت صحیح را میله هله و دیت هوم
 بر سه مفصلان قسمت میشود و دیت ابهام
 بر دو مفصلان قسمت میشود بالتسویب
 اگر مفصله ویم انگشتان غیر ابهام را بر دیت
 ثلث دیت انگشت را میله هله و در ناخنها
 مشهور است که در هر یک از ناخنهای دست

و اگر مفصل اوله را ببرد
 ثلث دیت انگشت را
 میله هله

و پاک

و پاک قطع کند اگر نوید یا سیاه بر ویلده دینار
 میله هله و اگر سفید بر ویلده دینار میله هله و
 روایت صحیحی وارد شده است که در ناخن دینار
 است و حل کرده اند بر اینکه سفید بر ویله
چار دیت هشت است پیشتر اگر بشکند و باصلا
 نیاید یا بیاید و غوز با آنکه یا تواند نشست تمام
 دیت میله هله و اگر باصلاح بیاید و عیبی نماند
 ثلث دیت میله هله و در روایت ظریف وارد شده
 است که اگر باصلاح بیاید صد دینار میله هله
 و اوله اشهر است و اگر پیشتر را بشکند و پاها
 او بان سبب شله شود یکدیت برای پیشتر میله
 و در ثلث دیت برای پاها و شیخ طوسی رحمة الله
 گفته است که اگر پیشتر را بشکند و بان سبب
 رفیق و جاعش هر دو بر طرف شود دیت
 میله هله و اگر مغز حوام که در میان فقر است
 قطع شود تمام دیت بیاید **پان**
 پستانهای زنت هر دو و اگر بریده شود تمام
 دیت زن لازم میشود و در هر یک نصف
 دیت و اگر تکرر پستانها بود بعضی گفته
 اند آن هم حکم پستان دارد و بعضی بارش

میله هله

قایل شده اند و اگر سر بیست انهای خود را قطع
کند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت و در
و در هر یک نصف دیت و بعضی موافق روایا
ظریف گفته اند در هر دو و هشتت یک دیت قایل
شده اند که صد و بیست پنج دنیا راست و روایا
احتمال دارد که در هر یک این مقدار بوده باشد
و بعضی باریش قایل شده اند **شانزدهم** در قطع
حشفه تا پنج ذکر تمام دیت لازم میشود خواه
جوان باشد و خواه آنرا خواه طفل و خواه خصیه
دار و خواه خصیه کشیده و اگر بعضی از حشفه
را ببرد نسبت کل حشفه دیت میکند و اگر
یک کس حشفه را ببرد و دیگری باقی ذکر را
بر آورد دیت لازم میشود و بر ثانی ایش
در ذکر عتقین ثلث دیت است و در بعضی
باین نسبت **هفدهم** در بربیدن هر دو خصیه
تمام دیتست و در هر یک نصف دیت بنا بر
مشهور و در روایات معتبره وارد شده
است که در خصیه چپ دو ثلث دیت است
و در خصیه راست یک ثلث دیت زیرا که
از خصیه چپ بهم میرسد و جمعی از فقها

باین مضمون قایل شده اند و نهایت قوت دارد
و این جنید قایل شده است که در خصیه راست
نصف دیت است و در خصیه چپ تمام دیت و
کافی موافقتی با بیک جز و مطلب او میکند و اگر
کند که فتق بهم رسانند و پوست خصیه بزرگ شود
چهار صد دنیا رسیده که در و خمس دیت با
و اگر چنان شود که پاها را گشاده گذارد و قانا
بر راه رفتن نباشد مگر بد شواری هشتت صد دنیا
رسیده که چهار خمس دیت باشد در کتاب ظریف
چنین وارد شده و اکثر عمال عمل کرده اند **هجدهم**
اگر شفرین زنی را که لبهای فوجش باشد ببرد تمام
دیت زن میآید و اگر یک طرف را ببرد نصف
میآید و اگر پیش از هارش را ببرد از شرف
و اگر کسی ختمی را که زن او باشد بدین
ز سه ساله و طی کند و افضا شود یعنی سه ساله
و عینش او یکی شود میباید مهر و را بد هارش
او را بد هار و بر او همیشه حواست و میباید تا
زن زنانه است نفقه بد هار مگر آنکه خود بیورد
اگر بعد از زن سه ساله زن خود را و طی کند و افضا
دیت بر او نیست اما مهر و نفقه بر او لازم است

فصل السوم من تصحیر ما بینها ویکدیگر
 و در این سوره که از تصحیر است
 و در این سوره که از تصحیر است
 و در این سوره که از تصحیر است

و اگر زشت نباشد و زنا کند و فقط شود اگر آگاه
 کرده است او را چه و مثل ودیت بر او لازم است و
 اگر با کسی باشد از رش بکارت نیز لازم است بنا بر
 مشهور و اگر برضای زن بوده است مهر ساقط
 میشود و بعضی گفته اند از رش بکارت نیز ساقط
 است و اگر با نکشت بکارت دخترى را ببرد که
 دانش نیز پاره شود و بولد را نگاه نتواند داشت
 اکثر گفته اند تمام دیت میدهد و بعضی ثالث
 گفته اند و در روایتی مهر المثل نیز وارد شده است
 و بعضی گفته اند هم دیت میدهد و هم مهر المثل
نوزدهم در دیت الیتیم است یعنی تکلیف نیست
 گاه در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف
 است و از زن دیت ز نیست و در هر یک نصف
 دیت ز نیست موافق مشهور و از کلام بعضی
 ظاهر میشود که مواد بیدن کوشتهای بر آن
 است که چون محاسبیت بلند تر از آنها است
 و بعضی گفته اند مواد شکستن استخوانهای
 زیر آنها است **بیستم** در قدمهای پادیت است
 و در هر یک نصف دیت و در آنکشتان **بیست و یکم**
 که در دستها گنشت و خلاف در اینجا نیز جاریست

و در این سوره که از تصحیر است
 و در این سوره که از تصحیر است
 و در این سوره که از تصحیر است
 و در این سوره که از تصحیر است

ودیت هوا نکشت بر سه بنده آنکشتان بالشیوه
 نسبت میشود و دیت ابهام بر دو بنده آنکشت
 و در هر یک از ساقها و در آنها نصف دیت است
 و در هر دو ساق تمام دیت و همچنین در هر
 پا تمام دیت است و بعضی در ساق و پا رش
 قایل شده اند و اگر پا را از زانو ببرد بعضی
 اند همان دیت پاست و دیگری چیزی بر او نیست
 و بعضی گفته اند دیت پا را با رش ساق میدهد
 و بعضی بدت قایل شده اند و همچنین خلافت
 اگر از بیخ پا ببرد و اگر پایش را بشکند و نیک
 دیت پامیدهد و اگر پای مثل را ببرد نیک دیت
 پامیدهد و در روایتی وارد شده است
 که اگر پاها را بشکند تمام دیت میدهد و حل
 کرده اند بر آنکه مطلقا راه نتواند رفت **بیست و یکم**
 در روایتی وارد شده است که اگر کسی
 استخوان عقب دبر را که عصص میگویند
 که غایب را ضبط نتواند کرد تمام دیت میدهد
 و در روایت دیگر وارد شده است که اگر کسی
 بر ما بین خصیتین و در برش بزید که بولد و غایب
 را ضبط نتواند کرد باید دیت تمام بدهد و

جاریست

دور وایت جعی از علماء کرده اند **بیت و در**
در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شخصی با بر شکم شخصی افتاد
مالی که غایب آنرا و آمد حضرت فرمود که او نیز
چنین کند یا ثالث دیت بجز میر این عمل بد هلد و جعی
از علماء کرده اند و بعضی بارش قایا شده اند
بیت و در در کتاب ظریف وارد شده است که
کسی که دندانهای کسی را بشکند اگر دندانهای
که خالط قلبست برای هر دندان بهیست و نیندینا
است و اگر دندانها بهیست که در جانب بازو
برای هر دندان ده دینار است و اکثر علماء ^{چنین}
فهیله اند که برای هر دندانها که مقابل دست
دیت اوله میله هلد و آنچه در پهلو است دیت
دویم و این معنی بسیار بعید است بلکه ظاهرش
موافق فهم ناقص فقیرا منست که دندانهای
پایین که محاذ محل واقع شده است خواه
از پیش و پس و خواه از پهلو و خواه از جانب
راست و خواه از جانب چپ بهیست و نیندینا
است و آنچه بالا تراست بجانب بازو هلد
دینار است **بیت و چها** اکثر فقها رضوان ^{الله}

علیم

علیم گفتند که شکستن استخوان هر عضوی
در دیش خمس دیت آن عضو است یعنی پنیله و
اگر با صلاح ایله بار و بکی و عیبی دیش چهار بار
دیت شکستن آن عضو است و در موضعی هر
عضوی یعنی جراحتی که استخوان نایان شود
چهار ریله دیت شکستن آن عضو است و در
کوبیده شدن هر عضو که استخوان خورد شود
ثلث دیت آن عضو است و اگر با صلاح ایله بکی
و عیبی چهار خمس دیت کوبیده شد منست و در
جلا شدن هر عضوی که آن عضو معطل شود
دو ثلث دیت آن عضو است و اگر با صلاح ایله
عیبی دیش چهار خمس دیت جلا شدن است
و این احکام را از کتاب ظریف اخذ کرده اند و
در آن کتاب تفصیلا احکام هر عضو مذکور است
و بعضی با این قواعد موافق است و بعضی مخالف
و فقیر در بعضی از شروح کتب حدیث تحقیق
تفصیلا این احکام کرده ام و این رساله موزنه
کتابش ذکر آنها اندر دو در آن کتاب مذکور است
که کسی که یکطرف چنبره کردن کسی را بشکند و
با صلاح ایله چهار دینار میله هلد و در هر طرف

هشتم دینار و جمعی از علما کرده اند و بعضی
 بارش قایل شده اند **فصل چهارم** در بیان دیت
 جنایت بر منافع است که بسبب فعلا و قوتی از قوتها
 که حقیقت در انسان مقرر فرموده اند ضایع یا
 ناقص شود و در آن چند بحث است **اول** بر طرف
 شدن عقل است اگر با کلیه زیاده شود تمام دیت
 اشخص لازم میشود و اگر زیاده نشود اما کم شود
 ارزش لازم میشود و اکثر گفته اند قلب درش منوط
 بنظر حکم شرع است که از آثار ملاحظه نماید که چه
 مقلا باختلال در عقل و بهم رسیده و بان نیست
 از مجموع دیت حکم کند و بعضی گفته اند بر مالم
 میکنند مثلا اگر یک و زغال یا شد و یک روز
 دیوانه نصف دیت باید داد و اگر دو روز و زغال
 باشد و یک روز دیوانه ثلث دیت باید داد و معلوم
 است که این تخمین است و قاعده کلیه از اینها
 میشود بسا باشد که هر احوال شرعی باشد با
 اما نسبت بسا بوق شعور و تمیزش کم شده باشد
 و اگر چیزی بر سرش برزد که جراحتی در سرش
 بهم رسد و عقلش نیز زیاده نشود اکثر گفته اند
 که دیت جراحات را و دیت بر طرف شدن عقل

میکنند و بعضی گفته اند که اگر هر دو بیکدیگر واقع
 شده است کمتر در بیشتر داخل میشود مثلا اگر
 چوبی بر سرش زد که هم جراحات شد و هم دیوانه
 شد یک دیت میکنند و دیت جراحات را جلا نمیکند
 و اگر چوبی بر سرش زد و دستش را شکست و
 جلا زان بر سرش هم زد و دیوانه شد دیت هر دو را
 میکنند و بر این مضمون روایت صحیحی وارد شده است
 و در آن روایت مذکور است که یکسال انتظار آید
 اگر در عرض سال مرده را بچوخی میکشند و اگر زنده
 ماند و چوخی بر طرف نشد دیت میکنند و بر
 اکثر قلما قایل شده اند و اگر جلا زد دیت گرفتن
 عاقل شود اکثر گفته اند دیت را پس نمیکند و
 گفته اند بقدر ارزش میگذارند و باقی را پس میکنند و
 بعضی میگویند که اگر هلاخبرت گویند که بحسب عاد
 نیاید با صلاح آید و برخلاف عادت با صلاح آید
 بخشش است از حق تعالی دیت را پس میکنند و اگر
 پس میکنند **دوم** ابطال شنیدن کوفت است و اگر
 از هر دو کوش با کلیه شنیدن بر طرف شود تمام
 دیت لازم میشود اگر کوهی در هند اطیبا و هلاخبرت
 که دیگر مود میکنند و اگر گویند که ممکنست که جلا

جلا

مدتی عود کند انظار آن مدت میکنند اگر عود نکند
دیت قرار میگردد و در حدیث صحیح وارد شده است
که یکساله انظار میکنند و اگر جنابت کرده تکلیف
او کند یا گوید که نیاید که راست میگوید امتحان
میکنند او را در هنگام صلا می شد بید مانند بر علم
یا در هنگام غضات او صلا می عظیمی میکنند و در
کتاب ظریف مذکور است که در خواب صلا عظیم
بر او بینند اگر بیدار شد دروغ میگوید و اگر باینها
معلوم نشد بقسامت ثابت میکنند به پنجاه قسم بنا
بر یکتول و بخشش قسم بنا بر قول دیگر و از کتاب
ظریف ظاهراً همیشه که با امتحان باز قسامت
هست و اگر دعوا کند که با مشوای بیک کوشش
بر طرف شده است بعد از امتحان و قسامت نصف
دیت خواهد بود و اگر دعوی کند که شنیدن بیک
کوشش کم شده است قیاس بکوشش دیگر امتحان
میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده
است که کوشش معیوبش را حکم می بندند و کوشش
صحیح را باز میکنند و در یکی را در برابر روی
او حرکت میدهند و میگویند بشنو تا جای که
نمیشنوم اموضع را نشان میکنند و همچنین از جا

برای این که در وقت نماز سکوت کنند

راست

راست و جانب چپ اگر موافق است هر دو معلوم میشود
که راست میگوید بعد از آن کوشش صحیح را حکم می بندند
و کوشش معیوب را میکشایند و از چهار طرف باز امتحان
میکنند اگر موافق آمد و کمتر از کوشش صحیح است آن
تفاوت را نسبت بصحیح ملاحظه میکنند که چند
و بآن نسبت از دیت بیک کوشش میگیرند و در رقابت
ظریف با امتحان قسامت نیز وارد شده است و آن
اقوی می نماید زیرا که گاه باشد که کوششها بیش
از جنابت این تفاوت را داشته باشد و باید که
امتحان را در وقتی بکنند که نباد نباشد و هوا معتدل
باشد زیرا که در روز نباد شنیدن از جوانب مختلف
میباشد و اگر کوشش کمی را بیرون نشنوی طرف
شود و دیت لازم میشود در رد و کوشش و بیک
دیت در بیک کوشش **سیم** بر طرف شدن بدینای
دیده هاست اگر بدینای هر دو چشم بر طرف شده
باشد تمام دیت انشخص میشود و اگر از یک چشم
بر طرف شده باشد نصف دیت و قصاص بقول
در حدیث از اطباءی حافظ ثابت میشود و دیت
بگفته یکدو و در زن نیز ثابت میشود و اگر در
گفتند که اگر اهل خبرت گویند که او در یک

دید یا گویند ممکنست به بینی اما مدتش معلوم نیست
دیت میگیرند و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن
انتظار اندوت میکشند اگر برگشت دیت میگیرند
والا ارش میگیرند و در حدیث معتبر وارد شده است
که یکسال انتظار میبرند و بعد از یکسال اگر برگشت
دیت میگیرند و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس
نسیکینند و اگر در دیده اش علتی ظاهر نباشد
و دعوی کند که نمی بینم بقسمه ثابت میشود
گذشت در روایت که حضرت امیر مومنان فرمود که
رو بقرع افتاب او را باز میلازند اگر چشمش
باز میماند و بر هم نمیزند راست میگوید و اگر برگشت
کند که بدیای یکدیگره اش بجهنمیت کم نشده است
امتحان میکنند چنانچه در احادیث صحیح وارد
شده است که دیده معلولش را می بندند و در
صبح اشرا باز میگذارند و تخم مرغی یا شتر مرغی را
بر دست میگیرند و در او میزنند تا جای که بگوید
نمی بینم موضع را نشان میکشند از چهار طرف
چنین میکشند اگر موافق بگردد بگردد راست است گفته
است و اگر مخالف است میگویند دروغ گفتی و باز
دیگر امتحان میکنند تا موافق بگوید پس چشم صحیح را

میکنند

بندند و چشم علیا را میکشند و باز از چهار طرف
امتحان میکنند اگر موافق بگوید دیت را بقدر تفاوت
مسافت میگیرند مثل آنکه اگر نصف مسافت تفاوت
کرده است نصف دیت یک چشم را که ربع دیت است
است میگیرند و در روایت ظریف با این امتحان
نیز وارد شده است که قسمت میکنند بر شش قسم
اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند و اگر ثلث
کم شده است دو قسم میدهند و همچنین باین نسبت
و این قوی و احوط است چنانچه شیخ در نهجیه
و صاحب جامع نیز قایل شده اند و اگر دعوی
نقص در هر دو دیده کند نظریه دیده هم نشان
بصوی که گذشت امتحان میکنند و در اینجا
فقهائے مشاهیر را ضم کرده اند و امتحان دیده را در
هوا و هوای صاف میکنند در روز آبر و روز
نا هوای که اوقات و جهات مختلف نشوند و
اگر دیده کسی را بکنند و دعوی کند که چشمش
کور بود و چیزی ندید و او گوید چشم روشن
بود بعضی گفته اند قسم بر جنابت کننده است
و بعضی گفته اند بر چشم کننده شده است چنانچه
بر طرف شدن قوت شامل است و در آن نیز

دیت است و اگر دعوی کند که شامه اش بر طرف
 شده است و معلوم نباشد با حصول لوث بقوانا
 اثباتش بقسامه میشود و در روایت حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت که خوی
 را اقی مینند و نزدیک در ماضی محل ورنه اگر
 سر را پس میبرد و آب از دیده اش بخاید دروغ
 میگوید و الا تصدقش میکنند و با این اگر قسا
 ضم شود چنانچه اکثر گفته اند شاید احوط با آن
 و اگر دعوی کند که شامه اش کم شده است
 و قرینه بر صدقش یا سلف ظاهرش نیست که بقسا
 ثابت شود و تقلد بر شامه نسبت بکل شامه حواله
 برای حاکم شرع کرده اند و احوط صالح است و اگر
 بلی او را ببرد و شامه اش نیز بر طرف شود بعد
 از ثبوت دودیت لازم میشود **پنجم** بر طرف شده
 فائمه است و اکثر گفته اند تمام دیت ثابت میشود
 و ثبوتش بقسامه است و همچنین نقصش گفته اند
 بقسامه ثابت میشود و تقلد بر زیاد و کسب
 نسبت بکل منوط برای حاکم شرع است **ششم**
 اگر صلا بر طرف شود که مطلقا سفتش **سوم**
 نشود گفته اند دیت لازم میشود و اگر حرکت

زبان نیز بر طرف شود و ثلث اضافی میشود و
 اگر کاری بکند که طعام مطلقا نتواند بجایید گفته
 دیت لازم میشود **هفتم** اگر جنایت باعث آن شود
 که جماع نتواند کرد یا در وقت جماع انزال منی نشود
 دیت لازم است و همچنین گفته اند که اگر فرزند **هشتم**
 رسانیدن بر طرف شود دیت لازم میشود **نهم**
 اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیت لازم است
 و اگر جماع نیز بر طرف شود دیت لازم است
دهم اگر لذت جماع بر طرف شود که جماع کند و
 لذت نیابد یا طعام خورد و لذت طعام نیابد
یازدهم بعضی دیت گفته اند و بعضی ارش **دوم**
 اکثر فقها گفته اند که اگر کسی جنایتی بر شخصی
 بکند که مبتلا شود بسلس البول یعنی قطرات بول
 از او متصل آید بر او دیت کامل لازم است و در
 روایت وارد شده است که اگر تا شب یا تا آخر روز
 متصل آید تمام دیت لازم میشود و اگر تا ظهر آید
 در ثلث دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند
یازدهم در حدیث صحیح وارد شده است اگر کسی بر
 شکم زنی بزند که حیضش بر طرف شود اگر تا آن
 عود نکند ثلث دیت زن را میدهد **دوازدهم** اگر زنی

اگر کسی جنایتی بر شخصی بکند که مبتلا شود بسلس البول یعنی قطرات بول از او متصل آید بر او دیت کامل لازم است و در روایت وارد شده است که اگر تا شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیت لازم میشود و اگر تا ظهر آید در ثلث دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند

را چنین کند که شایرش بر طرف شود اگر کهنه اند
 که ارش میله هک و بعضی احتمال دیت نیز داده ایچ
فصل نهم در بیان دیات جراحتهای سرور
 و در آن چند مقصداست **اول** جراحات سرور
 است که آنرا شخم مینامند و آن بر نه قسم است
اول شخم که خدشه کند که پوست شکافته شود
دوم دیت آن یکشتر است **دوم** داسی است که آنرا کی
 در کوشت فرود و خون در آید و در آن در **دوم**
 است **سیم** متلاطم است که در کوشت بسیار فرو
 رود و نرسد پوده که بر روی استخوان **دوم**
چهارم سه شتر است **سیم** سساق است و آن جراحی
 که بر سلب پوده که بر روی استخوان کشیده شده
 است و در آن چهار شتر است **نیم** موضعی است
 که آن پوده شکافته شود و استخوان نمایان شود
 و در آن پنج شتر است **ششم** هاشمه است که استخوان
 بشکند و در آن ده شتر است هر چند پوست و
 گوشت شکافته نشود و سن شترها در ششم
 عا و خطا بنویسند که در دیت نفس می کشد
 و اگر عا باشد در اینجا قصاص بسیار است و دیت
 میگذرد **هفتم** منقلماست که استخوان از جای خود

حرکت کرده باشد و در این نیز قصاص نیست هر چند
 عا کرده باشد و دیتش موافق مشهور یا نوزده شتر
 است و بعضی بیست شتر گفته اند **هفتم** مانع
 است که با مالدیاع رسیده باشد یعنی پوده که
 مغز سر در میان انشت اما آن پوده شکافته
 باشد و در آن ثلث دیت آردی است و در بعضی
 روایات و کلام اکثر فقها سی و سه شتر و آن
 شده است با آنکه ثلث سی و سه شتر و ثلث سی
 باشد پس یا ثلث بی سی و تخمین وارد شده است
 یا لفظ ثلث بعد از سی و سه ملا است یا از روای
 افتاده است **نهم** دامعلاست که خوبه که در
 در میان آنست آن نیز دریده باشد و با این حال
 زنده مانده بسیار بعید است و باین سبب اگر
 دیت آنرا ذکر نگوده اند و اگر زنده باشد بعضی
 گفته اند ثلث دیت برای ماموم میله هک و آن
 برای دریدن خوبه میله هک و در ماموم و دامعلا
 قصاص بسیار است چون محل خطر اند **مقصود نهم**
 در باقی احکام شجاج است و در آن چند مسئله
 است **اول** اگر در دو جای سر جرحت مونی کند
 از برای هر یک پنج شتر میباید بدهد و اگر

شخص میان آن دو تا را ببرد که بیکدیگر متصل
 شوند اکثر گفته اند بیکوخصه میشود و پنج شتر گاه
 و بعضی گفته اند یا زده شتر میدهند و احتمال دارد
 که یا زده شتر لازم میشود و حکم سه موضوعه داشته
 باشد و اگر دیگری این دو موضوعه را بیکدیگر متصل
 کند خلافت نیست در آنکه دیت دو موضوعه بر اول لازم
 است و دیت بیکوخصه است و ثانی **دوم** اگر بخواهد
 موضوعه بکند که بعضی از آن بر سو واقع شود و بعضی
 بر پیشانی مشهور است که حکم بیکوخصه دارد و پنج
 شتر گاه نیست **سیم** آن جراحتهای که در سوراخ کور
 شده اند در رو واقع شوند باز حکم سوراخ کور
 همان دیتها است که مذکور شد و اگر مثلا آنها
 بر بدن واقع شود همان مقلدان نسبت بدیت
 آن عضو حساب میکنند مثلا آنکه موضوعه که در
 واقع شود پنج شتر میدهند و سوراخ کور مساوی
 کل دیت آدمیست زیرا که بجای شدن آن حیات با
 نیاند و دیت کل آدمی هر گاه صد شتر باشد شتر
 نسبت با آن نصف عشرت یعنی بدیت و یک پس اگر
 موضوعه بیکدست واقع شود و دیت بیکدست
 نصف دیت است نسبت پس نصف عشرت که

پنج شتر

پنج شتر باشد در آن خواهد بود چنین گفته اند اکثر
 فقها و از کتاب طریف در بعضی تفاسیل دیگر ظاهر
 میشود **چهارم** ظاهر کلام فقها آنست که این دیتها
 که شتر وارد شده است اگر دیت را از اجناس
 دیگر دهند بهمان نسبت میدهند مثلا آنکه در
 که ده شتر وارد شده است ده شتر نسبت بصد
 شتر که دیت کل است ده یک است پس اگر از طلا
 دهند ده یک هزار دینار را خواهند داد که صد
 اشرف باشد و اگر از نقره دهند ده یک ده هزار
 درهم را میدهند که هزار درهم باشد و همچنین از
 سایر اجناس و احوط آنست که چون در خصوص
 این دیات شتر و دینار وارد شده است از
 شتر و دینار بدهند **مقتضی** در احکام سایر
 جراحات بدست و در آن چند فایده است **اول**
 جراحی که باندر و ن شکم آدمی بر سوراخ کور
 که با بشک اگر چه از کودک کردن باشد و او بیرون
 در آن ثلث دیت اشخص است و در آن قصاص
 و اگر جراحی در عضو بکند و بجای آن بیرون
 داخل شود دیت اجاحت و دیت جابجه هر دو را
 میباید بدهد مثلا آنکه خضری بود و شوکی بود

و داخل شکم او شود هم دیت جواحت دروش را
 بدهد و هم ثالث دیت برای آنکه داخل جوف او نشد
 است **د** و آنکه اگر کسی کاردی یا خنجر زده که
 سرش بلند و روت شکم او داخل و شد پس دیگر
 امد و کاردی یا غیره ان بهمان سوراخ فرود
 و جواحت زیاد نشد شخص اول دیت جایضه
 را میدهد و بر ثانی چیزی نیست ولی یکجا کم
 او را تعزین میکند و اگر حربه مرده دوم اندرون
 جواحت را کشاد تر کرد و بیرون بجاله خود مانده
 یا بیرون را کشاد تر کرد و اندرون بجاله خود مانده
 از شومیه هله و اگر بیرون و اندرون هر دو
 کشاد تر شد یکدیت جایضه دیگر دیگر دیم
 میباید بدید **سیم** اگر یکی حربه بزند و شکمش را
 شکافد و دیگری احتشای اندرونش را بیرون
 آورد گفته اند قائله **دیم** است **چهارم** اگر حربه
 بر سینه اش بزند که از پشتش بدر رود اکثر
 گفته اند دو جایضه است و دیت دیت باید
 داد و بعضی گفته اند یک جایضه است **نیم**
 جعی از فقها قایل شده اند موافق کتاب ظریف
 که هر که حربه بزند بر اطراف مردمی که از طرف

در یک

دیگر بدر رود صد دینار طلا میدهد و ظاهر آنست
 که مراد باطراف دستها و پاها باشد مانند ساق
 و ساق و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند
 بعضوی که در ان تمام دیت باشد یا نصف دیت
 زیرا که اگر نافله در یک بند یک انگشت باشد
 صد دینار چنانکه بر اوردیت ان میشود و در کتاب
 ظریف تفصیله دیگر در این باب هست که اکثر
 تعرضه نهاده اند و باین عبارت بحال تمسک
 شده اند **ششم** در کتاب ظریف مذکور است که اگر
 سوراخی در خد یعنی در یک طرف رخساره بهم
 رسد که اندرون دهان ناید دیتش صد دینار
 است و اگر دو کند و بر طرف شود اما اثر فاحشه
 بجانله پنجاه دینار است و اگر هر دو طرف باشد و
 اثرش بماند صد دینار است و اگر سوراخ کند
 و بیرون نرود صد دینار است و اگر جواحتی که
 رخساره بهم رسد و اثرش بماند دیتش ده
 دینار است **هفتم** در روایت معتبری وارد
 شده است که حضرت امیرالمومنین ^{علیه السلام} کاظم میفرمود
 دیتسی که کسی بر روی کسی بزند و جای ان
 سیاه نشود شش دینار بدهند و اگر سبز شود

و اگر بر روی بزند که در استخوان بدستند و از
 زهر چنانکه بیرون ناید دیتش صد دینار است

دینار بدهند و اگر سوخ شود بیکه بیار و نیم بدهند
 و اگر تر موافق این روایت قایل شده اند و بعضی
 در سیاه شدن نیز سه در دینار گفته اند و اکثر
 آنکه که شرط نیست که آن تر همیشه بماند و گفته
 اند اگر اینها در بدن واقع شود در تکیه نصف
 دینار و دست چنانچه بن با بویید رحمة الله
 من لا یحضره متصلا یا این روایت ذکر کرده است
هشتم در هر عضوی که دینار بمری داشته باشد
 اگر آن عضو را بشکند دو نالت دینار آن عضو
 بایلداد و اگر عضو شل را قطع کند نالت دینار
 عضو را بایلداد چنانچه گذشت **نهم** مذکور
 شد که دینار مرد و زن را اعضا و جوارح مساویند
 تا نالت دینار مرد بر سه دینار دینار اعضای زن
 نصف دینار اعضای مرد میشود خواه آنکه چنان
 کرده است مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص
 میکند مرد را برای اعضای زن بجز آنکه چیزی
 از دینار بدهند تا نالت پس اگر خواهند عضو
 مرد را بجز عضو زن قصاص کنند نصف دینار
 عضو را میدهند و قصاص میکنند و اگر دینار
 بگیرند نصف دینار مرد میکنند و بعضی از علما

گفته اند که این حکم که تا نالت جراحات زن در تیشانه شل
 جراحات مرد است در صورت نیست که جراحی کفنه
 مرد باشد و اگر جراحی کفنه زن باشد همه جراحات
 بر نصف است پس در ایضا انگشت پنج شتر است و
 درد و انگشت ده شتر است و در سه یا نوزده شتر
 است و در چهار بیست شتر است و همچنین با
 نسبت بالامیر و در خلاف آنکه جراح مرد باشد که
 در یک انگشت زن ده شتر است و در دو انگشت
 بیست شتر و در سه انگشت سی شتر و در چهار
 انگشت بیست شتر **دهم** هر عضوی که در مرد مساوی
 دینار مرد باشد در زن مساوی دینار زن است
 مانند زبان و ذکر و دست و پا و همچنین
 نصف نالت و هر نسبت که با دینار مرد مذکور
 شد در زن با دینار زن ملاحظه خواهد شد و
 کافر و ذمی با دینار او و در غلام با قیمت او مشروط
 زیاده از دینار آزاد نباشد مثلا آنکه اگر ذکر غلام
 را ببرد قیمت او را میدهند چنانچه مذکور شد
 و آنچه در شرع مقدس ندادند که از شریفند
 از دینار غلام فرض میکنند و ملاحظه میکنند که بزرگ
 این عیب چه قیمت داشته و با این عیب چه قیمت

کتاب الفقه العرفی فی الجراحات

گفته اند

دارد این تفاوت را از دیت ازاد میگردد **فصل پنجم**
 در جنایا نیست که بر جنین واقع میشود یعنی قطره
 که در رحم باشد یا بر شیمی واقع شود و در آن جنین
 محبت است **اول** مشهور میان علما است که دیت
 جنین ازاد مسلمان بعد از آنکه خلقتش تمام شد
 نباشد و هنوز روح در آن ندمیده باشد صد در صد **بنا**
 است و مشهور است که فوق نیست میان جنین
 و پسر و بعضی گفته اند در پسر صد در صد بنا است
 و در دختر پنجاه در صد و حال از قوت نیست و
 ابن جنین **رحم الله** قایل شده است که دیت جنین
 مسلمان یا غلام نیست یا کهنه که قیمت هر یک
 نصف عشر دیت باشد و این موافق مذهب علم
 است و اول اجماع است و اگر کافر ذمی باشد جنین
 او دیت عشر دیت پدر اوست که موافق مشهور
 هشتم در هم است و در روایتی وارد شده
 است که عشر دیت مادر اوست که چهل در هم
 و بنا بر قول ثانی ممکن است جمله روایت بر آنکه
 دختر باشد و مشهور میان علما است که دیت
 جنین بنده عشر قیمت مادر اوست و بعضی گفته
 اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر اوست و اگر

باشد

باشد عشر قیمت مادر اوست و بعضی گفته اند اگر
 زنانه بنده و پسر دیت عشر قیمت مادر اوست و اگر زنانه
 بنده ازاد نصف عشر قیمت مادر اوست **دو** هرگاه
 روح در جنین دمیده شده باشد و بسبب جنایات
 بیورد و معلوم شود که جنایت داشته است و بسبب
 جنایت مرده است در این صورت دیت کامل لازم
 نمیشود برای پسر و نصف آن برای دختر و اگر
 بعنوان بنا شرت کرده باشد کفاره نیز لازم آید
سیم هرگاه پیش از تمام شدن خلقت سقط بلیل ازاد
 بعضی گفته اند غلامی میماند یا کهنه و بعضی
 تعیین قیمت به پنجاه در صد کرده اند و مشهور میان
 علما است که مراتب مختلفه دارد **اول** آنکه اگر
 کسی در آشنای جماع کسی را بر سر سانه کباب منی
 بیرون فرج ریخته شود ده در صد یا نیمه ده و اگر
 نطفه در رحم قرار گرفته باشد و بسبب انزال
 آن شود بیست در صد یا نیمه ده و اگر علقه شده
 باشد یعنی پارچه خون بسته چهل در صد یا نیمه ده
 و اگر مضغه شده باشد یعنی پارچه کوشی شصت
 در صد یا نیمه ده و اگر استخوان شده باشد هشتاد
 در صد یا نیمه ده و اگر گوشت بر روی استخوان ریخته

وخالقش تمام شده باشد صد دینار میدهد
 چنانچه گفته شد و شیخ طوسی رضی الله عنه گفته
 است در ما بین هر هفت تا نهم دیگر بان نسبت
 حساب میکنند و این را در این رساله الله تفسیر
 کلام او باین نحو کرده است که بلیت روز بلیت
 است و بلیت روز علقه و بلیت روز مصغه
 و بلیت روز عظام و هر روز یک دینار زیاد
 میشود و بحث کرده اند بر او که این تفسیر
 مخالف احادیث معتبره است چنانچه در حدیث
 صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه
 السلام پرسید که مردی زنی را میزند و نطفه خارج
 فرود که بلیت دینار بر او لازم است گفت بلیت
 او را و علقه خارج نلاید فرمود که بر او چهار دینار
 لازم است گفت او را میزند و مصغه خارج نلاید
 فرمود که شصت دینار بر او لازم است گفت
 میزند او را و چیزی خارج نلاید که استخوان
 در او بهر سیاله فرمود که بر او دیت کامل ان
 یعنی دیت جنین و فرمود که حضرت امیرالمؤمنین
 عا چنین حکم کرده است گفت صفت نطفه
 کلام است که توان شناخت فرمود که نطفه

سفید

سفید است مانند آب بلیغ غلیظ پس در رحم چهار
 روز میماند تا علقه میشود گفت علقه کلام است
 فرمود که پاره خون است مانند خونی که از
بجای تمام بلدی آید پس چهار روز دیگر میماند تا
 مصغه میشود گفت صفت مصغه چلیست که توان
 شناخت فرمود که پاره خون سرخلیست که در
 میان آن رگهای سبز هست بعد از آن استخوان
 شد چشم و گوش بهم میماند و اعضا و جوار
 ترتیب مییابد پس دیت جنین تمام میشود و در
 حدیث دیگر از حضرت صادق عا نقل است که نطفه
 شیانی پرسید که اگر در نطفه یک قطره خون بهر
 حضرت فرمود که عشر نطفه زیاد میشود بلیت
 و دو دینار میشود و اگر دو قطره بهر رسد بلیت
 و چهار دینار و اگر سه قطره بهر رسد بلیت
 و شش دینار و اگر چهار قطره بهر رسد بلیت
 و هشت دینار و اگر پنج قطره بهر رسد سی دینار
 و به همین نسبت بالا میروند و تا هر علقه شود
 پس در آن چهار دینار است و بعد از علقه اگر یک
 رگ از گوشه در آن بهر رسد و دینار بالا
 میرود و همچنین دو دینار زیاد میشود تا هر گوشه

استخوان بیشتر برسد که علقه استخوان چلیست از او در دینار است

ح

میشود و دیت آن شخصت دنیا راست تا آنکه کرده
 مانند استخوان در آن بهم می رسد و زیاد میشود
 تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن هشتاد
 دنیا راست و همچنین تا کوشش و پوست بر آن
 و چون پناه شد روح در آن میله ها و شرح احادیث
 و تفصیله خلقت ایشان و تشریح انواع مصلاد در
 کتاب سما و عالم ذکر کرده ام **چهارم** اگر زنی را
 بکشد و در شکم او فرزندی باشد و او هم کشته
 شود و نماند که پس بوده است یا دختر میشود
 میان عالم موافق احادیث معتبره است که دیت
 زن را میدهد و از برای طفل نصف دیت مرد و
 نصف دیت زن میدهد و بعضی گفته اند که
 می اندازند اگر با سم پیورد باید دیت پس میدهد
 و اگر با سم دختر در باید دیت دختر **پنجم** اگر کسی
 زن اناری داشته باشد و برون رحصت او
 در وقت جاع مانی را غزل کند و در بیرون
 بریزد بعضی گفته اند واجبست ده اشرف دیت
 نظیر یا بزین بله و اکثر حمل بر استنباط کرده
 اند **ششم** اگر کسی جنایتی بکند و طفل زنده
 بافتد و بعد از آن کسی را بکشد گفته اند اگر

حیات

حیات مستقره داشته که مدتی تعیش تواند کرد
 قالاد ویم است و بر اول دیت نیست اما حاکم
 او را تعزیر میکند و اگر حیات مستقره نماند
 و در کار مردن بوده دیت بر اول است و دیت
 را تعزیر میکند و اگر حالش معلوم نباشد بعد
 از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را
 بریده باشد قصاص صاف میشود و دیت
 بریدن سر میت را میدهد چنانچه مذکور خواهد
 شد **هفتم** دیت جراحتهای که بر جنین
 واقع شود نسبت بکل دیت او حساب میکنند
 پس اگر چیزی بر شکم زن زناک و دستهای طفل
 ساقط شود اگر زن بپرد دیت زن و دیت جنین
 هر دو را میدهد و اگر نپرد دیت دست جنین
 که پناه دنیا راست میدهد و اگر اول دست
 بیفتد و بعد از آن جنین بیفتد دیت جنین را
 میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده
 بیفتد و بپرد دیت انسان کامل میدهد و دیت
 دست ساقط میشود و اگر زنده بماند دیت
 دست را میدهد **هشتم** کسی که سر میت سلیمان
 ازادی را قطع کند حکم جنین را رد و دیت او

دینا راست و این دیت مال وارث نیست بلکه صرف
 میکند در بیع و وجوه بر و خیرات و صلوات برای
 میت و خلافت است که اگر قرض داشته باشد واجبست
 که قرضش را بدهد از این دیت یا نه و اکثر گفته
 اند که میتوان داد و بعضی گفته اند داخل دیت الما
 مسلمانان میکنند و این بابویه علیه الرحمه قابل
 شده است که اگر در حال حیات او اراده کشتن
 او داشته و بعد از فوت سرا و یا بریده یا جاری
 کرده که اگر زنده میبود بان جنایت میبرد دیت کامل
 انسان میدهد و اگر این اراده نداشتند
 دینار میدهد و گفته اند که جراحتهای که بر او
 شود نسبت بصد دینار حساب میکنند مثل آنکه
 اگر یک انگشتش را ببرد پنجاه دینار میدهد و اگر
 موضعی در سرش بکند پنج دینار میدهد و اکثر
 گفته اند مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت
 ندارد و اگر سر غلامی را ببرد عشر قیمت او را میدهد
 و اگر سردستی را ببرد بعضی گفته اند عشر دیت
 دخی را میدهد و بعضی گفته اند دیت ندارد
 و خلیفه از قوتی نیست و اگر جنایت بجنای او مع شود
 خلاف است که جنایت در مال او است یا بر عاقله

است و بعضی از متأخرین احتمال داده اند که در
 دیت نباشد در خطا چنانچه ظاهر روایت حسین
 بن خالد است که از حضرت امام رضا علیه السلام
 سید که اگر شخصی برای تبتی کو دالی حفر کند که او را در آن
 غلدهد پس سرش بگردش آید و بیل از دستش
 بیفتد و بر شکم میت آید و شکافته شود چه چیز
 بر او لازم است فرمود که هر گاه چنین باشد خطا
 خواهد بود و گناه اش بنده از او گردنست یا
 دو ماه پیاپی روزه داشتن یا شصت مسکین را
 طعام دادن بهر مسکینی بقدر مدتی که تقریباً بنا بر
 بعضی از تقلیدات یک چهار ریک من گفته باشد و
 در حدیث حسنی وارد شده است که بر این سید
 بد قول است از بر این سر زنده و در حدیث دیگرین
 از حضرت صادق علیه السلام که آنخوان مرده را
 فرمود که هر که در آن مردن زیاده از حرمت او
 در زنده کی **فصل هشتم** در بیان عاقله است که
 دیت خطا بر او لازم است و احکام آن و در آن
 مقصود است **اول** در بیان عاقله است بدانکه جو
 در ناب فلد در جاهلیت تعصب بسیار میکردند
 اند و خوششان و قبایله و عشیره فانی حایت میکردند

بیا عاقله

انك شارب در باب نقل خطا كه قائله برادران تقصير
 نديست مقرر فرموده است كه بر آنها قسمت كه هم
 باعث قلت حايث ايشان بشود و هم كار بر قائله اسان
 شود چون تقصيري نداشتند و حكمتهاي جناب مقدس
 الهی در هر حكم بسيار است كه عقولا اكثر خلق از ادراك
 آنها قاصر است و عاقله كسي را ميگويند كه متعادل است
 از جانب صاحب جنابت ميشود و آن چهار طاقه
 اند **اول** خود ايشان صاحب جنابت **دويم** كسي كه او را
 از او گرفته باشد **سوم** كسي كه ضامن جبريره او يعني
 جنابت او شده باشد زيرا كه متعارف بوده است
 كه در و كس كه وارثي نداشته اند با يكديگر قرار ميگيرند
 انك كه هر يك كه جنابت خطايي بكنند ديگر ميتواند
 او را بدهد و هر يك كه پيشتر ببرد ديگري وارث
 او باشد چنين كسي اگر جنابت خطايي بگردد ضامن
 جبريره ديت او را ميدهد **چهارم** امام زمان است عا
 كه اگر هيچيك از اينها نباشد امام ديت او را ميدهد
 و اگر ببرد ميراث او بيزا امام عليه السلام است
 اما فارب كه عاقله اند خلافت است كه چه چاه اعتدال
 و مشهور ميان علماء است كه عاقله عصبه و عاقله
 يعني مرداني كه قوايت ايشان نسبت بقائله از جمله

داخلند

پدر و مادر يا ايشان يا از جانب پدر و مادر يا از جانب مادر
 تنها مانند برادران و اولاد ايشان و عموها و اولا
 ايشان خواه وارث قائله يا باشد كه اگر ببرد آنها
 ميراث و خواه نبرد و خلافت است كه پدر و جد پدري
 و اولاد ذكور در عصبه داخلند يا نه و اكثر متاخرين
 قائله اند كه داخلند و بعضي گفته اند هر كه از ديت
 قائله كشيده شود ميراث ميبرد عاقله است و آن
 قوله ضعيف است و بعضي گفته اند عصبه و عاقله
 آنها نيستند كه مستحق ميراث قائله از وارثان نرديست
 كه در قرآن براي ايشان حصه از ميراث مقرر شده
 مانند پدر و مادر و فرزندان و اگر آنها نباشند ميراث
 افارب قائله ميدهند از مردان بالغ خواه از جانب
 خویش باشند و خواه از جانب مادر و اگر از خو
 صنف باشند و ثالث ديت را بر خود ايشان بدهد
 قسمت ميكنند و يكثرت را بر خود ايشان مادر و عاقله
 شده اند در اين قول بروايي كه سلسله بن كميل
 از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده و اگر
 آن روايت را ضعيف ميشمارند و شملت بر
 اگر خود ايشان نداشته باشند ديت را از هم شريكان
 او ميگيرند و اين مخالف مذهب شيعه است و موا

مذهب عام است لهذا اکثر علماء باین روایت عمل
 نکرده اند و مسئله در غایت اشکالست و این احکام
 را از احادیث معتبره این باب استنباط کردند و معتبر
 است و مشهور است که مذکور شد و از بعضی
 روایات معتبره ظاهر میشود که عاقله و رشید
 مذکور بالغ عاقله **دویم** در صفات عاقله است
 که تمام شرط است که مذکور باشد از عاقله
 غنیا باشد و شرط است که بالغ و عاقل باشد تا با
 و دیوانه عاقله غنیا شکر و شرط است که غنی و قیام
 بردیت باشد پس بر فقیر دیت لازم نمیشود
 و فقیر بودن در وقتی که سال تمام میشود
 و وقت دادن میشود اعتبار دارد **سیم** در مقدار
 آن دیت است که عاقله تمام میشود جمیع از غنای
 را اعتقاد است که عاقله هر دیت خطایی را
 میشود خواه زیاده و خواه کم و جمیع کفایت است
 موصوفه نرسیده است که نصف عشر دیت باشد
 خارج خود میدهد و بقدر دیت موصوفه و زیاده
 عاقله میدهد **چهارم** آنچه عاقله میدهد رجوع
 نمیکند که از جایی بگردد و قوی هست که رجوع
 و آن ضعیف است **پنجم** در بیان کیفیت تقسیط

در بیست

در بیست بر عاقله و در آن چند مسئله است **اول** آنکه
 خلافت است که آیا قدر معینی دارد که بر هر کسی چند حواله
 کنند یا نه بعضی گفته اند از غنی ده قیراط میگیرند که
 نصف دینار باشد و از فقیر یعنی کسی که در عرف
 او را غنی و مالدار نکویند و قادر بر ادا باشد پنج قیراط
 میگیرند که ربع اشرافی باشد زیرا که هر دینار بیست
 قیراط است و بعضی گفته اند که در معینی ندارد بلکه
 حاکم شرع بحسب احوال اجتماعت و عدل ایشان هر قدر
 که مناسب میدانند حواله میکند **دویم** خلافت است که آیا
 ترتیبی در میان اجتماعت هست در حواله کردن یا نه
 بعضی گفته اند بر نزدیک و دور همه حواله میکند
 نسبت و اکثر علماء فایده شده اند بآنکه نزدیک تر را مقدم
 میدارند و اگر فوفا نکند بر دورتر حواله میکنند پس بنا
 بر قوی که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور
 داخلند **اول** بایشان ابتدا میکنند و بعد از ایشان
 برادران و بنابر قول دیگر **اول** از برادران میگیرند
 اگر و فوفا نکند از اولاد ذکور ایشان میگیرند پس از
 عموها پس از پسران عموها پس از عموهای پدر پس
 از پسران ایشان پس از عموهای جد پس از اولاد ذکور
 ایشان و همچنین تا آنکه افارب نسبی پدری تمام

شوند و اگر باز باقی مانده است از ازا دکنده او میگیرند
اگر از ازا شده باشد باستان فائز یا جانح پس از خویشان
پدری ازا دکنده بقایای که سابقه مذکور شد پس از
گنده ازا دکنده پس خویشان پدری باز بقایای
پس از ازا دکنده پدر جانح پس خویشان پدری او
پس از ازا دکنده ازا دکنده پدری او پس اثار پدری
او و در همه مراتب اقرب مقدم است بر ابعده و اگر
نزد یکی وفا کند بدو مرتبه ای میزند و بعضی
گفته اند خویشان پدری ازا دکنده مقدم اند بر خویشان
پدری آنها و اکثر در این مقام اعتبار نکرده اند و
میایند که معلوم شود که غافله فرات عرفی است
دارد بعضی آنکه از قبیل او نباشد کافی نیست و اگر
اینها همه که مذکور شد و قابلیت نکند بعضی گفته
اند زایدی از امام علیه السلام میگیرند و خلافت است
که حضرت از مال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان
و اکثر گفته اند که از مال خود میدهد و تحقیق
این مسئله بر صورت ندارد و بعضی گفته اند اگر
غافله نباشند یا عاجز نباشند زقاد در بیت مطلقا
یا از بعضی از مال جنایت کند میگیرند و الا از امام
عالم میگیرند و اکثر گفته اند مطلقا رجوع بجای نمی شود

با عجز ایشان از امام یا از بیت المال مسلمانان میگیرند
سوم اگر غافله زباید از دیت باشند یعنی انقضای
مقتدر را که مذکور شد بنا بر بقول با عجز حکام شرع
مصلحت دانند بنا بر قول دیگر بر غافله که تقسیط
کنند عدد غافله زباید از آن باشد بعضی گفته اند
هات مقلد را بر همه توزیع میکنند و بعضی گفته
اند امام یا حکام شرع بعضی را که مصلحت میداند
تعیین میکنند که بدهند و اگر بعضی از غافله غایب
باشند مشهور است که حصه آنها را بر حاضران
قسمت میکنند بلکه انتظار میکنند که آنها حاضر
شوند یا مینویسند بحاکم شرع که در آن بلاد است
از ایشان بگیرد **چهارم** چون سابقا مذکور شد که
دیت خطارا خواه عد و خواه غیر قتل در عرض سه
سال میگیرند گفته اند ابتدای مدت سه سال
در قتل وقت مردن آن مقتولست و در جراحتی که
سرایت نکرده باشد از وقت جراحت کردنست
و اگر جراحتی باشد که سرایت کند مثل آنکه انگشش
را برید و سرایت کرد و مجموع کفش را انداختند
این صورت مجموع دیت کف را میباید بدهد و خلافت
که ابتدای سالها را از هر وقت حساب میکنند

مقرر است

بعضی گفته اند لازمی حساب میکنند که آنجراحت
مندمل شود و زرخش بر طرف شود و بعضی گفته
اند لازمی که گفت افناد جنایت میکنند کوهنوز
نشده باشد و اول اشهر است **ششم** از قضا
مطابق بقدر بیان ثبوت جنایت است بر عاقله و آن
بگواه ثابت میشود یا باقرار عاقله و مشهور است
که بقسام بر عاقله چیزی ثابت نمیشود بلکه دیت
در مال جنایی لازم میشود هر چند خطای محض باشد
و همچنین اگر قاتل قرار کند قتل خطای جنایی قرار
بجنایت خطا دیت بر خودش لازم نمیشود نه بر عاقله
و اگر قتل عمد را بر دیت طلع کنند بر عاقله چیزی لازم
نمیشود و در قتل عمد اگر فانی بکشد روایتی وارد
شده است که دیت از مال او میگیرند و اگر مال او
نباشد از فارب او میگیرند الا قرب فالاقرب و بعضی
از علما بجموع این روایت عمل کرده اند و اکثر
اول فایله شده اند نه بجز ثانی چنانچه سابقا مذکور
شد و در قتل شبهه عمد نیز بعضی قایل شده اند که
اگر بگریزد یا ببرد و مالی نماند شش باشد از آن
او میگیرند و اگر آنها نباشند از بیت المال میدهند
و اگر کسی خود را بخطا بکشد دیت بر عاقله نیست

و بعضی

و بعضی زنیان فایله شده اند که دیتش بر عاقله
هشتم در حدیث صحیح وارد شده است که اهل زینت
یعنی کافران که جزیره دهند عاقله بیکدیگر نیستند
در جنایتی که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت
بلکه دیت را از مال جنایت کنند میگیرند و اگر مال
نداشته باشند با شش امام عاقله دیت ایشان را از زینت
ایشان جزیره با امام میدهند مانند غلامی که عقری
باقای خود دهد و ایشان غلامان امامند و هر
از ایشان که مسلمان شوند از دیتشوند و عاقله
باین روایت عمل کرده اند **نهم** اگر پدر فرزند
بعمل بکشد دیت را بوار ثانی دیگر میدهند و خود
بهره از آن و غیر آن نمیرد و اگر وارث دیگر نباشد
از امام علیه السلام خواهد بود و اگر فرزند خود را
بخطا یا شبهه بکشد بعضی گفته اند مطلقا
میراث نمیرد و بعضی گفته اند مطلقا میراث میرد
و بعضی گفته اند از دیت نمیرد و از غیر دیت میرد
و اگر وارث غیر عاقله نباشد بنا بر آنکه پدر
میراث نمیرد دیت سابق خواهد بود و اگر کوچه
که میرد آیا از عاقله میگیرد عمل خلافت و
اکثر گفته اند نمیگیرد **دهم** عاقله دیت نفس و جوار

اشياء لخاصه است و صامن نيست جنابيت غلام
اگر جنابيت بر کسی کند از روی خطا یا جنابيت حیوان
خویش و بلکه بر کسی بکند یا جنابيتی که خویش او بر
حیوان کسی یا مال کسی از روی خطا بکند **فصل**
هشتم در بیان کفان اقسام قتل است در قتل عمد
کفاره جمع واجبست که يك بنه ازاد کند و در و ماه
متوالی روز بله رد و شصت مسکین را طعام بدهد
هر يك را يكه یاد و مد علی الخلاف و مدی یا اگر صد
درم کهنده بگیرند ظاهر خود بست و مشهور است
کلین کفان وقتی واجب میشود که خود مباشرت
شده باشد نه آنکه امر یا سبب باشد و کفان قتل
مسلمان ثابت میشود خواه مقتول طفل باشد و خواه
بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه مافول و خواه زنی
باشد و خواه مرد و خواه ملوک فاقول باشد یا
دیگری یا ازاد و مشهور است که در کشتن کافر
هر چند در امان باشد کفان واجب نمیشود
اگر در قتل عدا و را نکشند یا آنکه عضو کنند یا دیت
بگیرند یا ثابت نشود شک نیست که کفان واجب
میشود و اگر و را قصاص کنند اکثر گفته اند با
کفان واجبست که از مال او بدهند حتی روزی

از مال او استیجار بنانید و بعضی گفته اند هرگاه قصاص
گنند کفان ساقطست و کفان قتل شبیه عمد و خطا
کفان مرتبه است اگر فادراست بنه ازاد میکند
و اگر عاجز است از بنه ازاد کردن دو ماه متوا
روزه میآورد و اگر ازاد نیز عاجز است شصت مسکین
را طعام میدهد و اگر مسلمانان مسلمانان را در
الحرب و بلاد کفار بکشد بکافرانکه کافراست
کفان قتل خطا واجبست و قصاص البته نیست
اشاره در وجوب دیت خلافتست بعضی گفته اند
مطلقا دیت نیست و بعضی گفته اند اگر سیرت
است در دست کفار دیت واجب است و اگر با
خود بیان امیتان رفته واجب نیست و احوط
که مطلقا دیت بدهند و بعضی گفته اند اگر در
جنگ کشته شود دیت را از بیت المال میدهد و
اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند بر هر يك
کفان تمام لازم است و اگر طفلی یا دیوانه کسی بکشد
خلافتست که کفان بر او واجبست یا بنا بر گفته اند
واجبست و عتق و اطعام را از مال او بیرون میکنند
و روز را بعد از بلوغ و عقل خود میگیرد و اگر پیشتر
بپرد گفته اند از مالش اجرت روزی را میدهد

وقت

بعضی گفته اند که گناه از ایشان ساقطست و اگر کینه
 را که در رحم باشد سقط کند اگر روح در او رسیده
 شاه گناه واجبست و الا واجب نیست و احکام خاصا
 گناه را در هر ساله گناهات ذکر کرده ام **فصل نهم**
 در احکام جنایت حیوانانست و در آن چند بحث است
بحث اول در کشتن حیوانات حلاله کوشش است
 اگر حیوان حلاله کوشی را ذبح کند بی آنکه مالک ^{کشت}
 گفته اند که تفاوت قیمت **اول در وقت زنده** و
 بلا و لازم است و بعضی گفته اند مالک میتواند
 که این کشته را بر دار و قیمت حیوان زنده را بدهد و
 اگر او را بجزی بخرد تلف کند که آن میت شود ^{با قیمت}
 او را در وقت کشتن بدهد و اگر بعضی را خرابا
 که از آنها منتفع توان شد مانند پشم و مو و کرک
 و پاره های مالکست و قیمت آنها را از قیمت حیوان
 بیرون میکنند **بحث دوم** در کشتن حیوان نیست که
 حلاله کوشش نباشد اما قابل تکلیف باشد مانند
 شیر و بید و پلنگ و یوز اگر یکی از اینها را ذبح کرد
 باز مشهور است که تفاوت قیمت کشته و زنده
 را میدهد و اگر بخورد بیک تلف کند قیمت را میدهد
 و اگر بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد مثل ^{هله}

ع

از قیمت اسقاط میکنند مانند فیل که استخوانش و دندان
 او قیمتی دارد و اگر در قسم اول و در بین قسم جنایت
 بر بعضی از اعضای حیوان واقع شود مثل آنکه چشمش
 را کور کند یا پایش را بشکند آن وقت گفته اند اگر
 میدهد یعنی تفاوت قیمت صحیح و معیوب و بعضی
 گفته اند مانند آدمی آنچه در حیوان در وقت است
 بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد و بقطع هر یک نصف
 قیمت مانند چشمها و دستها و پاها و گوشها
 و در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که
 یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آن را میدهد و
 بعضی از قلمها قابل شده اند و خالی از قوه نیست
بحث سیم در کشتن حیوانان نیست که قابل تکلیف
 نیستند مانند سگ و خوک ^{که} قیمتی ضعیف است و
 مالک کسی نمیشود و بکشتن آن چیزی لازم نیست
 مگر چهار سگ **اول** سگ شکاری که تعالیم شکار
 کرده باشد و بعضی گفته اند قابل تعالیم بوده
 باشند و خلاف است که مخصوص سگ سلو ^{هله}
 است یا شامل هر سگی که تعالیم شکار کرده باشد
 هست و سلو گفته اند منسوبست سلو ^{هله}
 که قریه است از قریه های ^{هله} و دور نیست

که سگ تازی باشد و اکثر گفته اند که خصوصیتی بسالوفی
 ندارد و در دیت آن خالاست و مشهور است که چهار
 درهم است که موافق زرده دانند و قدیم در هزار و
 پانصد و بیست دینار است و بعضی گفته اند که قیمتش
 کمتر از این باشد قیمتش را میانه اند و بعضی مطلقاً قیمت
 قابل شده اند و بعضی احتمال داده اند که برای سلو
 چهار درهم باشد و برای سگهای دیگر قیمت **دویم**
 سگ کلم است و در دیت آن نیز خالاست اکثر بلیه
 گفته اند و بعضی بلیست در هم گفته اند که یک هزار و
 دو بیست و شصت دینار باشد بر قدیم و بعضی قیمت
 قابل شده اند **سیم** سگ کبک است که حواس بلغ میکند
 و اکثر بلیست در هم گفته اند دیت آنرا و بعضی قیمت
 اند و تازیان اظهار است **چهارم** سگ زراعت است و
 گفته اند دیت آن یک قفیر کلم است و در روایت
 جریب کلم وارد شده است و جریب چهار قفیر
 است و بعضی قیمت گفته اند و بعضی گفته اند دیت
 سگی که حواس خیمه یا خانه میکند بلیت زبلیه است
 و بعضی گفته اند این کنایه از آنست که دیت ندارد
پنجم **چهارم** اگر کسی خوکی از دیتی بکشد که پنهان
 در خانه خود نگاه داشته باشد قیمت آنرا میانه

آن قیمتی که ایشان در میان خود بر آن معامله میکنند
 و همچنین اگر شراب یا آلات لهو که حلاله میانه اند پنهان
 داشته باشند و مسلمانان تلف کنند قیمت آنرا نزد ایشان
 حلاله میانه اند و میانه اند و اگر علانیه اظهار کنند چون خال
 شرطه است اگر بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی بر او
 لازم نمیشود **بخت پنجم** مشهور میان قلمای علیا
 آنست که حیوانی که پیرا میفرستند اگر در شب جنایتی
 بر زراعت کسی یا باغ کسی بکند صاحب حیوان ضامن
 است و اگر در روز جنایتی بکند ضامن نیست و روایت
 در این باب وارد شده است که صاحب زراعت روز
 میباید زراعت خود را محافظت کند برای آنکه ضامن
 که حیوانات پیرا در روز و شب صاحب حیوان
 میباید حیوان خود را محافظت نماید و اکثر متأخران
 شب و روز را اعتبار نکرده اند و گفته اند صاحب
 حیوان اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده است ضامن
 است خواه در شب و خواه در روز و اگر تقصیر
 نکرده است ضامن نیست ختم شد رساله بر دست
 اسقرباد الله محمد باقر بن محمد تقی در نیم ماه جمادی
 الاولی سنه اثنین و مائه و بیست و چهار در چند روز
 بروجه استیصال با و فوراً شغال متوجه نوشته شده

اكثر من صفات روزگار بر خطای و زلل و مطیع کردن زنی
طعن نکشاید و بد و نامل بسیار مبادرت بردند
و رجوع من الله سبحانه العوض عن الخطاء والزلاقی
القول والعمل والحمد لله اولا و آخره الصالح علی سید
المرسلین و عترته الا قد سین تمام کلام مؤلف
قدس الله روحه و نور

ضریحه تمت

تمت الرسالة علی بنی اقل الراجین لمواهب رب العالمین
زین العابدین شرح الله صلته لنور الیقین و کسائه جليلة
المتقین فی غاش رب المرجب لسنة ثلث و عشرين
و مائة بعد الالف الهجری اجابة عن خطاب الاستیاء
حضرت الله عن مکاره و البلیات بحد و الاموال
قد استنسخ هذه عما استنسخه استادی العلامة عن خط الایمان
و منا ط اعتماده شیخ الفضله و سند الفقهاء مؤلف هذا الکتاب
طاب ثراه

کتابت در روز ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
در شهر کربلا
بخط امیر کاتب
محمد علی بن محمد
کتابت در روز ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
در شهر کربلا
بخط امیر کاتب
محمد علی بن محمد



اعلیٰ حضرت امیر کاتب
محمد علی بن محمد
کتابت در روز ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
در شهر کربلا
بخط امیر کاتب
محمد علی بن محمد



